دورهٔ بیست ویکم

سال ۱۳۵۲

Adab. Kabul
Vol.21, No.5-6, Qaws-Hut 1352
(November 1973-February 1974)

ادب

نشریهٔ د وماهۀ دری

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل

مدیر مسؤول : پوهنمل شاه‌علی اکبر

شمارهٔ (پنجم و ششم)

مضامین و نویسندگان این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	جامی و بهارستان از نظر هانر ی‌ماسه	مدیر مسؤول
۲۷	بیدل شناسی‌در اتحادشوروی	دکتور اسدالله حبیب
٤۱	کار	مرحوم مستغنی
٤۲	جنبه های غنایی درادبیات حماسی ما	دکتور سید مخدوم رهین
۵۳	اندیشه	مولینای بلخـی
۵٤	روشهای علوم از نظر متفکرین اسلامی	پوهندوی برهان الدین ربانی
٦٦	وزیر و مقام وزارت در عصر غزنو یان	پوهندوی محمد حسن ضمیر
۷٦	دل (شعر)	مرحوم استاد بیتاب
۷۷	ناله	بناغلی عین الدین نصر
۸۲	بزم شاعر	سید نور فرخ
۸۳	ناظم هراتی	.....
۹۵	لغات‌مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان	بناغلی عنایت الله شهرانی
۱۲۰	طلب آزاد گی	حافظ (رح)
۱۲۱	مقدمه یی بر بشـرشناسی	پوهندوی محمد عظیم زائر
۱۲۹	خط اور خون و آثارمکتوبه دیگر در زبان ترکی	فیض الله نهال
۱۳۷	تاریخ روشهای دستورنویسی زبان دری	پوهاند محمد رحیم الهام
۱٤۳	گزار شهای پوهنځی	اداره
۱٤٤	بهار نو	بناغلی محمد ناصر نصیب

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست و یکم　　شماره (۵-۶)　　حوت ۱۳۵۲

جامی و بهارستان از نظر هانری ماسه

هانری ماسه استاد شعبه زبان دری پوهنتون سوربون، عضو اکادمی فرانسه از خدمتگزاران نامدار زبان دری بود وآثار زیاد و متون ارزشمند این زبان را بزبان فرانسوی ترجمه، طبع ونشر نمود واز ان جمله «بهارستان» دانشمند پرارج کشورما مولینا عبدالرحمان جامی را نیز درسال ۱۹۲۵ ترجمه ونشر نمود. وی در آن مقدمه یی شیوا در بارهٔ «جامی» نوشته است که خواندن آنرا برای ادب دوستان بی فایده نمی بینم، اینک آنرا ترجمه وتقدیم میکنم:

بهارستان جامی از همان دسته آثاری است که نظم ونثر رابا هم آمیخته است، وسولفان این دسته آثار کم وبیش از «گلستان» معروف تألیف سعدی (رح)-درسال ۱۲۵۸ ع-پیروی نموده اند. مشهور ترین این آثار علاوه بر «بهارستان» کتاب «روضة الخلد» مولانا مجد، وکتاب عاشقان، یعنی «روضة الاحباب» سائلی (۱۵۱۸ ع)، ونگارستان است که در هفت فصل درسال ۱۳۳۵ م توسط معین الدین جوینی با تمام رسیده است. نگارستان درهشت فصل درسال ۱۵۳۲ توسط شمس الدین احمد بن سلیمان کمال پاشازاده (متوفی درسال ۱۵۳۴ م) تکمیل وبه ابراهیم پاشا وزیر سلطان عثمانی سلیمان اول اهدا گردید، این اثر دارای اسلوب دانشمندانه ومتکلف است که باایراد کلمات (بازی با کلمات) واستشهاد از دیگران خصوصاً به استناد گلستان سعدی، انشاء گردیده است، وبالاخره کتاب «پریشان» قاآنی یکی ازشعراء زبدهٔ زبان دری در قرن نوزدهم میباشد که درسال ۱۸۵۴ درتهران دنیا راپدرود گفت.

مهمترین همهٔ این کتابها،بدون گزاف وخلاف «بها رستان» جامی است ،که معنای آن «باغ بهاری» است .

✡ ✡ ✡

در بارهٔ زندگانی جامی‌بحد لازم آثا ری پرداخته شده است :تذکر ه نویسان و سیر ت نگا را ن مشرق زمین ومغرب زمین با ر بار آنرا مطالعه وبررسی کرده اند ومادر ینجانکات وخطوط برجسته آنرا یاد آوری‌می کنیم وعلاوه می نماییم که ا ین خطوط بدیع ودست اول‌بی سابقه نیستند. از همه‌این آثار بسیا ر مهم هیچیک چیزی ناگفته را باز نمیگوید ،سگرپس از بررسی ،تدقیق درهمه آن آثار دست دوم ،میتوان گفت که مطا لعه آن بشکل «یک کل »تا کنون بعمل نیامده ا ست و این مأمول ماست.مطالعهٔ جز ویات، استاد ادوار د براون رادر اثرش موسوم به (ادبیات دری تاحملهٔ تا تار ،چاپ ۱۹۲۰ کمبر یج)نیزازمطالعهٔ کلیات دربارهٔ جامی باز داشته‌بود .

مهمترین وموفق ترین اثر شر قی که درباره جامی نگاشته شده است بی گمان همان اثریکی از مریدان وشاگردان او عبد الغفور لاری است که درسال (۱۵۰۶م) (۹۱۲ه) جهان را وداع گفته ودر جو ار استا د خود جامی بخاک سپر ده شده است .یکی از آثاربسیار دلچسپ و خیلی ادبی توسط وزیر مشهور امیر علی شیر نو ایی، وزیرسلطان هرات ودوست شاعر برشته‌تحریر کشیده شده‌است،درین اثر که‌بزبان‌ترکی‌چغتایی(ترکی شرقی)نگاشته‌شده‌وبنام«خمسة‌المتحیرین»موسوم است،بلین Belinمستشرق المانی‌صفحه یی چندرادر باره آن مردبزرگ‌دولت‌اختصاص‌داده‌است. (J.A. P. 1861, XVII) خمسه‌چنا نکه‌از نامش‌پید است‌به پنج قسمت تقسیم گردیده، است : زند گانی جامی ، خاطر ات ومجالست های جامی بامؤ لف ،ار تباط شان،آثاری که جامی را جع بمؤلف نوشته است ،وآثا ری که مولف‌از نظر جا می‌گذشته‌انده‌است،داستان‌مرگ‌وتشییع جنازهٔ‌جامی. صمیمیت وصفا یی که‌درین آثارهست‌واز متون آنها برمی آید همه‌درستی و وثوق امیر علی‌شیر را تأ یید می نماید وآنرا دا رای اهمیت غیر قا بل انکار می سازد.

نورالدین عبدالرحمان یعنی کسیکه علی شیر او را «شخصیت مشهور وعالی ،وروشن کنندهٔ‌علوم

ملکوتی ، وداناى راز هاى ابدى میخواند ... که مرتبهٔ صفاوپاکی این مرد همچون پیاسبران است » بتاریخ ۷ نواسبر سال ۱۳۱۴ (۲۳ شعبان ۶۱۷ هـ) درجام یکی ازمراکز یکی ازایالات هرات افغانستان بدنیا آمد :وتخلص او نیز از همین جا استچنانکه خودش میگوید:

مولدم جام و رشحهٔ قلمم جرعهٔجام شیخ الاسلامی است

زان سبب دررجریدهٔ اشعار بدومعنی تخلصمجامی است

ودر یکی از اشعار دیگر خود تاریخ تولد خود را نیز ثبت کرده است : ۸۱۷ سال از هجرت پیغمبر که خیمهٔ افتخار را ازمکه به مدینه زد ، گذشتهبود کهمن ازفراز برج ابد یت درین وادی ضعف ومسکنت پاگذاشتم ».

آن زمان برایخراسان فراموش نشدنی است که:امیر تیمور لنگ سهباردرسال های ۱۳۸۰، ۱۳۸۴ ،۱۳۹۲م) باحملات شدید خودوحدت سیاسی قلمرو خود را تأسیس کرد ودرسال ۱۴۰۵ جهان را پدرود گفت ،در ان وقت در خراسان سلالهٔ کرت حکمروایی داشتند ودر اطراف ونواحی سه چهارسلاله دیگر هم حکمران بودند. شاهرخ میرزا پسر امیر تیمورتاسال۱۴۴۶م به مشکلاتی روبرو شد و گرفتار جنگ های داخلی گردید .قرن پانزدهم عیسویباوجودجنگ از نگاه ادبی خیلی غنی بود .ویک بار دیگر ثابت ساخت که وحدت سیاسی برای پیشرفت و وتمدن وارتقاء یک شرط ضروری نبود :دراناوقت تاریخ ،سیر، کتب مذهبی وتصوفی وفلسفی به پیمانه زیادی نگاشته وتألیف شد ،(۱)از آن همه شعراءشیوا ابیان که درآن عصر پدیدآمدند هیچکدام باجامیقابل مقایسه ومقارنه نیست.

امیر علی شیر ،جامی را از مجتهدان بسیار درخشانمیشماردو میگوید که: جامیاز آوان طفولتبا کارهای طفلانهٔ خود نشان میداد که او باید روزی شخصی به بارآید که بارآمد . جامی پس ازآنکه تحصیلات ابتدایی خودرا درجام انجام داد جههٔ ادامهٔ تحصیلات عالی به هری رفت . مطالعات متداوم او فقط دو وقت منقطع

---

(۱)مؤلف بهتوجه واهتمام سلطان حسین بایقرا که در دورانش آثار زیاد درعلوم ،وفنون بوجودآمد ، کاملا ملتفت نگردیده است . (مترجم.)

گردید : نخست زمانیکه چند گاهی به‌سمرقند سکنی‌داشت ، دود یگرهنگامیکه بزیارة مرقد امام هشتم علی موسی رضا (رضی الله‌عنه) رفت . (حضرت) امام درنواحی طوس (خراسان) بدستور هارون‌الرشید بزهرشهید گشت ودرمشهد بخاك سپرده شد . (۱)

جامی مرید وشاگرد سعد الدین کاشغری مرشد طریقهٔ نقشبندیه بود، وازاوهمانقدر یکه درارشاد و تنویر ذهنی استفاده‌نمود در مسایل‌علمی نیز کسب فیض کرد.در وقت مرگ سعدالدین کاشغری‌در سال ۱۴۵۵ م،جامی‌در نواحی هرات چندگاهی برسر قبر اومجاورت‌گزید درهمین‌جابود که امیرعلی‌شیر با او شرف‌ملاقات یافت‌و جانمازی‌راکه‌جامی بر ان‌نشسته بود بوسه زد.می‌بینیم که‌او رابحیث یك دانشمند ، ادیب و پارسا مرد همچون هاله ماه بدورش حلقه می زد .

علی شیر درواقع برای اندازهٔ علاقهٔ‌خود باین بزرگ مرد حدی‌را قایل نمیشود و او را نوعی ازاعجوبه میداند . (به اثر Belinصفحات ۳۴۲ - ۳۴۳ رجوع نمایید) وازطرف دیگر میگوید که : « جامی‌در بازگشت خود به هرات چنان دانشی احراز کرده‌بود که‌سابقون دیگردانشمندان محقق بود ، ودر بعضی رشته های‌علوم آنقدر مهارت‌یافته‌بود که دیگر به‌مراجعه‌به کتاب نیازنداشت » .

دوستی میان این دودانشمند خیلی زود قایم‌گردیده‌بود وهرزمانیکه اندك‌مدتی‌از همدیگر دور میشدند فوراً توسط نامه هایی‌ازنظم و نثر باهم‌داخل‌سر اوده‌میشدند،آن‌نامه ها خیلی گرانبهاست که بعضی از متون آنهادر دیدوبازدیدهای‌دوم وسوم‌رسالهٔ‌امیرعلی‌شیردرج است. درآغاز سومین‌بازدید - که‌یکی از دلچسپ ترین قسمت اثر است - این مرد بزرگ دولت یکی ازدیدار های شاعر را بشیوهٔ خود حکایه‌میکند (Belin O.C.P. 328) « پگاه دمی‌جامی‌بمن افتخار بخشود و نزدم آمد تاخانهٔ‌محقر مرا ببیند،چند پرطاووس داشتم ، همانمدمی که‌ماگرم‌صحبت‌بودیم‌وقت‌بیرون‌برآوردن پگاهی‌پرندگان‌بود،طاووس‌بان‌آنهارابیرون کرد

---

(۱) مؤلف‌سهو کرده‌است‌زیرا امام‌رضا (رض) بدستور (هارون الرشید) بزهرشهیدنگشت بلکه شهادت اودر زمان مامون صورت گرفت . (مترجم)

و طاو و سان . به‌چرخ زدن‌آغاز کردند ،در حالیکه‌دم‌زیبای‌خود، پهن کرده‌بودند ،جامی‌از زیبایی خلقت و قدرت یگانه د رشگفت بود و باذوق آنان راتماشا میکرد ».مؤلف‌درهرات‌زندگی‌خیلی منظم‌ومر تب داشت که آنرا بین شعر و مطالعه و تحقیق تقسیم کرده بود. علی شیر نوایی زندگی او را که مخلوطی از تصوف و ادبیات بود تشریح می نماید .

(O.C. P. 308-30g) : « ذوق مشاهده و بیخودی از فیض قدس الهی در او پدیدار گشته ،جامی را از تجلیاتی که‌خودش میدانست بر خوردارساخته وپردهٔ‌غفلت‌را از جلودیدگانش بر داشته بود و زیبایی های حقیقت راتماشا میکرد و بحدي‌رسیده بود که‌خودرا از آن یکسو وکنارنمی‌توانست کشید و از همین جا بود که وی بلباس شعر آتش جذبات باطنی و فکری خودرا که‌در دل او خانه کرده بود فرو می‌نشاند و سنگلاخه‌دل را به آب‌دیده‌می‌سفت و دل نا آرام خود را بدان وسیله تسکین میداد . . . بهر حال نمیتوان دست‌از تحیر بازگرفت و از تعجب خویشتن‌داری کرد، درحالیکه می بینیم که‌جامی به‌علوم ظاهری‌نیزاشتغال‌داشت (یعنی چیز ها یی که بیرون از تصوف و مذهب بود و راه وصول به‌مقصودرا که‌دانشمندان و آزادگان اعصارگذشته بدان هرگز نرسیده بودند در یافت . »بسال ۱۴۷۲ م که‌جامی‌به‌سن کهولت رسیده‌بود ، خواست تا فریضهٔ حج را ادا نماید : چندین هفته‌رادر راه عزیمت بمکه در بغداد گذرانید سپس از راه بیابان به‌زیارت آرامگاه‌حضرت پیغامبر خدا بمدینه‌منوره‌و از آنجابه مکه معظمه رهسپار گردید .

خاطره‌این سفر سیمون در اشعار وغزلیات او جلوه گر است. یکی از ابیاتش با لخصوص هر کسیرا که‌از پیغوله هاي بی‌سروصدای‌فارس‌گذشته باشدبی‌گمان ازجامی جهاند.در آن بیابانها کاروانها درحالیکه با نگ‌جرس گاه باطنین بلند و نیرومند و گاه‌ضعیف و باریك بگوش‌میرسد.سیر می‌نمایند:« ای ساربان از ناله هاي‌من سر آسیمه‌نشوی ! انگارکه‌نواهای جرس به گوش تو میرسد . » جامی دربیت دیگر خود که امیر علی شیر را مخاطب ساخته است وبعداز چند هفته اطراق‌در بغداد سروده درآنجا به دشواریهای پیشبینی ناکرده دچارگردیده است ـ بغداد پس ازآنکه ازطرف هلاکو بازمین هموار و خیلی ناتوان شده نمی‌توانست دو باره از جا بزودی‌برخیزد ـودر آن‌بیت اندوه بی‌پایان‌ومیل‌آتشین‌خود را به

سفراز آنجاابر از میدارد،در آن تاثیر بعضی از ابیات عرب دیده می‌شود (۱) :« ای کنار فرات دوراز کسیکه دوستش دارم ودور از زادگاه وو طن من در سینه ام دریا ي خون موج میزند کـه از قطرات اشك لعل گونم پدید آمده است . . .اگر شوق شهر مقدس (خانه خدا) دست به جلوم نمیبود ،چگونه قدمهایم بسوی خرابه های بغداد براه می‌افتاد؟ دیگر این جا « باغ داد،یعنی باغ عدل » وجود ندارد و جای آنراخارهای ستم گرفته است.این خارها جز بردل اهل دل نمی‌خلد حالا وقت بسیج است. ای ساربان بار هارا ببندو رخت برکش ! تاکی دلم بارغم ورنج بغد ادیان کشد ؟ هـر لـحظه کـه دلـم میل رفتن دارد ، قـطـرات اشك خونین بسان قطار اشتران حنار نگ بر رخسار هاي زردم فرو می چکـد . پشت ناقه همچون گنبد پیروزه فام در بیابان خواهدخمید، و جاسی با قلب آگنده از اندوه بر ان سوار شده براه خواهد افتاد .» (۲)

زیارت حج در مکهٔ معظمه برای او الهام بخشید تااشعار صوفیانه‌ر ابه آئین نو ینی بسر اید ومناسك حج را درلباس شعر درآورد :«به کعبه رفتم تاانفاس خوشتر ا از انجا بشنوم؟ تابناکی کعبه تابش روی زیبای ترا ایادم می‌آورد .چون نظرم به جامه مشکین کعبه افتاد، به آرزوی زلفان حلقه‌حلقه و سر غوله وسیاه تو دست فرا کردم . چون باهزارنیاز حلقهٔ درب کعبه را گرفتم ، حلقه های مشکین زلف تو بیادم آمد .ساکنان کعبهٔ بزرگوار برای زیارت طواف کعبه میکنند ، مگر من،ازمیان همه دلم بسوی تو به راه افتاده‌است. در هر جاو هر مکان

---

(۱) سرادـؤلف تاثیر اد بیات دوره جاهلی عرب‌است که‌در قصاید خود همیشه مطلع را با خطاب به اطلال ودمن آغاز میکر دند. مترجم .

(۲) بکشای ساقیا بـلب شـط سر سبوی و ز خاطرم کدورت بغدا دیان بشوی
سهرم به‌لب نه‌ازقدح می که هیچ یك زا بنای این دیار نیرزد به گفتگوی
دررا ه‌عشق ز هد و سلامت نمی خرند خوش آنکه با جفاو سلامت گرفت خوی
جاسی مقام راستر و ان نیست‌این زمین بسر خیز تا نهیم بخاك حجا زروی

(نقل از مقدمه دیوان جاسی باهتمام ح ، پژمان چاپ ۱۳۱۷ تهران)

سر ادم جز تو نیست ، میان صفا و سر وه دو یدم تا تر ایابم (۱) در عرفات همه زائر ان لب بدعا گشو ده بو دند ، مگر من از دعالب بسته بو دم ، و باتو در راز و نیاز بو دم . سر د م د ر منا بی هدف و آ ر ز وی خو د بو دند، مگر جامی که از همه چیز گذشته بود جز تو هدف و آ ر ز و یی نداشت» .

و قتیکه جامی آ هنگ باز گشت بو طن کر د ، کسان و فر ستاد گا ن سلطا ن محمد د و م پادشاه عثمانی بدنبال او آ مدند تااو ر ابه قصط نطنیه بر ند، پیش از آ نکه آ نان به دمشق بر سند، جامی آ ن شهر ر اتر ک گفته و به «تبر یز » رسیده بود، و در آ نجا یکی از اتابکان خاندان آ ق قو ینلو یعنی او ز و ن حسن که مر د دانشمند ودانش پر و ر بود که بایکی از کو منن ها Comnène از دو اج کر ده بود .(۲) ، خیلی کو شید تاجامی ر ا از باز گشت به هر ات بازدار دمگر مو فق نشد . و لی در هر جاا ز او پذیر ا یی نیکو نمو دند . (۳)

بالاخر ه به هر ات باز گشت و در انجا فر مان یافت و بتار یخ ۹ نوا مبر ۱۴۹۲ (مطابق ۱۸

---

(۲) بکعبه ر فتم و ز انجا هو ای کوی تو کر دم
جما ل کعبه تما شا بیا د ر وی تو کر دم

شعا ر کعبه چو د ید م سیا ه د ست تمنا
د را ز جا نب شعر سیا ه مو ی تو کر د م

چو حا قهٔ د ر کعبه بصد نیا ز گر فتم دعای حلقهٔ گیسوی مشکبوی تو کر دم
نها ده خلق حر م بسوی کعبه رو ی عبا دت من از میان همه رو ی دل بسوی تو کر دم
سر ا به هیچ مقا می نبو د غیر تو کا می طو اف و سعی که کر دم بجستجوی تو کر دم
بمو قف عر فا ت ا یستا د ه خلق دعا خو ان من از دعالب خو د بسته گفتگوی تو کر دم
فتا د ه ا هل فتی د ر پی منی و مقا صد چو جاسی از همه فار غ من آ ر ز وی تو کر دم

(۲) کو منن ها ، فر مان ر و ایان بیز انس بو دند که از سال ۱۰۵۷ م تاسال ۱۱۸۵ م فر مان ر انده بو دند . (مترجم)

(۳) بهمین مناسبت خو دش گو ید :
ز حج بر گشته جامی در خر اسان دا شت ر وی اما
ر هش زد در میا نه عشوهٔ خوبان تبر یزی

محرم ۸۹۸ ه) باتجلیل تمام مدفون گشت و باخاموشی آن چراغ پرفروغ «دود از خراسان برآمد».

امیر علیشیر برای آن دانشمند صفاتی درخور شان یافته‌است، «ضعف نهایی که‌از عشق آسمانی‌بر حال‌او پدیدار گشته‌بود او را ناگزیر ساخت تادر بستر بیارامد»، و بلین (درص ۳۴۵) در یك صفحه بصورت سوجز ولی هیجان انگیز از ان‌ذکر میکند که: امیر علیشیر اندوه بی‌پایان خود را طوری سینگارد که، در نیمهٔ شبی‌خواب‌و قرار از او بیکبار ربوده‌شدو ناچار به عیادت مریض‌رفت، لحظاتی بعد که هنگام شفق‌صبحگاهی بود، مریض آخرین دقایق زندگانی را سپری و نفس شماری میکرد، همین‌دم بود که فرزند شاعر (که بهارستان را برای او برشتهٔ تألیف کشیده بود) باید در آخرین لحظه ملکوتی ازاو جدایی میگزید و بابزرگترین مرد پارسابرای ابدود اع میگفت: جامی دعا کنان آهی میکشد، «روح زیبای او همچون بلبل روضه جنان به آهنگ سیر بسوی ملکوت مترنم گشت و زی بستانهای بهشت در پرواز آمد، و این بود مادهٔعشق او» (O.C.,P305)

امیر علیشیر سینگارد که‌سلطان هرات‌جنازهٔ او را مشایعت کردو همه‌اهل دربارلباس غم ببر کرده بودند، دو ساعت‌تمام در کنار مرحوم میگریستند. «از خانو ادهٔسلطان همه اعیان و بزرگان به نوبه‌هریك‌تابوت او را بدوش بر میداشتند وجسد متوفی راتامسجد جامع بردند تادر انجا نمازگزارده شود ...هجوم‌و ازدحام مردم مانع‌حمل‌و نقل تابوت‌میگردید و شهزادگان‌خودشان به نظم و نسق جمعیت می‌پرداختند.

جامی (رحمه‌الله)را درقبریکه بجوار شیخ‌سعدالدین کاشغری‌مرشدو استادش کنده‌بودند، دفن‌نمودند بسیاری‌از زنان‌معروف‌نیز درتشییع جنازه‌اوسهم‌گرفتند. دوستان‌ان متوفای‌نامور بر روی مدفن‌او بنایی ساختند ومتولیان ومذکران رابرسر قبراوگماشتند.» .قبر اورا خانیکوف برروی‌نقشه قدیم شهرهرات در نواحی شهر نشان داده ودر شماره ماه جون ۱۸۶۰ ص ۵۴۰ مجله آسیایی‌نشر کرده است.

سلطان حسین بن‌منصور بن بایقرا فرمانروای خراسان که‌از سلاله تیموری بود، مرد ذکی وحامی شعراءوهنرمندان و خودش نیز مردی‌دانشمند، ومولف‌بود، پس از مدت اندك ازوفات اونیز داعی اجل‌رالبیک گفت ومدت‌فرمانروایی اوسی وهفت سال‌بود(از۱۴۶۹ تا۱۵۰۶م).

بغیر از امیر علی شیر نوایی وفرماندار هرات وخاندان او که جامی‌را قدردانی می نمودند

سلطان با یزید ثانی نیز نامه یی برای جامی فرستاده بود («از سعدی تا جامی» تالیف ادوارد برون دیده شود ص ۴۲۲-۴۲۳) که خوشبختانه این نامه تاکنون حفظ گردیده است . همچنان با برشاه نیز درخاطرات (تزك) خودمی نویسد که جامی دانشمند ترین مرد زمان خود بود وقاضی راستکاری بود که برای ثبت اوصاف خود مناسب و ضرور بود .

• • •

عمر دراز برای جامی فرصت داد تا آثاری زیاد بوجود آورد که ازان همه آثار نثر و شعر او را بخوبی وآسانی میتوان به حساب گرفت.

میان آثار منثور او که فقط مورد علاقه ذوقمندان بخصوص آن است، اثر قطور وضخیم «نفحات الانس» است که Sylvestre de Sacy (سیلوستر دوساسی) آنرا به «انفاس خودی با خدا» ترجمه کرده است ، اثری است که در سال ۱۴۸۷ م تالیف کرد ودر آن شرح حال ۶۱۲ نفر عارف درج گردیده است ـ تعداد اشخاص در نسخ خطی آن متفاوت است ـ ودران مقدمه یی شیوا راجع به عقاید صوفیه اسلام نگاشته است، شواهد النبوة را در سال ۱۴۸۰ تالیف کرد .

لوایح را که راجع بحالات واوصاف عارفانه نگاشته و مخلوطی از نثر و رباعی است(۱) که مفهوم آنها (تلاء لوی نور) است، وبهمین وتیره آثار یرا که تألیف نموده است میتوان تا اندکی بیش یا کم به سی اثر رسانید که شامل موضوعات آتی اند :

آثار مربوط به عقاید وتصوف ، تفسیر پاره ها یی از قرآن ، تفسیر آراء متصوفان دیگر ، برر سی بزرگان ، علاوه براینها آثاری درباره دستور زبان(۲) ، قافیه وعروض وموسیقی نگاشته است و همچنان مجموعه یی از رسالات بوجود آورده است .

---

(۱) از لایحه دهم : مادام که آدمی در دام هوی و هوس گرفتار است دوام این نسبت (کیفیت معرفتی) از وی دشوار ....

ای بلبل جان مست زیادتو مرا — وی مایه غم پست زیاد تو مرا

لذات جهان را همه در پا فگند — ذوقیکه دهد دست زیاد توسرا

(۲) (کافیه) ابن حاجب عربی را شرح کرده و « فوائد ضیائیة » نامید بنام فرزند خود ضیاء الدین یوسف . (مترجم)

اثر شعری جامی خیلی مورد علاقه ومنتشر است . قسمتی ازان را « هفت اورنگ » تشکیل میدهد (۱) قسمتی دیگر دیوان غزلیات (ورباعیات ومقطعات) اوست. نخستین مجموعه و جنگ غزلهای او درسال ۱۴۷۹ م تکمیل گردیده وآنرا «فاتحة الشباب» نامید، ودومین آن در سال ۱۲۸۹ م بانجام رسید وآنرا «واسطة العقد» نام گذاشت که معنای آن «مروارید های میان گردن بند» است، وسومین بخش آن درسال ۱۴۹۱ بپایان آمدوآنرا «خاتمة الحیوة» مسمی کرد . شاعر معروف روکرت Rückert منتخباتی ازان به نشر رسانده است وترجمه المانی آنرا نیز توام بااصل نشر کرده است، این منتخبات در مجله انجمن اسیایی آلمان در لیپز یگ طبع گردید .

آنچه بدیهی است ، آنست که درداخل چند صفحه محدودنمیتوان طرز تغزل وا شعار تغزلی و چگونگی تغزل جامی راتعریف وتشریح کرد. وماقنها از ابیاتی که در بهارستان درج گردیده سخن میزنیم، اگر بصورت ساده این شاعر رایك شاعر حکیم ومبین افکار اخلاقی بگوییم که اندرز و حکمت راد رلباس شعر آورده است ، ازواقعیت بعید خواهد بود، وچنان نیست : بلکه جامی در هر رشته از تغزلات دست زده است، که البته همه آن بعد ازشعرای بزرگ دیگر بوده است، وازین رو تغزلات او از تغزلات دست اول نیست که کاملا مبتکرانه وبی سابقه بوده باشد. واو یك هنرمند خارق العاده بنظر نمی‌آید و علی الاکثر چنان می‌نماید که از گذشتگان ملهم گردیده باشد .

در یکی از ابیاتش می‌نالد وشکوه سر میکند ـ چنانکه بوالو «شاعر فرانسوی» در قصیدهٔ دومش نالیده است ـ که «هر لحظه قافیه تنگ می‌شود» «۲»، ودر آن جز شوخی نمیتوان دید، زیراتمام اشعارش سهل الممتنع است، واز طرف دیگر امیرعلی شیرنوایی لطیفه یی نقل میکند (بلین ص ۳۱۷) وتمام اوصاف بدیهه گویی را به او نسبت میدهد. پس اگر جامی بی رنج شعر می‌سرود، سوالی بمیان می‌آید که درصورتیکه وی باشعار تغزلی خود بسیار اهمیت میداد، یا اگر همچون

---

(۱) این هفت سفینه درسخن یکرنگند و ین هفت خزینه درگهر همسنگند .

(۲) مولانای باخی میگفت :

قافیه اندیشم و دلدار من گوید مندیش جز دید ار من

معلوم است که او نیز از تنگی قافیه در برابر آرزوی سرشار خود بوصف محبوب خود بتنگ بود. (د ر ص ۱۱)

(بوکاچیو) یا پترارك بود، او اهمیت واقعی را جز به آثار علمی خود قایل نبود. سگرسوال برجامی‌ماند وبدینقدر حل نمی‌شود. ازطرف دیگر در حقیقت افتخار او افتخارشاعر گرانقدر و عالی شان- او را وامیدارد تاباطمطراق تمام‌نداکند که:«اگر اختر زیبای زهره در افق ننماید، جامیا گوهر های شعر تو برای زیب گوشوار افق بسنده است «۱»، یا آنکه درجای دیگر گوید «جامیا،لب ببند، زیرا آنکه باتو هم صحبت وهمراه است وسخنان ترا می‌شنود آنرا نیك درك نمیکند و با ستعار اتش. پی‌نمی‌برد.» (۲) وازطرف دیگر می‌نویسد- و این گفته‌آخرین قطعه‌تقدیر را بیادمی‌آورد - :

« جامی که آن‌همه اشعار زیبا ودلنشین را سروده‌است، مرامش تفاخر وشهرت نبوده است زیرا او برای‌دوستان‌نیز بداهتاً شعر میگوید‌وبرای‌یادگار در اوراق‌انرامی‌نویسد. »

از این گفته جامی ،چنین برمی آید که‌شعر سرودن برای‌او نوعی‌از تفریح ذهن بوده است. لامارتین (۳) نیز اشعارمماثل ایـن ابیات جامی دارد،مگر او را اجبار ی نبود ه است که آنرا برای خاطر دیگران سروده باشد وچنین اظهار ازاوبنظر نمیرسد .جامی‌خواه‌بصورت‌سهل‌الممتنع یادشوار ابیاتی سروده‌است،به‌تمام فنون وصنایع شعری آشنا بوده‌است .این‌شاعرکه بسبك‌عنعنوی (خراسانی) شعر میگفت واضحاً میکوشید تا باگذشتگان همسری‌نماید ،و این‌رقابت نه تنها در ساحه انواع شعر بود بلکه میخواست در اجناس مختلف شعر طبع وقاد خودرابیازماید.اورباعیانی سروده است که‌هم ازلحاظ خوبی مورد مداقه است‌و هم‌ازلحاظ نقایص مورد تأمل است: تقریباً در همه اوقات بصورت‌ناخود آگاه‌تصنعاتی مکرر بنظر میرسد ،نارسایی درخوض مطالب

جامی خودش گوید:

فضای‌ملکت‌سخن گرچه‌قاف تاقاف‌است
ز فکر قافیه هر لحظه تنگ می آیم

(۱) کردا زد رنظم خویش جامی — د رگـو ش زمانـه گو شوا ره
طلوع اگر نکندزهره درافق‌جامی — بسست گوهر نظم‌توگوشوارهٔ صبح
(۲)جامی‌ببندلب که‌حریف‌سخن‌نیوش — اد راك رمز و فهم کنایت نمیکند

(۳)لامارتین ازشعرای معروف متغزل قرن‌نوزدهم فرانسه‌است که‌در سال ۱۷۹۰ متولد گردیده وبسال ۱۸۶۹ وفات یافت .«درياچه »اوخیلی معروف است که‌بارهاترجمه شده‌است (مترجم)

وتمرکز مفاهیم که‌خاصه همچو اجناس‌دشوار شعری است ،جلب‌نظر میکند.چنان‌معلوم‌میشود که‌او درسرودن‌وانشاءاشعار هم‌قافیه(۱)موفق‌می‌بود، که‌مهارت‌اوبه‌آسانی‌میتوانست اصالت‌جوهر آنها را تحقق بخشد. اشعار همهقافیه درز بان دری آنگونه اشعاری نیستند که همه‌دا رای‌قافیه واحد باشند ـ همچنا نکه اشعار تمثیلی در زبان فرانسوی همقافیه‌اند (۲)،مگر اشعاری اند که‌تمام ابیات آن ها باعین کلمه (قا فیه) ختم می شوند .

فوراً احساس‌میتوان کرد که اینگونه ا شعار که بر اساس اجبا ر و مکلفیت نا سودمند اتکاء‌دارد کارش به‌آسانی به‌بی‌مز گی می کشد ، وحتی ملا ل ا نگیزمی شود .بنا بران وقتیکه شاعر بر ای‌اتمام ابیاتش‌راه یافتن کلمات راپیدامیکند ،نه‌تنهایك کلمه‌بلکه دسته یی‌از کلماتیکه بعضی ازترجیع ها راتشکیل میدهد ،اثر بدست‌آمده‌گاهگاهی‌از نگاه‌مشکل بودنش مثلا برای‌یك ار و پایی به (Nevermore) قصه‌ز ا غ ا ثر «ا د گا ر الن پو» شبا هت میداشته باشد.چنانکه جامی‌درین‌شعر کوتا هش‌انشا ء کرده‌است:«درین‌بار تر ابا ادای‌دیگرمی‌بینم،بچنان‌زیبا یی که ترا ندیده‌بودم. پیش‌ازین‌چون‌غنچه گل ناشگفته‌بنظرم‌می آ مدی،وا کنون‌ترا همچون گلی می‌بینم که شگفته وقبادریده باشد... از دیر گاه‌است که‌بدیده‌ام‌برهنه‌می آیی،من‌نیز ز یر چشمی‌بسو یت‌نظاره میکنم .جامیا ازکدام‌قدح باده نوشیده ای؟ زیرااوهنوز ازین‌دنیاوآن عالمی که ترادران می بینم ناگاه‌است . »

ونمونه ا زآن هم بهتر ترجیع آتی را میتوان ارائه کرد:«رعنایی شوخ و شنگ د لم‌را برد، اگر سرم‌را ازتن جداسازند، هرگز نامش‌را برزبان‌نخواهم آ ورد، هرگز ...آن که‌از من‌جدا یي گزید واز سرتا قدسم رادرآتش فراق بسوخت ،من‌نام‌اورا برزبان‌نخواهم آورد. اگرچه‌سینه‌ام‌دریاي‌اشك گرددوبه هرسو لبریز شود،من‌ازگوهر خوشا ب ومقبول این دریا هرگزنام‌نخواهم بر دباآنکه‌زیبایی هاودلبربا یی هاازبرابر دیدگانم اینسووآنسودررفت‌وآمدند،مگرآن که‌بردل‌و رو ان من فرمان‌میراند من‌اسمش رابرز بان نخواهم‌آورد .»

---

(۱)شا ید مراد مولف ازاشعار „همقا فیه »غزل وقصیده بوده باشد .

(۲) Chanson de geste یااشعار تمثیلی‌ور زمی اشعاری‌بود که‌ممثلان‌باحرکات‌مخصوص در روی صحنه سروده و عملا تمثیل میکردند.واین گونه اشعار درقرون وسطی‌د ر فر انسه رائج شد. درین‌اشعار صحنه های تاریخی اشخاص یاافسانهاي‌تاریخی‌تمثیل می‌شد . (مترجم)

ولی جامی که‌شاعر دانشمند وبسیار عالیمقام است ـ نه‌تنهاشا عر بلکه‌بانداز ه‌شا عر یش زبان‌شناس هم بود ،و این یکی ازعلایم بارز زمان است ـ و از حدود ومقررات عنعنوی ادبیات درنی پافراتر گذاشت یعنی خود را مقید نکرد :

وحتی با استفاده از عنعنات‌ادبي بسیار قدیم عرب هم نخواست که خود را مقیدومحصور سازد،چنانکه در ابیات‌مطلع ومقطع این شعر صوفیانه می‌بینیم«این‌محمل که بر این ناقه باحلقه های زرین براه‌افتاده هزاران کاروان‌دل بدر قه‌دارد، از کیست ؟ از کسی است که اگر گوشهٔ چادر خود را یکسو کند از نور رخسارش کوهاو دره‌ها روشن میگردد.من‌بیادآن‌ر و زی‌هستم که بدنبال محملش‌راه می پیمودم، او به سگی که بدنبالش براه افتاده‌بودصداز د:«بیا !» بخطاجلو رفتم، او در حالیکه با ستغنی میخندید بمن‌گفت :«ای عاشق زارم،چه‌حال‌داری ؟» بپاسخش‌گفتم: «من از عشق توسوخته ام، اگرچه تو زندگی من باشی،شتاب‌مکن زیرا زندگی‌بشتاب‌میگذرد.» مگر او جواب‌داد:«جامیا ! بال بکشا تا جهان رادر نوردی ،برای آنکه بدوست برسی،ودلت‌در پناگاه‌ارواح آرام‌یابد. اگر چنین‌نتوانی،نا چاری برا طلال و دمن منزلگه ما بایستی وبنالی.»

از طرف دیگر اگر ازشکلیات گذشته به عمق نظر اندازیم،تذکر باید داد که‌اگر بخواهیم از اسلاف او کسیر اهما نند او تذکر دهیم فقط میتوان ازسعدی و حافظ نام برد،و دراکثر موارد برای تعبیر از عشق وسوز درون خویش به تلمیح ازداستانهای عشقی گذشتگان‌خویش یاد میکند:«چون همدردی‌نیافتم که سوز دل‌خویش را برایش بگویم، ازین رو گاهی مجنون‌را بیاد میآرم،وگاهی به فرهاد کوهکن می‌اندیشم ...طره شبرنگ‌تو،لیلی‌است،ودل‌من مجنون‌اوست. لبان لعل گونت که چقدرد لپذیر است شیرین من است،وروح من‌فرهاد اوست.»

این تلمیحات بنظر ما خیلی خنك ومبهم می آید:مگر بایداحتیاط کنیم !

مجنون ولیلی،فرهاد وشیرین،درمشرق‌رمزهای ابدی عشق اند ،وبمثابهٔ«رومیو و ژولیت»وتریستان و ایزولت »اند(۱)درمغرب‌زمین .اگر مانقایصی درابیات‌جامی، می یابیم، فراموش، نکنیم ماآنرا

---

(۱) Yseult, Tristan; Juliette, Roméo د و اثر مشهور شکسپیر و قرون وسطای اروپا است. داستان نخستین را شکسپیر در سال (۱۵۹۴ ـ ۱۵۹۵ م) درپنج صحنه درمعرض نمایش گذاشت . مگر داستان دومین بشکل فولکلور یک دوران داشته است.

(مترجم)

مطابق ذوق و به‌طرز تفکر و زیبا یی شناسی غربی خود ار زیابی و قضاوت میکنیم، که خا صه خودمان است؛ و همچنان ازدیگر شاعران مشرق زمین را بهمان نظر می نگریم و قتیکه جاسی میگوید: «اگر بهار نمی‌آید، ای عاشق دلداده از چه چیزبیم داری؟ اینک گلی که‌از صدگل بهار تازه‌تراست سر میزند» .

احسا س میکنیم که آنرا به بیمزگی متهم‌ساز یم. معذ لک وقتیکه اومطابیه‌میکندماآنرا به‌بی لطفی وگرانی طعنه‌میزنیم: «شب هنگام سگان درجلودرب اوملجأ میگیر ند، مگرمن ازآن‌بی‌نصیبم. افسوس! کدام‌روزی‌خواهدبود، که‌منهم‌درقطا رسگان کوی یا ر د رانجا جایگا هی بیا بم!

«یا آنکه: «بر ای آنکه ماه‌روي‌تو خوبتر جلوه گر شود، سی‌بایست تقو یم خاص دیگری‌افریدن .».

بالاخره، تصنع بعضا تمثیل های زیبای اورا بدنما می‌سازد: بهرحال آنر ا باید مطابق ذو ق خو دمکرر کنیم، زیراابیا تی همچون ابیات‌ز یر بی‌خلاف‌ومنازعه براساس ذوق زیباشناسی‌مطابق است: « دیدگانم بسان ابر به با رید ن است، زیراروز های وصال محبو ب‌سا نند جلو ۀ بلهو سان‌شده ا ست . »

و از آن‌هم تصو یرسو جز وو اضح در این بیت‌دیگر است : « تو با شک‌روانم میخند ی ، خیلی بجا است ! ز یر ا هرقدر ابر بیشتر میگر ید گل‌خندان‌تر میشود . » (۱) علی‌الاکثر جاسی‌برای آنکه نا ز کخیا لی وسوشکافی بیشتر بخر ج داده‌باشد، از تشبیهات‌صر یح ،خودداری‌میکند : « مژ د ۀ وصال ر اکه قاصد بر ایم آورده است،باآن که ر است‌نباشد، خبري‌خوش است . »

گا هی‌نیز به‌شکل‌ظاهرآ مضمر ،هیجان و احساس عشق و اقعی در اشعار ش بنظر میر سد چنا نکه : « رشک‌وغیرت‌من در بارۀ توآنقدر است که‌اگرمیتو انستم، هرگز نمیگذاشتم که‌خیال ز یباي‌تو در اندیشۀ دیگران عرض‌اندام کند . » بالاخره میتوان گفت که‌عشق پاك ، که‌خیلی ساده ابراز گردیده است، در این بیت‌اظهار شده : « بر ا ی‌آنکه‌دنباله سخن قطع و کوتاه‌گردد، لبا ن خودر ا بر لبانم بگذار ، زیرا رنج هجران توبرایم خیلی درا ز ودشوار خواهد شد . . . بی تو ، خانۀ‌من‌جز کنج و یر انه و خر ابه‌یی نیست. مسکن‌سر ابه چه کار آید که‌یارناز نین درآن سهم نداشته با شد ؟ »

---

(۱) گر یۀ من‌سبب خندۀ او شد، چه عجب ابر هرچند که‌گر یدرخ گلشن‌خند د

این بیت‌ضد آ نست . (ص۱۴)

از حساب دو چشم یکتن کم
وز حساب خرد هزاران بیش

این قدر بسند ه‌نیست . برتعبیر سادهٔ عشق‌گاهی افادات وهمی‌نیز علاوه‌میگردد : «توچون من‌دوستداران ز یاد سراغ‌خواهی داشت،مگرمن درهمه‌د نیا چیزی‌محبو بتر ا ز تو وهمسنگ‌تو نخواهم یافت . » (۱) این وهم کارش بسو زو درد می‌کشد ،چنا نکه شاعر بیان‌میدار د : « من هر لحظه صد داغ ترا برسینهٔ خود میخواهم ، و رنج‌دوري تو سرشت‌من شده‌است . خدا نکند که‌من دو ای‌آن داغ را تمنا کنم ! »

و هم‌ز اده‌از عشق که‌بدنبال‌خو دتحیر و خستگی‌داردو یك و هم‌سشتر ك‌شعرای‌دری‌ز بان‌است که جامی آنرا در این بیت خو یش‌خیلی‌طنطن‌وآرام ا فاده کر ده‌است: « من گردر اه‌توشده‌ام، بر من‌گذر کن ، ای‌سرو سهی ، بانتظار روزآمدنت، غبار راهت‌به باد نیستی خو اهد رفت . » این‌وهمی‌است که‌طنین‌آن‌در سرور زمان در یك‌فضای‌دیگرجوا‌یگوی احساس‌های‌شاعر فرانسوی Rutebeuf(۲) گردیده است :

اینها محبو بانی اند که بادآوردا ند　　مگر او درجلودر ب‌خانهٔ‌من میو زید

هنگامیکه جامی‌به آهستگی آ ه‌میکشد : « در کوي‌تواز من نشانه یی به‌جز افسانه‌باقی نمانده است ، ترسم که‌روزی آن افسانه هم معدوم گردد. یك‌ز رهٔ غبار براستانهٔ این‌در ، نشان و جودمن خواهد بود . در دا ! باد صبا ء آن‌غبار را هم‌خو اهد بر د . . . »

این‌حیر ت عشق آمیز تنها و هم را در جامی بیدار نساخته و پد ید نیا ورد ه ا ست ، بلکه شاعر میداند که‌با این و هم نجیب که‌انگیزندهٔ یك‌عاطفهٔ عمیق‌دیگر است، آنر ابرانگیزد :

همان عاطفه نا تو انی نها یی مسا عی مو قتی ما را ، و همی که Michelet میشله

---

(۱) سبی مجنون به‌لیلی گفت: کای‌محبوب‌بی‌همتا　　تر اعاشق‌شود پیدا،ولی‌مجنون نخواهدشد
هانری ماسه ،مفهوم‌این بیت‌رابه‌درستی‌ترجمه‌نکرده‌است،بایدچنین‌میگفت: «تودوستدار ا ن ز یا د خواهی یافت و لی مثل من در دو ستی‌تو به‌سرحد دیو انگی‌نخواهد رسید . »

(۲) ر وتبوف : شاعر قرن‌سیز د هم میلادی‌فر انسه‌است که‌دارای‌اشعاری‌افسانوی ا ز ز بان حیوانات، میباشد . ر ومان« ر و باه » و «اعجو به کلیسا ی‌نوتر دام »باو منسوب است. مترجم.

(شاعر فرانسوی) آنرا «و هم قهرمانانه» نامنهاده است. (۱) بطور مثال در این شعر آلام یك عاشقی که اندك مدتی به خوشبختی خود می اندیشید، وجود ندارد، مگر اندوه عمیق متفکری در آن احساس میگردد که در بارهٔ جهان دیگر می اندیشد: «میدانم که او بالاخره از خواب دیرین مرگ به ستوه خواهد آمد، یعنی همین سریکه شب ورو ز زانوی من متکای اوست.»

شاعران دیگر مثلاً عمر خیام (در رباعیاتش) در مقابل این نیروی ظلمت کده قیام میکنند، شاعران عارف ومتصوف، سعادت ابدی وعالی خود را صریحاً در نیستی از این جهان می جویند که در آن جهان به حضور پروردگار و محبوب واقعی خویش میرسند.

جامی با همه اوصاف عارفانه اش، همچون سعدی نه تنها آرزو دارد بلکه به آرامی و سکون قلب و طیب خاطر می پذیرد: «جامیا! تو دایم از بخت بدونا سازگار در شکوه و خشمی! در برابر روش آسمان وانقلابات زمان آرامش خود را از کف مده.»، معذلك، در عشق، در مقابل تقدیر دست و پازدن چه حسن یا چه لزومی دارد؟ «دلم، دوری ترا نمی خواست. مگر چه توان کرد؟ تحولات ایام برخواسته دل اتکاء ندارد.» بهتر آنست که بهمان فرصتیکه هست قناعت کنیم: «از ایام فرصت بهره برگیر! زیرا کی میداند که ما فردا زنده ایم یا مرده؟» وبالاخره احساس زودگذری ایام برای شاعر این ابیات دارای معنی عمیق را الهام می بخشد: «زندگی یك جامهٔ بسیار گرانبهاست: مگر عیبی دارد که کوتاه است.»

جامی، از سعدی بیشتر در تصوف منهمك نبوده است: هردوی شان تصوف را مطالعه کرده ومورد عمل قرار داده اند، مگر- به جرات میتوان گفت- که زندگانی عملی وواقعی شان برمبنای تصوف استوار نبوده است: آنان پیرووتابع عقیده صوفیانه نبوده اند بلکه عقیده صوفیانه را تابع خود ساخته بودند. و این تصوف «تپه های معتدل وخوشگوار» را جامی در اشعار خود گنجانده است.

نزد جلال الدین رومی (بلخی) از طوفان جذبات تصوف وشعر یکسان پدید آمده است، نزد جامی در درسایهٔ تصوف همیشه مؤلف بظهور رسیده است: علم اللغه اثر او را پایدار ساخته وجوش تصوف او را سرد ساخته است.

چنانکه ازین بیت او میتوان مدعا را ثابت کرد: «بین عارف و عابد فرقی موجود است: آن

---

(۱) میشله (۱۷۹۸ - ۱۸۷۸) مورخ، شاعر و نویسنده مشهور فرانسه، تاریخ انقلاب کبیر فرانسه، زن و بحیره از آثار مشهور تاریخی وادبی اوست. (مترجم)

یکی د ر عشق عمل فزونی میجوید وآند یگر درعمل عشق».درعشق عارفانه جامی که ازاشعار او پید است برا ی انسان‌شکی پدیدمی‌آید که آیاواقعاً معشوق او خد ای یکتا بو ده ا ست یا آ نکه بعشق انسانی نظر داشته‌است، درحالیکه‌شاعرانی همچون (سعدی ،حا فظ وجا می) تنها متصوف نیست :«آنکه ازمحبت تو داش‌تنگ می‌شود چگونه آرزوی شفا ءخودر ادارد؟گر فتا ر رشته های محبت تو چطور تواند که دم از آزادی‌زند ؟من درپیاله عکس (انعکاس) لب ترا دیدم.می‌ننوشیده‌از خود رفتم. »

درمقابل این بادهٔ عارفانه ،عابد خود را از جذبات لاهوتی مست و بیخود می‌یابد ،باآنکه‌اوخود را مطلقاً لایق فشار این جذبه نمی بیند ،ولی همیشه آرزوی آنرا دارد ،درحالیکه همیشه بصیانت نفس می پردازد وتلاش درد ناک او بی مثال است واز نتیجه آلام خود خر سند است : « جسم میخواست راه‌جان بپیماید، مگر روح آن چنان شتافت که‌جسم د یگر خبری از او نیافت ...حتی اگر من بوصل تونایل نمی آیم ،دردواندوه این تلاش هم گوار است.و این یگانه آر زوی د ل من است. . دلم دیگرتمنا ی‌سرهم ندارد، کسیرا که تیر محبوب زخمی کر ده ا ست :ا و را بس ا ست که درد ضربه تیر محبوب‌در دل مجروحش پایدا ر ساند. »

مگر گاهی اتفاق میا فتد که در ازای این مداومت و ثبات خستگی پدید می آید ،آنگاه آلا م باطنی بر مسافر طریق تصوف وعرفان غالب می آید وناچار ندای عجز از دلش بر میخیز د : « د لم خونین وروانم غمگین است ،چراغ زند گیم روبه خامو شی‌است‌وسینه ام‌چاک شده است. تو نیز بر ای‌محبوب بگو: که‌چسان فریاد از ین درد بر نیارم ؟ ای دوست‌مهربان گاهی‌ازمریض عشقت جو یا شو! زیرا در هجرتو ،من بربسترمرگ می غلتم .آرزو کر ده ام که کفنم را با خاک درت خوشبو سازند .آخر نظر کن : که من این آرزو را بخاک می‌برم».از همین جا ست که‌تجلی‌وراز عرفان برای همگان میسر ومجاز نیست ،این‌رازسارا از هرطرف‌د رنوردیده‌است،تنها عرفا ء باآن‌آشنایند ، میان عرفاء نیز عدهٔ محدود به‌و صول ر احقیقت‌و ر مز فیض‌نایل آمده اند ! وآنچنانکه تهنیت وصف ناپذیری‌بآنان گفته شده ،چون رمز به‌آنها آ شکار میگر د د ؛نیمه حا ل میباشد !«رمز عشق ذات میان مخلوق دایمادر گردش است ،همان سان که ماه‌درظلمت وخرشید میان ابرها میگردد . وهیچ آدمی زاده راقدرت تحمل تجلی ذات نبوده است، همیشه بشکل‌مکتوم و پوشیده بسوی کسانی سیر می‌نماید که‌طرز دیدن‌را میدانند...»«یا هنوز بانورعشق‌تو وهر پارچه

دلی که آه سوزناک برمیکشد وبه آسمان علوی می فرستد،اختری رخشان می‌شود .»وهنگامیکه این آه دل سوز ناک ،بپاسخی نایل می آید،دل عارف بشادی می‌گراید ونثارقدم‌خالقش‌میگردد: « ای کسیکه میری وبی نیاز ازتوصیف مایی،ذات تو از حدود ادراک ما برتر است .تو ئی که به کاخهای آسمان ها عظمت بخشوده یی،از لطف تو انسان اکرم المخلوقات شده است، وگرنه جز بلباس ذره بی خاک جلوه نمیکرد .از برکت خرشید تست که هر صبحگاه‌درگنبد آسمان شفق پرده نیلگون افق را می درد .از ابرر حمتت گل ولاله سیراب‌گردیده است ، همچنان که خاروخس سیراب گشته است...طریق عشق راهی بس خطرناک است ،درین راه را هزنان بیباک درکمین اند :اگر رحمت وتوفیق تو را هنمای ما نگردد ،این راه دهشتناک را هرگز نمیتوان پیمود .ای خداي بزرگ (ای‌رب‌العالمین)به صفای روح وزیبایی کلام پاکت که‌گفته یی :لولاك ،لما خلقت الافلاک ، ازجام طهارت‌و سبوی وحدت الوهیت ،به ضیافت سهمانان مجرد آسمانها ،درکف جامی ،جام بادهٔ حقیقت بگذار که اوراازناپاکی وجود هستی پاک و مصفا گرداند .» (۱)

بی شک حال‌صوفی عارف را این شعردگرگون می سازد،آیا برای جامی تنها اطلاق نام یک «شاعر متصوف» کافی است ؟نمیتوان آنرا کافی دانست،اگر از یکسو می نگریم که اثر جامی هم صوفیانه است وهم مجازی‌ومربوط با موردنیا،ازسوی دیگر اثرشاعر ان دیگرکه درآنها جز جریان روح ازخود رفته دیده نمی شود .

آیا میتوان‌و یکتور هوگورا از روی‌مجموعه آخرین اشعارش شاعر صوفی مشرب گفت؟ که کم از کم آنچه‌را برای‌جامی‌قایلیم-ناحفظ‌همه مناسبتها-تحول‌الهام مؤثر واستیلاء بروضع ظاهر ،برای اوقا یل‌شد.

زیرا جامی ، شاعر غزلسرا، درقلمرو تار یك روح خود را نزدیك واصل نساخته‌است : و علی‌الاکثر برای سیر در دنیای بیرون (آفاق) وتماشا ونظار هٔمناظر مستدام طبیعت، از انفس فرار میکند. و بمقایسه شاعران دیگر زبان دری او آنرا برای خودش ترسیم نمیکند: تقریباً همیشه

---

(۱)زان جام خاص کاز خود یم چون دهد خلاص
د ر د ید ۀ شهو د نما نـد بجز خـد ا

سعدی گوید:

ای برتر از خیال وقیاس وگمان وو هم وزهر چه گفته اند وشنید یم وخواند ه ایم

انتباه واحساس خود را از طبیعت بایك فکریکه در نزدخودش بارز تر جلوه میکند، تلفیق میدهد.

اینك بطور مثال یکی از آن ترکیب وتلفیق را که مجرد ومطلق است تذکر میدهم: «همه مزارع ونباتات از یمن لاله ها جام های خود را پر ازلعل کردند. خوشا کسیکه از این جام ها شراب زندگی گوارا بدر آرد.» (۱)

یا مثلا اگر او وصف یك منظره را در چند سطری می‌یابد؛ حوادث طبیعی به اسلوب شاعران دری باشخصیت انسانی در آن تبارز میکند (۲): «آب روان، میرودتا بالاخر درپای گلی بیاراسد ابر تا رسیمین تا بیده است، خرشید سوزن زر ساخته است، تا نسیم قبای لطف باند ازهٔ قد گل، بردوزد».

گاه گاه نیز خصوصاً در تماشاگه یك منظره زیبا، شاعر احساس گریزان وشتابان خود را پهن وتوسعه می‌بخشد وترسیم شاعرانه دامنه دار میگردد، تا بحدیکه میتوان آنرا از استنتاج اخلاقی وعارفانه مجزا ساخت که شاعر می‌شنود که آنرا ادامه وطول دهد. همچنان مطلع این شعر که آنرا بعنوان «سرود خزان» معنون میتوان کرد: «باورود پاییز برگهای تاك پرا گنده و پریشان میگردند، ای گل‌رخ، برخیز؟ وبر خزان عمر بیندیش ومی درقدح ریز. آسمان، فرش افق نیلگون زر ریخته است، و ابر برروی زرسیم بیخته است. باغ ورقهایش را مفقود کرده است، و مغنیان بوستان هنوز نغمه سرایی دارند، مگر این نغمهٔ وداعیه با بوستان است. سبزهٔ بهار در دل خاك پنهان است، آری آنکه در دل خاك می‌خوابدچشم بر راه ومنتظر رستاخیز است!»

این زر، اینك زر برگهای خشکیده که بر روی آنها غربال ابرسیم برف را می‌بیزد. اینگونه تصاویر در شعر زبان دری از بدیهیات است. که آنرا بزبانهای دیگر تعبیر وبیان نمیتوان کرد اینها همه آمیخته آهنگ فعلی، وپرداخته هایی است که جامی در ایجاد آنها استاد راستین است چنانکه نمونه مجسم اینگونه آمیخته ها را درین مصرع او می‌بینیم: «از هر یزان برگ ریزان

---

(۱) مراد از لعل درینجا کنایه از «شراب سرخ» است. وازینگونه استعارات در ادب دری زیاد است. حافظ گوید: شراب لعل کش وروی مه جبینان بین ... (مترجم).

(۲) بشکل تشخیص وانطاق. (مترجم)

ریزان شد، ای گلچهره هریز». (۱)

آهنگ صامت وملفوف این هجا ها یکی ازخاصیت های اسلوب جامی رابنظرانسان می‌آورد:

او عمداً درین بیت‌هایش کلمات متجانس را بکار می‌برد که با این مفهوم شباهت دارد «شما در کنار هایی که باز مانده بودید مردید» که از راسین (شاعر فرانسوی) است، اثرات اختناق وسایه روشنی در معیار وتغییر شکل فنی درآنهامجاز است. اصطلاح‌سایه روشنی! راکه بکار برده‌ایم خیلی بجاست از لحاظ اینکه جامی وقتیکه زمزمه میکند یعنی شعر صوفیانه می‌سراید انسان را به تفکر و امیدارد:«مرا از تاریکی شب در هراس میفگن، زیرا من درجان خویش خرشیدی فروزان دارم که جهان را از نور خویش درخشان میگرداند؟»

ازطرف دیگر این نور، مشکوک ومغشوش، از پرتگاه جان در لرزه ورعشه افتاده است وخاطرات پاك ومقدس را نگهبان است: «جامی باسید یکه خیال جانان به دماغش نقش بندد، درخزانه مکتوم سینه خود هر شب چراغ دل را می‌افروزد». اگر بحقیقت بنگریم آیا میتوان عنوان شاعر بزرگ را از کسی دریغ داشت که این بیت دلگداز را سروده است: «شب هنگام، خیال چهره‌ات در دل تنگم گذشت: آه که ویرانه های دل من بانور ماه منور گشت»؟

✡ ✡ ✡

اسلوب آزاد جامی را نه تنها از جنگ غزلهایش ثابت میتوان کرد، بلکه در اشعار رزمیش که در بهارستان وجود ندارد، نیز می‌بینیم: این اشعار از نگاه مفهوم وشکل با اشعار رمشا به دیگر آن نزدیکند، و نمیتوان آنها را بصورت جداگانه ومجرد از همدیگر موردقضاوت‌قرارداد اگر چه بصورت بسیار موجز هم باشد.

---

(۱) اصل بیت چنین است ومؤلف آنرا غلط ضبط کرده است:

از خزان برگ ریزان ریزان شد ای گلچهره‌خیز
یاد کن از برگ ریز عمر و می در جام ریز
شد ز رافشان فرش مینا رنگ سی ساز د سپهر
ز ابر پرویزن که گردد بر سر زرسیم بیز
باغ شد بی برگ و اکنون هم خوش آهنگان باغ
میکنند آهنگ لیلك از باغ آهنگ گریز
سبزه موقوف بهار آمد بزیر گل بلی خفتگان باغ دارند انتظار رستخیز

هفت اورنگ جامی عبارتند از: سلسلة الذهب (زنجیرزر) شامل هفت هزارو دوصد بیت (بند) که حاوی مطالبی درباره فلسفه، اخلاق، مذهب ولطایف است که بنام سلطان حسین بن بایقرا اهدی گردیده است، اشعار صعب القراءة وخسته کن سلامان و ابسال که بشکل کنایه انشاء گردیده است و منازعه جان را در برابر عشق نشان میدهد که بالاخره عشق پیروز گشته است. تحفة الاحرار (پیشکش آزادگان) که حاوی مطالب اخلاقی و مذهبی وخیلی یکنواخت است، سبحة الابرار (او راد پارسایان) که از نگاه اسلوب و موضوع باتحفة الاحرار مشابه است. یوسف وزلیخا، سروارید هایی است که از داستان تاریخی منازعه حضرت یوسف (ع) وزن عزیز مصر برشته کشیده شده است، مجموعه شعری است که مجدانه همان موضوع یوسف زلیخای فردوسی را تأیید می کند، لیلی و مجنون اثر دیگر شعری اوست که جامی در آن همان داستان کهن دو دلدادهٔ ناکام عرب بادیه را به طرز نو درمی‌آورد، که پیش از او آنرا نظامی و امیر خسرو دهلوی نیز به نظم کشیده بودند.

بالاخره «خردنامه اسکندری» اثر دیگر اوست که در آن مناظره فلسفی بین اسکندر و حکماء یونان را به‌نظم کشیده است.

درین مجموعه های شعری، جامی یقیناً میکوشد تااشعارش « با خمسة نظامی» همسری کند. (رک :اثر اد وارد .جی براون ص ۵۴۰)

براون درباره این دوشاعربزرگ زبان دری رأیی دلچسپ ابراز داشته است :جامی همطراز وشاید برتر از نظامی درهنرشعری خویش ،مگر شاعری است که‌نسبت به‌نظامی قریحه شعری او کم بوده است.

اگر ازنظر مؤلفان وتذکره‌نویسانیکه هریک‌به ادبیات جداگانه تعلق دارند،مقایسه یالااقل مقارنه کنیم ،خیلی خطرناک وقابل تأمل است ،زیرا خواننده ئیکه آثاری از گذشتگان را بیاد دارد تایک اندازه فهمیده میتواند که جامی بابعضی ازشاعران مکتب اسکندریه بی‌شباهت نیست- مثلا اپولونیوس رودسی(۱) درعین حال جامی مردی است بسیاردانشمند ،شاعرهنرمند

---

(۱) Apollonios de Rhodes شاعرو دستورنویس (نحوی) یونانونی است که درقرن سوم قبل ازمیلاد درشهر اسکندریه می‌زیست ولی مؤلف اشعار (ارگونوتیک) میباشد.وارگونوت نوعی ازحیوانات ابحارگرم است. (مترجم)

(باسلطه کامل) که به همه رموز آنها بلد وآشنا است ، مگر چیز یرا که بدان نیاز داشت قریحهٔ والهام عمیق وتازگی واقعی بود .از آثار جاسی ،بدسترس مردم فرانسه بسیار اندک رسیده است. سیلوستر دوساسی در مقدمه گلچینی از نفحات الانس ،مقدمه وشرح حال او را به‌فرانسوی ترجمه کرده است،شیزی،لیلی ومجنون راترجمه کرده ودرسال ۱۸۰۵ در پاریس بچاپ رسیده است، وبالاخره م. اوگوست بریکتو ،سلامان وابسال راخیلی خوب بفرانسوی ترجمه نموده وباسقد مه شیوا وحواشی جالب نشر کرده است که‌درسال ۱۹۱۱ در پاریس وبروکسل نشرگردیده‌است. ازکتاب بهارستان بعضی از داستانکهای آن توسط (گرانژیری دولاگرانژ) ،لانگلیس ، ودیفریمری بفرانسوی ترجمه گردیده است . یک ترجمه آن بزبان المانی که بعضی از متون دیگر دری بآن ضم گردیده است درسال ۱۸۴۶ ازطرف Schlechta_Wssehd دروین(ویانا) بطبع رسید:شلیخته از یکطرف کوشیده‌است که‌سجع هایی راکه در نثرهای جاسی بکار رفته است به المانی نقل وترجمه کند ،وازطرف دیگر سعی کرده است تااشعار دری‌وعربی که در آن وجود داشته است به‌شعر المانی برگرداند ،او اظهار و استنتاج می‌نماید که ترجمه اش از یک اثر گرانبهای هنری‌نه تنها گاهگاهی بدنما بعمل‌آمده است بلکه همیشه تا بع اصل متن نبوده است ، وعلاوهٔ ناقص است و خصوصاً که اکنون ناپاب گردیده است و همچنان ترجمه هائیکه بزبان انگلیسی بعمل آمده است ، پذیرفتنی نیستند : Bénarès درسال ۱۸۸۷ آنرا توسط(Kamashastra Society for Private Subscribers only.» ترجمه‌و طبع‌ونشر نموده‌است .

درسال ۱۳۱۷ در بمبی توسط سوراب‌جی فرد و نجی ملا ، ترجمه و طبع گردیده‌است .

یک ترجمه فصل ششم آن توسط C.E. Wilson درسال ۱۸۸۳ درلندن چاپ و نشر شده است .

جاسی همچنانکه بانظامی(در اشعار رزمی) رقابت کرده درکتاب بهارستان با سعدی درمیدان رقابت برآمده است. گرانژیری دولاگرانژ درمقاله خویش که در ژورنال آزیاتیک (سال ۱۸۲۵ شماره ششم ص . (S qq 260) نشر گردیده‌است‌درموضوع هردوشاعر یک صفحه را بصورت فوق العاده‌انتقادی نشر نموده است که شایان یاددهانی است : «این اثر هنرمندانه و ماهرانه جاسی که با نثرونظم آمیخته است خیلی موجز است‌ومؤلف عجولانه

بر سرمطلب میرود. واز طریق بازی با الفاظ خود را صبورنشان میدهد ،واز دقت و غور درجزویات خود داری میکند،واز زیادت گفتار « اطناب»و گزافه‌گویی می‌پرهیزد. بسیاری‌اشعاری‌را که او در بهارستان ایراد کرده است نمونه فشرده یی از اخلاق و اصولی است که وی آنرا به نثر بیان کرده است .اکثر آن‌اشعار سلو از مفهوم و معنی‌است،به‌سهولت به یاد میماند وحفظ می شود وروی دارد که‌بشکل مثل(ضرب المثل) بکار روند... بهارستان براساس وپیروی گلستان تألیف گردیده است. هردو مؤلف هدف مشابه دارند ،وعلوفکری‌آنها همسان است. هردو عاشق عدالت وراستی اند ،اخلاص هر دوی شان دربارهٔ دین یکسان‌است، وهر دوتن تشنه تقوی‌وپارسایی اند. مگر جامی نسبت به سعدی شور وشوق کمتر دارد و قوه تفکر واندازهٔ خوض ومآل اندیشی او به‌تناسب‌سعدی اندک است،سوفقیت ودعاء بی گمان از آن فیلسوف شیراز است .»

به‌این سطور ، لازم می افتد تا نکاتی چند افزود گردد. بهارستان عبارت از هشت«روضه»است ودارای‌یک مقدمه و یک خاتمه‌است که‌تاریخ اتمام آنرا نشان‌میدهد که سال(۱۴۸۷م)است. مقدمه را ، جامی با مدح و ثنای خدای‌بزرگ که یک عمل طبیعی است ،آغاز می‌نماید،و سبب‌تألیف کتاب را که برای تدریس پسرش بوده است ،بیان میدارد ،ومدد روحانی سعدی را تذکر میدهد ،سپس سلطان هرات را می‌ستاید،وبه‌استدعای لطف خوانندهٔ ختمش میکند . هشت باب بهارستان شامل مطالب آتی است: باب‌اول دربارهٔ سخنان‌عارفانه‌وعرفاء‌مشهور است, وباب دوم اوصاف حکماء ورموز زندگی، باب‌سوم لطیفه‌هایی است در بارهٔ علم اداره مردمان، وباب چهارم مجموعه کوچکی راجع به‌نشانه ها و علامات بزرگواری است ، و باب پنجم را وقف عشق کرده‌است،باب ششم ادامه کلمات نیکو است ـ این قسمت به ششمین روز دیکامرون شباهت دارد. ـ (۱)

ودارای‌لطیفه های‌فکاهی آمیز است که برخی از آنها کمتر جنبه تهذیبی دارد ، درباب هفتم

---

(۱) Décaméron مجموعه از داستانهاست که‌توسط بوکاس‌بین‌سالهای ۱۳۵۰ و۱۳۵۵م تدوین گردید .وداستانهای‌مذکور وضع اخلاقی را درقرن هشتم نشان میدهدوپخستین اثر منثور در ایطالوی است که پایه نثررا گذاشت .(مترجم)

جامی نظری به شعر اء بز رگ زبان دری وذ کر آثار شان می افگند ،وباب هشتم حاوی حکایات حیوانات است.وباب هشتم را با ذ کر رباعی امیر علی شیر نوایی وایاقت شعری اوبپایان میرساند(۱)

باوجود ار تباط واضح ،قسمت های مختلف بهارستان، کاملا باگلستان سعدی مطا بقت ندارد. چنانچه ابواب نخستین، دومین ،سومین وپنجمین بهارستان بالنسبه مشابه ابواب دوم وسوم ، چهارم، نخست وپنجم و ششم باب گلستان است .

خلص کلا م جامی نه پیروسعدی است نه از دیگران،مگردرحقیقت تقر یباً ا ز سبك آنا ن ا لهام گرفته است.مگر تقلید او خیلی عالی و بکربنظر می آ ید و همچون لا فونتن (۲) (که د رشعبده L' Epître à Huet خو دحرف میزند.جامی درسطو ر آخرین اختتامیه خویش بیا ن مید ا رد، آزاد ی اورا از اسلا فش باز گویی میکند .چون به ابواب چهارم ، هفتم وهشتم بهارستان بیاییم می بینیم که این قسمت ها باتذ کره های دیگر زبان وادبیات دری همسان و خویشاوند است خصوصاً باب هفتم ودوباب دیگر که لطیفه وداستانها یی اززبان حیوانات است باقابوسنامه وسرزبان نامه شبا هت دارد. بنابران دربهار ستان روشهای متباین یافت می شود: ازداستا نهای کوتاه وزننده گرفته تاتار یخ عشق و تغزل سوزان جلب نظرمی کند .عشق های سوزان خصوصاً درقسمت آخرروضه ششم بیا ن گردیده است: درین بر خ بهارستان جامی، همه ناشایستگی ها،آموزگاران نادان،طبیبان بی تجر به،شا عران متوسط ،بحیث نشانه و هدف تیرانتقاد وبسیاری اوقات مایه مزاح اوست.جامی د را ن جا با تمسخر

---

(۱) رباعی اینست: انصا ف بد ه ای فلك مینا فا م ✡ زین هردو کدام خوبتر کرد خرا م
خر شیدجهانتاب تو ا ز جانب صبح ✡ یا ماه جها نگر د من ا ز جا نب شام

این ر باعی را امیر علیشیر نوا یی در با ز گشت جامی از حج بیت الله بشکل استقبا لیه سرو ده باو تقدیم کر د . (مترجم)

(۲) La Fontaine : ژ ان دو لا فو نتن شاعرفرانسوی است که درقصر تیر ی در سال ۱۶۲۱ متولد گر دیده ودرسال ۱۶۹۵ مرد. وی داستانهای زیادی اززبان حیوا نات بشکل کلیله ودمنه مگر بشعر آورده است. واو «فابولیست» «امثال نویس» بوده است. بسیاری ازامثال وداستانهایش ازکلیله و دمنه مقتبس است مگرتاهمین اواخر کسی باین امر پی نبرده بود. واثر یکه درمتن مذ کور است نامه یی است که برای پی یردانیل هو ی دا نشمند دیگر فرا نسوی فرستاده بود .

وطنز حماقت های چنان اشخاص راارائه‌میدارد .علی‌رغم آن برجهل بسیط مردم ناخن‌نمیگذارد ! زیرااگردربهارستان برداشتن بسیاری‌ازابیات‌مثل‌وما نند „Odi profanum vulgus" «سهل است در مقابل حدس میتوانزد که جامی‌در ربرابر خطا یا و سهو های مردمان عاجز مهربان ومتامح بوده‌است (۱):چنانکه لطیفه بسیار جالب قاضی که برپشت‌مخموری ایستاده است رامیتوان ذکر کرد .زیرا جامی همچون خلف خود سعدی .باطناً خوش قلب و نیکو سیماید وبی‌گمان از اثرتصوف است چنانکه گوید „برای آن که‌ترا بدرسا ند نیکو ئی کن» . (باب ششم لطیفه هفتم) . ودرآغاز باب سوم به‌خونسردی‌میگوید :«... نوشین روان باآنکه ازدین بیگانه بود درعدل وراستی‌یگانه،لاجرم‌سرور کائنات علیه‌افضل‌الصلوات‌تفاخر کنان‌میگفت ولذت انافی زمن ...العادل ...عدل بی‌دین نظام‌عالم‌رابهترازظلم...دیندارست.»(۲)

عین سخن در رسالا مان وا بسال نیز نقل گردیده است(ترجمه Bricteux ص.۹۰). یکقسمت ازداستانهای کوتاه بهارستان ازکتب‌وآثارعربی مأخوذ است خصوصاً از المستطرف سولفهٔ الا بشیهی-چنانکه چهار داستان روضه ششم ازهمین اثرترجمه‌واقتباس‌شده‌است-وعین همان نظام‌ابشیهی رارعایت کرده است . رعایت تصنعات‌اسلوب‌جاسی درزبان فرانسوی تا ممکن بود: کسانیکه بخواهنداز کیف‌ولذت‌آهنگ‌وسجع هاي‌آن آگاهشوند بایست به‌متن‌دری‌آن رجوع نمایند. (من‌قبلا اثری‌دربا ره شا عر شیوا بیان سعد ی نوشته ام . رك ص ۱۲۸)و در مقد مه گلستا ن ترجمه Defrémery طبع گر د یده ا ست : « د ر حقیقت خوا ندن ا ین اثر مخلوط نظم و نثر بر کسیکه آ نرا پس از ترجمه‌به یك زبان‌دیگر میخواند یك ا ثرنا گوار

---

(۱) Odi profanum vulgus :یك ا صطلا ح لا تین ا ست ومعنای‌آ ند رلا روس چنین آ مده‌است :من ازعامیانه پلیدبدم‌می‌آید .مرادمولف ازایراد این‌اصطلاح آنست که جا می هرگز مصطلحات عا میانه رانیاورده‌است .مترجم.

(۲)ترجمه این‌قسمت از عین عبارت بهارستان گرفته‌شد .

می‌انداز د واور اخسته‌می‌سازد همان‌لذتی‌را که‌ازاصل برمیگیرد ازترجمه آن گر فته نمیتواند)
این‌نظر پیش از عقید ه دیفریمری برخودم صادق می‌آید وتطابق میکند .ازطرف‌دیگرتبصره‌میتوان
کرد که‌برای تلخیص مجو معروف فردوسی (ص. ۱۷۰) ترجیح دادم که علی‌رغم‌یکی ازآ ثار
بزرگ شرق شناسی فر انسوی‌فقط ازهمان تر جمه J. Mohl در آغاز شاهنامه استفاده کنم .
بهارستان باجوداسلوب ساده‌اش خالی‌ازعیب‌نیست،تصویر های غامض که‌جزیك‌مثال‌ازاسلوب
وز بان کهن بحساب نمی‌آید دران‌دیده‌می‌شودونسبت،به‌گلستان سعدی ا بتکا ر ش کمتر ا ست
بنابر ان‌یك‌خرمن‌دلچسپ از برگزیده‌ها ی ادبی،تاریخی،داستانی واقسانوي‌راتشکیل‌میدهد .

✡ ✡ ✡

متن عنعنوی بهار ستان‌طبق‌حسابی که گرفته‌شده‌بود ازیکطر ف‌بانشر وتحشیه ترکی‌د نبا ل
گرد یده در استا نبو ل‌طبع گر دید(هدایةالعرفان علی کتاب مشهور بهار ستان -۱۲۵۲ in 80
ص ۶۰۷)وا ز طر ف دیگر درسها یی‌خصوصاً ازابیات مذ کور درروضه هفتم‌توسط لبا ب‌ا لا لباب
محمد عو فی آماده‌گردید :(قسمت دوم چاپ‌براون)، تذ کر ة‌الشعراءدو لتشاه (چاپ‌براون)وچهار
مقا له نظامی سمرقندی(طبع گب Mem) وغیره دواوین حال شعرا .

در تر جمه ها نری‌ماسه‌از بهارستان قسمت های‌نثر به‌حروف بز رگتر وا شعا ر به حرف کوچك
طبع گر د یده است تا ا ز هم فر قشود .-تر جمه و تحشیه پو هنمل شا ه علی اکبر

توضیح :اشعار عاشیانه دری‌نخستین باردر قابوسنامه وسپس درگلستان‌سعدی‌بکار رفت.جا می
شاید بدان نیازی‌ا حسا س نکرد ازان روازذ کرهمچواشعار خویشتن‌دارای کرده‌است(مترجم)

دکتور اسدالله حبوب

بیدلشناسی دراتحادشوروی

مطالعهٔ بیدل (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هجری‌قمری) در آسیای‌میانه قبل‌از انقلاب صفحهٔ جدیدی در بیدل‌شناسی محسوب‌میشود. روابط‌فرهنگی‌وسیاسی‌آسیای‌میانه با هند که‌دردوره مغولها برقرار شده‌بود (۱) واز قرن ۱۷ تا ۱۹ انکشاف خاصی‌یافت(۲) زمینه‌رابرای‌پخش‌شعربیدل درآن‌سرزمین آماده کرده‌اما علت بنیادي‌شهرت بیدل‌درآسیای‌میانه سازگاري‌سخن او باروحیهٔ‌مردمان‌مترقی‌آنجاست که تکیه‌گاهی‌برای‌انکشاف تلاشهای‌روشنگرانهٔ‌خوددرآثار این‌شاعر و اندیشمند یافتند .

درآنوقت پس از آنکه نسخ قلمی آثار بیدل درآسیای‌میانه آمدمنتخب غزلهاو رباعیات او درکتب درسی‌مکاتب‌جاگرفته حسن‌خطاز روی‌خطشکستهٔ دیوان‌بیدل آموخته‌میشد،در بخارا ، سمرقند و خجند شاگردان‌مدرسه ودوستداران شعربیدل شبهابدور بیدلخوانان‌جمع‌میشدندوالبته آنهارا ماهیت متضاداشعاربیدل‌یعنی آن‌حقیقتیکه‌دراول‌به‌نظرنمی آمدبسوی‌خود میکشید ازآنروست که‌بسیاري‌شعراء آسیای‌میانه که‌در قلمرو جماهیر آسیای میانهٔ‌فعلی‌یعنی‌تاجکستان‌و ازبکستان زندگی‌میکردندباحسادت‌هواخواه بیدل‌شدند،مثلامقیمی‌وخصلت (متوفی در ۱۹۴۵ میلادی) وتاش خواجه اسیری جهات مترقی اشعار بیدل‌را تقلید کردند (۳) .

گسترش وسیع سخنیکه اندیشهٔ دوگانه داشت و باتسلط شکل دوم یعنی‌شکل مترقی‌آن که خصلت‌شاعری‌بیدل‌است ادب شناسان‌را بر آن‌داشت تاقرن ۱۸ و ۱۹ تاریخ ادبات تاجک را

---

۱ - جواهرلعل نهرو . افتتاح هند، مسکو، ۱۹۵۵ ، ص ۲۷۸

۲-ابراهیم مومن اف . آثارمنتخب جلد ۲ ، تاشکند ، ۱۹۷۰ ، ص ۲۲۳

۳- صدرالدین عینی . کلیات ، جلد ۲ ، دوشنبه ، ۱۹۶۴ ، صفحه ۱۱۷

سده‌های بیدلیزم بنامند (۱)

در آسیای میانهٔ پیش از انقلاب آثار بیدل بار بار چاپ شده است. دیوان غزلهای بیدل چند بین بار در تاشکند وسمرقند به‌طبع رسید ، مثلا در نوامبر سال ۱۸۹۲ درتاشکند چاپ سنگی آن ظهور کرد. این چاپ شامل غزلها و رباعیات بیدل بود وبعددر سال ۱۹۰۰ «غزلهای میرزا عبدالقادر بیدل» که ناشر آن حاجی عبدالرؤف بود از چاپ برامد وشاید که ناشر مذکور رباعیات خیام را بخاطر نزدیکی معنوی این دو شاعر دودورهٔ مختلف در حاشیهٔ غزلها ور باعیات بیدل جاداده است. در سال ۱۹۱۱ مجموعهٔ غزلها ور باعی بیدل درسمرقند بچاپ رسید، ودر سال ۱۳۱۹ هجری مطابق ۱۹۰۲ میلادی تنها مجموعهٔ غزلهای بیدل در تاشکند چاپ شد .

عنعنهٔ نیک بزرگداشت شاعردر زمان دولت شوروی نیز بصورت ترجمه و چاپ آثار او ادامه یافت (۲)، مثلادرسال ۱۹۶۱ در دوشنبه بیدل رباعی سرای به خوانندگان معرفی شد. محمدجان رحیمی ناشر رباعیات بیدل در مقدمهٔ مختصرخود بصورت کوتاه از زندگی بیدل صحبت کرد ودر بارهٔ توجه مردم آسیای میانه به‌شعر بیدل نوشت (۳).

تاپایان سدهٔ گذشته علمای سمرقند و بخارا و اورا تپه وخجند درنوشته های خودبرنظرات تصوفی بیدل تاکیدمیکردند (۴) ودرآخر بین دههٔ قرن ۱۹ بجای لذت گیری ازچاشنی دروغ یشانه سخن بیدل به‌تحقیق دربدنهٔ حیاتی آثار او شروع کردند .

---

۱ - تاریخ شعر تاجك ازقدیم تاامروز ،زیر نظری.س. بر اگنیکی ودیگران ، مسکو ، ۱۹۵۱ صفحهٔ ۱۸ مقدمهٔ بر اگنیکی .

۲ مثلا« کامدی ومدن» حکایتی ازعرفان بیدل راپنکوفسکی بروسی ترجمه کردو در سال ۱۹۴۹ در دوشنبه به‌چاپ رساندو این اثر بازدر سال ۱۹۵۵ در مسکوچاپ شد. نظرمحمدآنرابن اوزبکی ترجمه کرد که در سال ۱۹۶۵ در تاشکندبه‌طبع رسید .

۳ - م رحیمی، رباعیات منتخب میرزا عبدالقادر بیدل، نشرات دولتی تاجکستان ستالین آباد صفحهٔ ۴ مقدمه .

۴ - رجوع شود به‌نمونه های ادبیات تاجک ، ستالین آباد، ۱۹۴۰ ،صفحه ۱۹۰ تا ۱۹۱

در این مرحله مقاله و کتب دربارهٔ زندگی و آثار بیدل به وجود آمد که برمطالعهٔ انتقادی منابع وبخصوصاً آثار خود شاعر اتکا داشت.

دانشمند روشنگر تاجك احمدمخدوم دانش (متوفی در سال ۱۸۹۷) بیشتر از دیگران دراین راه رفت، دانش در «بیاض منثور» خود که درسال ۱۲۰۵ مصروف نوشتن آن بوده منتخبی از رباعیات وبیت های بیدل را شرح کرده است (۱) بسیاری از رباعی هاو بیت ها را پسانتر صدرالدین عینی ادیب ونویسندهٔ تاجیک (۲) واکادمسین ابراهیم مومن اف دانشمند اوزبك (۳) در آثارشان در بارهٔ زندگی و آثار و افکار بیدل بکار بردند.

احمد دانش گاه تشریح اشعار از ارزیابی آن خود داری کرده است. ظاهر آچنان مینماید که دانشمند محترم در اندیشهٔ شناخت سیمای حقیقی بیدل قرار داشته است، دردفترچه یکه بنام «دفتر مسودهٔ احمددانش» درکتابخانه اکادمی علوم اوزبکستان شوروی وجود دارد ودانش درسال ۱۳۰۴ مصروف نوشتن آن بوده بعض بیت ها وقطعاتی ازنثر بیدل شرح شده که بعد آبرخی ازآنها در بیاض منثور نقل شده است (۴) احمددانش در رسالهٔ فلسفی خود «نوادر الوقایع» نیز بعض بیت های بدل را شرح کرده است (۵) ودر رسالهٔ «نکات» مطالب مجموعهٔ قطعات منتخب از آثار منظوم ومنثور بیدل را که ته همین نام مسمی شده است بزبان ساده بیان میکند (۶)

به اینصورت نخستین سنگهای بنای تحقیق در سرشت مترقی آثار بیدل گذاشته شدواین روش در قرن بیستم نیز ادامه یافت.

۱ـ احمد دانش. بیاض منثور، نسخهٔ خطی شماره ۲۲۷۹ کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی.

۲ـ صدرالدین عینی. میرزا عبدالقادر بیدل، کلیات، جلد ۲، کتاب ۲، دوشنبه ۱۹۶۴

۳ـ ابراهیم مومن اف، نظرات فلسفی میرزا بیدل، آثار منتخب، جلد ۱ تاشکند، ۱۹۶۹

۴ـ دفتر مسوده احمد دانش، مربوط کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی.

۵ـ احمد دانش. نوادر الوقایع، نسخه خطی مربوط کتابخانه انستیوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی صفحات ۱۶۳ و ۲۲۲

۶ـ احمددانش، نکات نسخهٔ خطی مربوط کتابخانهٔ انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اوزبکستان شوروی.

در مجلهٔ «شورا» سالهای ۱۹۱۱، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۷ یک سلسله مقاله ها درشرح حال بیدل باتلاش دست یافتن به‌شرح حال دقیق و مفصل شاعر بچاپ رسید، این مقاله ها مباحثه یی رامیان عالم جان الادریسی ازاستا نبول(۱) و علی اکبر نوغایف(۲) ومحمدعلی بیک بن عمرمرحوم(۳) ازخوقندمنعکس می سازد

در این مباحثه صدرالدین عینی نیزبصورت غیرمستقیم حصه گرفته است، چنانکه وی نامه جوا بیه یی حاوی شرح حال مفصل بیدل بزبان تاجکی به استانبول فرستاده که عالم جان الادریسی آنرا به اوزبکی ترجمه و د رشما رهٔ د وم مجله «شورا» سال ۱۹۱۲ چاپ کرده است. ظاهرآ این نامه که در نگارش آن ازدو تذکره: «خزانه عامر ه» و «مجمع النفایس» استفاده شده است نخستین تلاش تنظیم حقایق دربارهٔ زندگی بیدل درآسیای میانه بود که مباحثهٔ قلمی راپایان بخشید . ✡

پس ازین مقاله هایی درمجله هاظاهرمیشود که درآنها باتحقیقاتی ولونامرتب جهانبینی بیدل معرفی می شود ویامورد تحلیل انتقادی قرار میگیرد، مثلاً: بهرام بیگ دولتشاه اوغلی(۴) نظربیدل رادر بارهٔ ارتقای انسان و تکامل توضیح میکند. فطرت اشعار بیدل رادربارهٔ انسان، دهقانان زحمتکش ودر بارهٔ رابطه شاعربادهقانی ودولت داری به‌نثر اوزبکی ترجمه میکند(۵) ودراثر «بیدل دریک مجلس» نظر خود رادربارهٔ بیدل به‌شکل جدلی میان دوستداران سخن بیدل درمجلسی بیدلخوانی روشن می سازد(۶). فطرت معتقداست که آثار ادبی کلاسیک مردم باید بصورت انتقادی مطالعه وآموخته شود .

۱ـ عالم جان الادریسی. مختصر ترجمهٔ حال بیدل، شورا، سال ۱۹۱۱ شمارهٔ ۶

۲ـ علی اکبر نوغایف . دربارهٔ میرزا بیدل، شورا، ۱۹۱۱ شمارهٔ ۱۱

۳ـ محمدعلی بن عمرمرحوم . دربارهٔ میرزابیدل، شورا ۱۹۱۱ شمارهٔ ۱۰

۴ـ بهرام بیگ دولتشاه اوغلی . نظری دربارهٔ ارتقا، شورا، سال ۱۹۱۷، شمارهٔ ۵

۵ـ فطرت . مجله ((تانگ)) سال ۱۹۲۰ شمارهٔ ۳

۶ـ فطرت . بیدل دریک مجلس، مسکو سال ۱۹۲۳

✡ این خدمت صدرالدین عینی درتاریخ ادبیات تاجک تاکنون ازنظرها پنهان مانده است و چنا نکه شنیدم این نامه هم درآرشیف او وجود ند ارد .

درسال ۱۹۲۸ درمجله«معارف واو قتیو فچی»مقا لهٔ میان بوزرو ک بچاب رسید(۱) که‌درآن راجع به‌محیط زندگانی بیدل زندگی واصول‌ایجادی اوصحبت‌شده‌بود .مهم‌آنست که‌نویسندهٔ‌مقاله وضع اجتما عی وسیاسی را که درآن شخصیت بیدل‌چون اندیشمند زمان خود تشکل یافته است نه تنها از نظر دور نمیدار دبلکه بیش‌ازهمه به‌آن ا رزش‌میدهد .نویسنده نظر بیدل رادر بارهٔ تکامل جهان‌سادی،طبیعت‌غیرعضوی، جها ن گیاه‌هاوزنده‌جانها وانسان‌وارزش کاردرزندگی انسان‌تشریح میکند. این‌مقاله درهمان سالهای بیست مفصلترین توضیح اندیشه های فلسفی‌بیدل‌بود. انتقاددفتر مجله که‌درذیل آن‌بچاپ رسیده قابل توجه‌است بدینصو رت :

۱-توضیح‌موقف فکری بیدل به‌شکل کاملاً ماتریالستی یکجا نبه‌معلوم می‌شود .

۲- نظرفلسفی بیدل دربارهٔ پیدایش کائنات علمی تحلیل نشده است .

۳- درمقاله دربارهٔ نظرات مذهبی وتصوفی بیدل چیزی گفته‌نمی‌شودوباستنادسخن بیدل مبنی‌بر قدامت هیولی برصورت قر اردادن اویی قیدوشرط درصف فلاسفهٔ ماتر یا لیست درست نیست .

برانتقاد دفتر مجله اینراهم‌با ید بیفزاییم کـه‌درمقاله مذکور تکا مل جها نبینی‌بیدل نیز انعکاس نیا فته است .

درسالهای ۳۰ علاقه به‌بیدل بصورت محسوس کاهش یافت .

تنها در سال ۱۹۴۰ ((نمونه های‌ادبیات‌تاجک))(۲)چاپ‌شد که‌نمونه های‌شعردری‌ازآغاز تا انکشاف ادبیات تاجکستا ن شوروی بود .م. رحیمی و ر . دهاتی(۳) درمقا له دیبا چه‌مانند خود برمنتخبی‌ازاشعار بیدل برنکا ت‌اساسی‌اندیشه های اجتماعی‌وسیاسی‌وی‌اشاره کرده ضمناًبرمخالفتش باجنگ هندو ومسلمان روشنی می‌اندا زند. درآن مقاله‌در بارهٔ پشتیبانی بیدل ا زمر دما ن عادی

۱-میان‌بوزرو ک. بیدل،نسلش،حیاتش،مفکوره‌اش«معارف‌واوقیتوفچی»سال ۱۹۲۸ شماره‌های ۱، ۲

۲-نمونه های ادبیات‌تاجک، ستالین آباد، ۱۹۴۰ .

۳- م .رحیمی، ر . دهاتی. میر زا عبدالقادر بیدل، همان اثر صفحه ۱۹۰ تا ۱۹۱

ومبارزه وپیکار اوباتزویر زاهدان ریاکار وبرتری‌انسان‌بر همه موجودات ودعوت او برای ریشه‌کن کردن رسوم و عادات ارتجاعی و آشتی ناپذیر بیش با بیداد و بیدادگر صحبت می‌شود.

پروفیسر برتلس در بخش دوم مقالهٔ خود «ملاحظاتی در بارهٔ بیدل» که در سال ۱۹۳۵ چاپ‌شد(۱) سبک بیدل راتحلیل‌میکند و مشخصات «سبک‌هندی» را در آن نشان میدهدودرضمن علل پیدایش چنین سبکی را جستجو مینماید.

«نظرات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل»سولفهٔ اکادمسین ابراهیم مومن‌اف که درسال۱۹۴۶ به چاپ رسید گام‌نوینی در شناخت علمی جهانبینی بیدل شمرده می‌شود. در مقدمهٔ این اثر از انکشاف فلسفه در آسیانمیانه‌سده های۹ تا ۱۷ صحبت شده است، اما مؤلف‌به جریانات فلسفی هند جاییکه شاعر بدنیا آمد وتا آخر زیست‌توجهی نمیکند (۲) مومن اف‌در بارهٔ وحدت الوجود از نظر بیدل ونظر بیدل در بارهٔ قضا وقدر، هیولی وصورت، روح وساده باتکای سخن شاعرصحبت میکند. تنها باید گفت که بعضی پارچه ها بدون‌د ر نظر گرفتن بیت ها ومطالب قبلی و بعدی تشریح شده است وبنا برآن برداشت محقق از آن پارچه ها از عقیدهٔشاعر دوراست وحتی مخالف آن است. چنانچه از سه بیت «عرفان» استنباط می‌شود که به‌عقیدهٔ بیدل جن وپری زادهٔ و هم انسان است واصلا وجود ندارد وآن بیت ها اینست :

ز انکه ناریست خلق جن و پری — ملک از جنس عنصر است بری

ناریان چون بنورمتصل اند — ملکوت جهان آب و گل اند

ملکوت آنکه در نظر ناید — چهره جز در خیال نکشاید (۳)

چنانکه پیداست بیدل تنها چگونگی موجودیت جن وپری را بیان میکند واین مطلب رادیگر بیت‌های همان‌متن(صفحه ۳۱ چهارعنصر، کلیات،سطبعه صفدری ۱۲۹۲ که مأخذ مومن‌اف‌است).

---

(۱) برتلس. ملاحظاتی‌در بارهٔ بیدل، مجموعه «ظفر»، تاشکند،۱۹۴۶، شماره ۱،صفحه۱۱۷ تا ۱۲۱.

(۲) ابراهیم مومن اف. نظرات فلسفی میرزا عبدالقادر بیدل، سمرقند، ۱۹۴۶.

(۳) مومن اف. آثار منتخب، جلد ۱،تاشکند ۱۹۶۹، ص ۹۶ تا ۹۷

روشنتر می‌سازد. آن حقیقت را که جن وپری نامرئی اند شاعر قبول دارد وآنرا معلول غلبهٔ عنصر آتش برسه عنصرد یگر از چهار عنصریکه مادهٔ اولی پیدایش جها ن است ، سید اند . غلبهٔ هر یك از آن‌عناصر در ترکیب‌بادیگران خصوصیتها یی به اشیا میدهد. این تئوری را بید ل در چندین جای «چهار عنصر» که درسال ۱۱۱۶ هجری قمری تألیف کرده است تشر یح میکند همانگونه ابراهیم مومن اف از روی چند بیت بیدل می‌نویسد که شاعر تو کل را رد کر ده است. (۱) اگر بدیگر بیت های همان متن رجوع شود باسحقق محترم نمیتوان سوا فقت کرد شاعر میگوید هرآنچه که انسان با کار وزحمت بدست می‌آو رد دادهٔ خداست وبه لطف خداوند باید توکل کرد ودر مرحلهٔ توکل نیز تو قف نکرد وجلو رفت . (۲)

در کتاب مومن اف نظرات بیدل دربارهٔ تکامل جهان، مبار زهٔ اضد اد، زمان و مکان،وجود و عدم که این آخرین را خالده عینی نیز یاد آو ر شده ا ست (۳) تحلیل نمیشود . مو من اف در آخرین فصل کتاب خود «دربارهٔ تأثیر بیدل بر ادبیات اوزبك وتاجك »،شعر ای پیرو بید ل و دانشمندانی را که در آ ثاروافکار او درآسیای میانه تحقیق کرده‌اند بنابر مو قعیت اجتماعی‌شان طبقه بندی میکند. در این فصل گفته می‌شود که بیدل در «چهار عنصر» از آمو دریا،جیحون، ترکستان واز آنکه اقارب وخویشانش از سمرقند به هند آمده‌اند،ذکر میکند ود ر پا ور قی صفحه ۸ رباعیات وصفحه ۱۶ «چها ر عنصر» را مأخذ نشا ن میدهد.اما آ ن صفحه ها این گفته را تأیید نمیکند .

مقالهٔ مختصر مومن اف «مطالعهٔ آثار بیدل در اوزبکستان وتا جکستان شوروی» چیز تازه‌یی بدست نمیدهد . (۴)

در سالهای ۱۹۴۶ و۱۹۴۷ درمجلهٔ «شرق سرخ» مقاله های صدرالدین عینی زیر عنو ان

۱- مومن اف. اثر ذکر شده ، ص ۱۰۴.

۲- بیدل.عرفان، کلیات، بمبئی ۱۲۹۹، ص ۵۴ .

۳- خ.ص. عینی. «بیدل ومثنوی عرفانش»، ستا لین آباد، ۱۹۵۶، ص ۱۵.

۴- مومن اف. آثار منتخب،جلد(۲)تاشکند، ۱۹۷۰،از صفحه ۲۲۲تا ۲۳۱ .

عمومی «میرزا عبدالقادر بیدل وایجادیات او» به چاپ رسید (۱) و سپس به شکل کتابی به‌نام «میرزا عبدالقادر بیدل، عصرش، زندگیش و مختصری در معرفی آثارش» چاپ شد (۲) و بستر باسجموعهٔ آثار استادعینی به طبع رسید. (۳)

این کتاب دارای دو بخش است: اول، شرح حال و مختصر معرفی آثار و افکار ودوم نمونه‌های آثار. صدرالدین عینی زندگی بیدل را به این دوره‌ها تقسیم میکند:

۱- دوران کودکی وجوانی که زیر تأثیر شیخ کمال که در عقیده و عمل سخت پابند مقررات دینی‌بود، گذشت.

۲- دورهٔ مجذوبیت‌وپیروی از مجاذیب وترک دنیا.

۳- دورهٔ اشتغال به تصوف اسلامی وتمایل به وحدت وجود.

۴- دورهٔ آشنایی بافلسفه های قدیم هند وآمیختن آن باتصوف اسلامی و اختیار راه میانه (عقیده به مساوات هندو و مسلمان).

۵- معتقد شدن به ارزش زندگی وخدمت بخلق وجمعیت (۴)، یعنی زمانیکه بیدل بیش از هر چه بزندگی واقعی علاقمند می‌شود به موجودات وانسان توجه میکند.

باینصورت صدر الدین‌عینی باکوشش دلیرانه ارتقای فکری بیدل رانشان داد، اما این دوره بندی تاحد زیادی قابل تامل است. بیدل در همان‌زمانیکه زیر تربیت شیخ کمال بود در مجالس شاه‌یکه آزاد مجذوب نیز می‌نشست. ودر بحث های میان شیخ کمال و شاه‌یکه آزاد چنانکه خود در چهارعنصر گفته است، نه اینرا کاملا حق میدانست و نه آنرا، هم از این بهره میبرد و هم از آن. بیدل معتقد بود که همه راهها به سوی یك حقیقت میرودوآن حقیقت مطلوب است نه‌این راهها (۵). دورهٔ‌زندگی مجذوبانهٔ بیدل‌راازعقیدهٔ‌او به‌وحدت‌وجود جدا کردن

۱- ص. عینی. میرزا عبدالقادر بیدل وایجادیات او، مجلهٔ شرق سرخ»، ۱۹۴۶ شمارهٔ ۷ و ۱۹۴۷، شماره های ۱، ۲ و ۳.

۲- ص. عینی. میرزا عبدالقادر بیدل، ستالین آباد، ۱۹۵۴.

۳- ص عینی. کلیات، جلد ۲. کتاب دوم، نشریات «عرفان»، دوشنبه، ۱۹۶۴.

۴- همان اثر، ص ۶۹.

۵- بیدل. کلیات چهارعنصر، بمبئی، ۱۲۹۹، ص ۱۳.

درست نمی نماید. «طلسم حیرت» بیدل که در دورهٔ زندگی مجذوبانه (۱۰۷۹ هجری قمری) نوشته شده بر عقیدهٔ وحدت وجود استوار است وهر چند در آخر های عمر بیدل بزندگی عادی نزدیکتر شد اما «عرفان» آخرین اثرش با دعوت به عدم شدن پایان یافته است.

باوجود نکات قابل بحث در دوره بندی صدرالدین عینی بعضی از محققان آسیای میانه آنرا تقلید کرده اند.

نکته دیگر قابل یاد آوری، در کتاب صدرالدین عینی آن است که مؤلف به‌جهات آید یالستی جهانبینی بیدل کم بها سیده هد.

«چهارعنصر» که‌در دورهٔ اوج تکامل فکری بیدل (بین سالهای چهل‌و شصت) نوشته شده قصه های زیاد دوراز عقل در بارهٔ کرامات خودبیدل ودیگر دراو یش دارد ،مانند رفتن بهوا ، برآب وزنده کردن مرده.استاد عینی کوشش میکند تا این قصه هارا به شکلی تعبیر ما دی کند وآنجا که نمیشود کاری کرد بهتر میداند ادامهٔ قصه را ناگفته بگذارد و بعد تأکید میکند که بیدل در مرحلهٔ پختگی فکریش «از اینگونه تخیلات کاملا پاک شده است»(۱) قصهٔ بر هوا رفتن بیدل در آن فصل «چهارعنصر»جا دارد که بیدل در۶۲ سالگی آنرا نوشت وخود شاعر اینگونه حوادث را«خیال» یا«وهم»نه بلکه «عملی از مجبوری طبیعت»یا «از قدرتهای جهان بیچونی »میدانست که «عقل بشر ازدرک آن عاجز است»(۲) ودر بارهٔ کرامات ومعجزه «درچهارعنصر» به تفصیل‌صحبت‌و هر یک‌به اساس‌ترکیب چهار عنصر (آب,باد،خاک،آتش) در وجود انسانها توضیح شده است (۳) .وهم دراین‌مورد که‌بعض‌اشعار مشمول کلیات بیدل از بیدل نمیباشد نمیتوان باصدرالدین عینی موافقت کرد .سخن برسر رباعیات بیدل است که در بعضی از آنها حمله بر رافضی وجود دارد و در نظر اول فانا تیزم‌وتنگ نظری را نشان میدهد وکلمات قبیح درآن ها بکار رفته‌است.استاد عینی ناشر کلیات راسرزنش‌میکند که گفته های دیگران را در آن گنجانده است (۴)

۱-صدر الدین عینی .اثرمذکور،ص ۳۶

۲- بیدل . کلیات -چهارعنصر،ص۱۱۲

۳-همان‌اثر،ص ۱۰۶

۴- صدرالدین‌عینی . همان اثر، ص ۱۱۸

درسال ۱۹۴۸ عبدالغنی میرزا یف کتاب «ادبیات» خود را چاپ کرد که در آن مختصری درشرح حال بیدل دیده می‌شود. مؤلف درنوشتن آن ازاثر صدرالدین عینی که‌ذکرش گذشت زیاد استفاده کرده است(۱). درمطالعهٔ بیدل کارهای پروفیسور براگنیسکی که‌نظریهٔ روش دوگانه را درادبیات تاجک درقرون وسطی پیش کشیده است، ارزش خاصی دارد (۲) براساس این نظریه خصوصیات عمدهٔ آثار بیدل که‌مقام اورا در ادبیات دری هند وبالخصوص آسیای میانه معین می‌سازد، مشخص می‌شود (۳)

درسال ۱۹۵۰ در دوشنبه ماتریالها از تاریخ ادبیات تاجک قرن۱۶ تا۱۹ وآغاز قرن‌بیست» به‌چاپ رسید. میرزا زاده دراین اثر خود دوبار از بیدل وآثارش صحبت میکند اما چیزی بیشتراز آنچه صدرالدین عینی، سومنی اف ودیگران گفته اندنمیگوید (۴)

کتاب خالده صدرالدین عینی که درآن «عرفان» ـ بزرگترین اثر بیدل تحلیل شده است قدم جدید دیگریست درانکشاف‌بیدلشناسی دراتحاد شوروی. مؤلف سهم بیدل را در انکشاف‌افکار اجتماعی هند کاملا روشن ساخته واو را چون مدافع توده‌های‌ستمکش درشرایط ارتجاع فئودالی قرنهای۱۷و۱۸ نشان میدهد .(۵)

---

(۱) عبدالغنی‌میررایف. ادبیات، ستالین آباد، نشرات دولتی‌تاجکستان، ۱۹۴۸، ص۱۱۸ تا ۱۲۰

(۲) مقدمه برسلسله کتابهای‌بنام «کلاسیک های ادبیات تاجک»، نشرات تاجکستان، ستالین‌آباد، ۱۹۳۹

(۳) ی. س. براگنیسکی. شعر خلق تاجک، مقدمه بر «تذکرهٔ شعرتاجک»، مسکو، ۱۹۵۱ واز همان مؤلف: مقدمه بر «بیدل ومنظومهٔ‌عرفانش» مؤلفه‌خالده‌صدرالدین عینی، نشرات‌دولتی تاجک‌ستالین آباد، ۱۹۵۶

واز همان مؤلف: بیدل. دائرة‌المعارف‌بزرگ‌شوروی، چاپ دوم، جلد۳۱ زمؤلف‌مذکور: ادبیات تاجک ـ تاریخ ادبیات خلقهای‌آسیای‌میانه وقزاقستان، کتاب درسی‌برای‌پوهنتونها و انستیتوتهای‌تعلیم‌وتربیه، مسکو، نشرات پوهنتون‌دولتی‌مسکو.

(۴) د. میرزا زاده. ماتریالها از تاریخ ادبیات‌تاجک؛ عصرهای ۱۶ تا ۱۹ وابتدای عصر ۲۰ دوشنبه، ۱۹۵۰، صفحه ۱۳۳ تا ۱۵۹

(۵) خ عینی. بیدل ومنظومهٔ عرفانش، ستالین آباد؛ ۱۹۵۶

درسال ۱۹۵۸ مقاله عبدالغنی میرزایف تحت عنوان «یک حجت مهم عائد به تخلص بیدل» چاپ شد نویسنده باستناد تذکرهٔ «نشتر عشق» حسین قلیخان عظیم آبادی (۱۲۳۳ هجری مطابق ۱۸۱۷ میلادی) نخستین باردرآسیای میانه اعلام داشت که بیدل تخلص خودرا ازمقدسهٔ گلستان گرفته است (۱) باید یاد آورشد که این مطلب را ۸۲ سال پیش ازتالیف نشتر عشق بندر ابن داس خوشگو درسفینهٔ خوشگو (۱۱۵۱ هجری مطابق ۴۳-۱۷۴۲ میلادی) ذکر کرده بود که ظاهرا حسین قلیخان از آن استفاده کرده است (۲) .

درسال ۱۹۶۳ اسلام شاه محمداف کتاب «کلاسیکهای ادبیات فارسی وتاجکی» رابه طبع رساند (۳) که درآن مختصری درشرح حال بیدل ومعرفی آثارش دیده می‌شود که تکرار گفته های صدرالدین عینی، ابراهیم مومن اف وپروفیسر برتلس است .

درسال ۱۹۶۴ مقاله شوکت شکورف زیرعنوان «میرزا عبدالقادر بیدل» به چاپ رسید (۴) نویسنده علاوه برصحبت مختصر دربارهٔ زندگی شاعر دوره بندی تازه حیات بیدل را پیشنها د میکند. به اساس آن بیدل درآغاز مدتی زیر تأثیر مجذوبیت قرار داشت و علا قمند تصوف بود . سپس فلسفه های یونان قدیم وهند قدیم را آموخت که درآثارش آمیزش فلسفه های مذکور با تصوف دیده می‌شود .

علی الرغم تأثیر آشکار دور ه بندی صدر الدین عینی که درکار شکوروف دیده می‌شود وی می‌کوشد تا همه پیچید گی تکامل جهانبینی بیدل را نشان دهد ودر هر مرحله مشخصات فلسفه اور ابازنما ید. شکوروف دراین مقاله برای معرفی دقیق اندیشه بیدل از شعرونثراواستشهادمیکندوازنظر بیدل دربارهٔ انسان واخلاق اجتماعی ورابطهٔ انسان با کا رصحبت میکند .

مقاله دیگر شوکت شکورف زیرعنوان «چندسخن دائر به آهنگ های اجتماعی ر با عیات بیدل»

---

(۱) ع میرزایف، یک حجت مهم عائد به تخلص بیدل، اخبار شعبه علوم اجتما عی، ۱۹۵۸

(۲) ب، سفینه خوشگو، طبع پتنه بهار، ۱۹۵۹، ص ۱۰۷

(۳) شاه محمد او ف «کلاسیک های اد بیات فار سی تاجک» تاشکند ۱۹۶۳ ازصفحه ۱۸۲ تا ۱۹۵

(۴) ش. شکوروف ، میرزا عبدالقادر بیدل «مکتب شور وی، ۱۹۶۴، شمارهٔ ۱۲ ،ازصحه ۲۰ تا ۲۴

درسال ۱۹۶۵ چاپ‌شد(۱). دراین مقاله‌آن‌رباعیهای بیدل که‌بیانگر مسائل‌سیاسی واجتماعیست تحلیل وتشریح می‌شود ودرآخر نویسنده‌به‌نزد یکی رباعیات بیدل وخیام اشاره میکند. مقایسهٔ رباعیات‌این‌دوشاعر اصلاموضوع مقاله دیگر شکورف‌است که‌زیرعنوان «قیدهای جداگانه دائر به جهتهای مشابه وباهم نزدیک رباعیات خیام وبیدل» درسال ۱۹۶۷ به‌چاپ رسید(۲) نتیجه ییکه درپایان این‌مقاله گرفته‌می شودچنین‌است: بیدل‌با ادب کلاسیک فارسی آشنایی کامل داشت‌و از نظر پیشرفتهای‌آن‌چه‌از نظرموضوع وچه‌از نظر مشخصات هنری‌بهره‌برده‌است‌وتاآنجا زیرتاثیر خیام قرارگرفته که‌در رباعی‌سرایی‌پیرو اوشده است.

درسال ۱۹۶۶ مقالهٔ دیگر شکورف زیرعنوان: «مسأله‌های اخلاقی‌و ادبی در رباعیات بیدل» چاپ شد(۳). دراین مقاله خصلت‌فعال وپیشرو اشعار تربیوی‌بیدل‌و هجوم آن‌برقلمرو زندگی‌واقعی به‌منظور تکامل بخشیدن جهات معنوی آن، بخوبی نشان‌داده‌شده‌است. درآن‌مقاله بیدل‌باسعدی مقایسه می‌شودو چون سیمای‌بیدل راچون‌مرد عمل منعکس‌می‌سازد جالب توجه‌است. درضمن باید گفت که‌درتوضیح بعض رباعی‌های بیدل نمیتوان‌بانویسنده موافقت کرد، مثلاازبیت:

مقبول ازل‌بجرم ملزم نشود مردود بطاعت مکرم نشود

مصرع اول چنین تشریح می‌شود: به‌آنکه ازازل برگزیدهٔ خداست هیچ آسیب وضرری نمیرسد، درحالیکه‌معنای (جرم) گناه است نه آسیب‌و ضرر، یعنی آنکه‌ازازل برگزیدهٔ خداوند است به گناهکاری مجبور نمیشود (۴)

---

(۱) ش. شکوروف، چندسخن دائربه‌آهنگهای‌اجتماعی‌رباعیات‌بیدل، مساله‌های شرقشناسی، شماره ۱۴۵ سمرقند، ۱۹۶۵، صفحه ۶۳ تا ۸۶

(۲) ش، شکوروف: قیدهای‌جداگانه دائر به‌جهتهای مشابه‌وباهم‌نزدیک‌رباعیات‌خیام وبیدل «مساله‌های‌فیلالوژی‌تاجک» دوشنبه ۱۹۶۷، صفحه ۳۳ تا ۴۱.

(۳) ش، شکوروف مساله‌های‌اخلاقی‌وادبی در رباعیات‌بیدل، «بضی مساله‌های‌ادبیات کلاسیک اوزبکی و روسی» تاشکند ۱۹۶۶

(۴) پیش‌از آن‌احمدمخدوم‌دانش نیز این بیت‌را در «بیاض منثور» خود تشریح کرده بود، به اینصورت: «مفادبیت‌حقایق افاده‌اشاره دارد که‌سعادت، شقاوت، طاعت، و معصیت، فقروعنا امری ازلیست و مردود ازلی به‌طاعت وعبادت مقبول نشود.» (بیاض منثور، ص ۲۶

درسال ۱۹۷۰ جزوهٔ کوچکی دربارهٔ بیدل که الیاس نظام‌الدین اف تألیفش کرده بود در تاشکند بچاپ رسید(۱)، این محقق محترم اساساً در قفای مومن اف وصدرالدین عینی رفته است. آثار بیدل را یعنی خودزندگی ادبی او را مشابه صدرالدین عینی دوره بندی میکند، اما باسختگیری بیشتر ومرزهای قاطعتر یعنی باقید سنه وتاریخ. و چون گذشته ازهمه در دوره بندی الیاس نظام الدین اف که سنگ تهداب رسالهٔ اوست نکات قابل بحثی هم وجوددارد. کمی بیشتر در بارهٔ آن صحبت میکنیم. دوره بندی چنین است: بیدل در دورهٔ اول زندگی زیر تأثیرشیخ کمال ودیگراستادان به‌ستایش دین پرداخته است(از ۵ سالگی تا ۲۵ سالگی). در دورهٔ دوم با کاکاش ودوستان درویش او به‌سیاحتها رفته ودر نتیجهٔ آشنایی نزدیک باز ندگی رنجبار مردم به‌درویشی وتصوف میگراید (از ۲۵ سالگی تاچهل سالگی). در دورهٔ سوم که دورهٔ کمال دانش وهنر بیدل است با درک عمیق پدیده های طبیعی واجتماعی وآشنایی بافسادسیاست تعصب آمیز وارتجاعی اورنگ‌زیب، به پیشرفت فلسفهٔ دنیایی خدمت میکند. (۲)

بر چند نکته روشنی بیندازیم: بیدل دربارهٔ کاکاش میرزا قلندر می‌نویسد که: «تربیت فقیربیدل بعد از رحلت والد مرحوم تاادراک نشئهٔ بلوغ بعهدهٔ التفات خود داشت (۳). هر چند صدرالدین عینی نیز اول از سهم تربیتی شیخ کمال در زندگی بیدل صحبت میکند اما چنانکه پیداست بیدل خود غیر از آن گفته است ونظام الدین اف در جای دیگر اثر خود گفته شاعر را یاد آور می شود (۴). گذشته از آن میرزا قلندر در سال ۱۰۷۶ هجری یعنی در ۲۲ سالگی بیدل سر ده است (۵). بنابران بیدل از ۲۵ سالگی تا ۳۰ سالگی خودبااو و دوستانش سفر نکرده است. اصلاسفرهای بیدل از چهارده سالگیش آغاز می شود. وتشخیص دورهٔ آخرین هم مبالغه آمیز است:

۱- الیاس نظام الدین اف. میرزا عبد القادر بیدل، تاشکند، ۱۹۷۰.

۲- الیاس نظام الدین اف. همان اثر، ازصفحه ۱۳ تا ۱۴

۳- بیدل. کلیات- چهار عنصر، ص ۲۵

۴- تاریخ فوت میرزا قلندر را بیدل چنین به نظم آورده است:

به‌گوش هوشم آخرها تفی گفت قلندر یافت وصل جاودانی (قصاید وقطعات

که ازمصرع دوم ۱۰۷۶ استخراج می‌شود.)

۵- از مصرع دوم بیت فوق ۱۰۷۶ استخراج می شود.

درفصل آخررسالهٔ الیاس نظام‌الدین‌اف ـ بیدلشناسی در آسیای میانه از چندمقاله و کتاب‌صرف نام میبرد. از کاردانشمندان پیش ازانقلاب که ضربه های او لی را برپیکر بیدلشناسی ع عی وارد کردند ذکری نمیکند واز کتاب «بیدل ومنظومهٔ عرفانش» مؤلفهٔ خالده صدرالدین‌عینی ومقاله های شوکت شکورف، کار های پروفیسر عبدالغنی میرزایف، مقاله های پروفیسر براگنیسکی که هریک درسیر انکشاف بیدلشناسی درآسیای‌میانه‌سرحلهٔ خاصی بشمار میرود هیچ یاد آور نمیشود.

چنانکه دیدیم مطالعهٔ آثار بیدل وتحلیل وتشریح علمی جهانبینی او در اتحاد شوروی به سرعت‌رشد یافته است ودانشمند ان آنجا آثار گرانبهایی‌دراین زمینه بوجود آورده‌اند. باتوجه به تأثیرمثبت تحلیل ومعرفی جهات مختلف اندیشهٔ‌بیدل بر پرورش‌نسل امروز هنوز هم گامهای فراختری‌دراین راه برداشته می شود. شوکت شکورف‌بیدلشناس‌سمرقندی‌نویسندهٔ‌مقاله هاییکه بحث‌شان گذشت رسالهٔ دوکتوری خود را در بارهٔ اشعار غنائی بیدل نوشته است. در دوشنبه تورهٔ بیگ اسکندری دانشمند تاجک‌دربارهٔ فلسفهٔ بیدل اثر علمی کاندیدای علوم رامی‌نویسد ودر سمکوسنتخب‌غزلهای‌بیدل بزبان روسی ترجمه می‌شود.

کار

سودی نتوان برد زبیکار نشستن　　کاری‌نکندبهر تو از کار نشستن
قطع ره مطلب نتوان کردنشسته　　لنگی نکنی تهمت بسیار نشستن
منظورت‌اگر منزل‌مقصود رسیدن　　مگذار کشدپیش‌تو دیوار نشستن
ماندن‌عقب‌ازراهروان‌گر بودت‌ننگ　　هشدار برای‌تو بودعارنشستن
جسم‌تو تواناشودازگردش‌وازکار　　زنهارمکن‌پیشه وزنهارنشستن
ازبسکه نمودست کسان‌رابزمانه　　افسرده‌ودل‌مرده‌و بیمار نشستن
برخیز پی‌کسب معاشی، غم کاری　　سودت‌نکندآه‌زیانکار نشستن

(مرحوم مستغنی)

دکتور سیدمخدوم رهین

جنبه های غنایی

در ادبیات حماسی ما

(۲)

که نزدیك پیروزتر سخد ای — ندید م نبود ش کسی ر هنما ی
همه کینه و جنگ جوید همی — به فر مان یزد ان نپوید همی

خشنواز ازلجبازی پیروز تنگدل می‌شود .نیرو های خود را برای جنگیدن بسیج می کند وآماده نبرد می گردد وبه درگاه یزدان می نالدوا زبیداد گری پیروز شکوه برده‌اور انفرین میکند

چنین گفت کای دا ور دا د وپا ك — تو یی آ فریننده با د و خا ك
تو د ا نی که پیروز بید ا د گر — ز بهرا م برتر ندا ر د هنر
سخن ها ی بیدا د گو ید همی — بز رگی به شمشیر جو ید همی
پی ا و ز ر و ي ز مین بر گسل — نه نیروش با دا نه د ا نش نه دل

سر انجام پیروزساسانی درجنگ‌شکست خورده باگروهی ازنزدیکان بدرون خند قی که خشنو از باهوشیاری و زیرکی‌برسر را ه اوکنده‌بود می‌افتد وهمان لحظه جان می‌دهد .

درین جافردوسی برخلاف جاهای‌دیگر که‌افسوس ودریغا سر می دهد هیچگونه اظهار اندوه نمی کند وباکمال‌خونسردی‌بالحنی‌سر زنشگرانه می‌گوید :

نباید که‌با شد جها نجو ی زفت — د ل زفت باخا ك تیره است جفت

شیرو یه‌جوانی است نا بکاروپدرش را می کشد وجای‌اورامیگیرد. کوتاه‌مدتی‌از فرما نروا یی اونمی‌گذرد که‌اورابازهر هلاك می کنند،فردوسي در باره‌مرگ‌او به این مصرا ع نفر ین آمیز اکتفا می کند که بگوید : بشومی‌بزاد و بشومی بمر د .

اما سوز دل ونوحه‌زار اورا درمرگ اسفندیارروئ ن‌تن جوان‌نیکوکا ر و پیکار جوی‌ومبارزکه به‌دسیسه پدرش درنیمروز درنزدیکی‌رود هیرمند کشته‌شد بنگرید.رستم زا بلی جها ن پهلوان

بزرگ درکنار تن مجروح اونشسته است وزارمی نالد :

که کنداین چنین کوه‌جنگی‌زجای ؟　　که‌افگند شیر ژیان را زپای ؟ ...
کجاشد به‌رزم اندرون ساز تو؟　　کجاشد به بزم آن خوش آوازتو؟
کجا شد دل وهوش و آئین تو؟　　تو انایی واختر و دین تو ؟

پهلوانان بزرگ‌در آخرین لحظات زندگی پیش از آنکه‌روان‌ازکالبدشان‌بدرشود چنان زسرد رد وعبرت‌سخن می‌گویند ووصیت‌شان در آن واپسین دم‌زندگی که‌ازخون‌اطراف خود را رنگین کرده‌اندچنان جانگداز است که‌ازغایت‌رقت‌اشک‌درچشم‌خواننده گرد می آید .

اسفندیار‌روئین تن‌برخاك وخون‌افتاده ، رستم‌در کنار‌اونشسته ودرغم‌او مویه‌می کند، اسفندیارکه به‌زحمت بارآخرین‌لحظه‌زندگی‌رابه‌دوش‌می کشد به‌رستم می گوید :

چنین گفت پرداناش اسفندیار　　که ای مرد دانای به روزگار
مکن خویشتن پیش من برتباه　　چنین بود بهرمن ازدیرگاه
تن کشته راخاك باشد نهال　　تواز کشتن من بدین‌سان منال
کجا شد فریدون وهوشنگ وجم؟　　زباد آمده بازگردد به دم
همان پاکزاده نیاکان ما　　گزیده سر افراز و پاکان ما
برفتند وما راسپردند جای　　نماند کس اندر سپنجی سرای
فراوان بکوشیدم اندرجهان　　چه درآشکارو چه اندرنهان
که‌تارای‌یزدان به‌جای آورم　　خرد را بدین رهنمای آورم
چواز من گرفت این سخن روشنی　　زبد بسته شد راه اهریمنی
زما نه بیازید چنگال تیز　　نبدزو سرا روزگار گریز

یکی ازشورانگیز ترین‌حوادث اندوهبار درشاهنامه آخرین برخورد باربد هنرمند وخنیاگر مخصوص روزگار خسرو است .درین‌حادثه کسی‌نمی‌میردوسری‌از تن‌جدانمی‌شود .ولی‌شدت‌تاثیر آن به‌اندازه مرگ‌و شهادت بزرگترین‌قهرمانان ادب حماسی است .

باربد هنرمند وخنیاگر خراسانی الاصل‌و ازنوابغ کم‌نظیرموسیقی بود ودرسایه حمایت خسرو کارش‌بالاگرفت .سال ۱۰ در شبگیر وشاسگاه‌ودربیگاه و پگاه انگشتان سحر کار او در‌محضر خسرو بیدادمیکرد .گویندتوانائی وپشتکار این‌رامشگربزرگ بحدی‌بود که برای هرروز سال

آهنگی ساخته‌بود که به‌این‌حساب هرنواوآهنگ او در سال‌بیش‌ازیك بارتکرار نمی شد .

هنگامی که‌به‌باربد خبردادند که‌شیرویه خسرو رابزند ان افگنده‌وتصمیم‌به کشتن‌پدر دارد از راه‌دور ودرازبادلی دردمند خودرابه‌زندان خسرورسانیدواوراسیرو بسته یافت. د رینجا بارید رود وبربط رابه دست‌گرفته بارقتی جانسوز ترانه‌ا ی‌سر می‌دهد ودر ان ازگذشته ا زسا لیا نی که‌خسرو بزرگترین‌مرد جهان بود سخن می‌راندوبعداز ین نوحه موزیکال که‌بااشك خو نین همراه‌بود بالحنی‌دردناك تر سوگند می‌خورد به‌یزدان ونوروز وسهر ،به‌همه‌این‌ها سوگندمی‌خورد که‌بعدا زخسرو کسی‌ازهنر خنیاگری اوبهره نخواهد برد ودست‌می‌بردو هر چها را نگشت خود را قطع‌میکند وگریان‌به خانه‌برگشته‌آتشی‌می‌افروزد وهرچه‌از آ لات‌موسیقی داردبه کام‌آتش‌می‌افکند:

اگر دست‌من زین سپس نیز رود — بسا زد به من بر مبا دا د رود

ببر ید هر چا ر انگشت خو یش — بریده همی‌داشت درمشت خو یش

چو درخانه شد آ تشی برفرو خت — همه آلت خویش یکسر بسو خت

وصف درشاهنامه :

هر یك ازتصویر ها واوصافی که‌در شاهنامه آمده‌است‌و کوتا ومختصر بیا ن کنند ه حا لت ولحظه‌ای است وندرتاً ممکن است‌وصفی درشاهنامه فردو سی بچشم بخورد که‌ا ز تن‌حوا د ث ووقا یع بدو ر باشد .

اهتمام‌فرد و سی در بکار گرفتن اوصاف‌وتصاو یر بیشتر از جهت قدرت‌القائی آ ن هاست‌تاخو د تصاویرواوصاف. وصف‌آمدورفت‌شب ها وروزهادرلا بلای‌حوادث‌شا هنامه‌ازیك‌یادوبیت‌تجاوزنمیکند

بد ین‌داستان نیز شب بر گذ شت — سپهراز بر کوه تیر ه بگشت(۲۰-۳)

چو خو ر شید ازچرخ گر دنده سر — برآورد بر سان زرین سپر (۹۹ - ۳)

استعارات وتشبیهات‌در شاهنامه بجای‌خودوطوری‌بکار میرود که‌تأثیر بیان‌حوادث‌وجنبهٔ‌القا ئی سخن رابیشتر میسا زد .دروصف‌میدان‌جنگ‌خود یگرموارد حماسی‌فردو سی ا زحماسه کمك می‌گیرد اما آنجاکه صحبت از عشق یااندو ه‌و یاحالات‌دیگر است استعاره رابه‌یاری می‌خواند . (۱)

یکی‌آفرین کرد بر سام گر د — و زآب‌دو نرگس‌همی‌گل‌سترد(۱۹۹ - ۱)

سیه مژه بر نر گسا ن د ژ م — فرو خوابنید ونز دهیچ دم(۱۹۱ - ۱)

بهمین‌ترتیب‌تشبیهات شاهنامه جا یگاه‌مخصو ص به‌خود ر اداراست وفردوسی‌درجریان‌عادی

کارهاو لحظه ها ازآن بهره برده‌است ، واگردر اوج حاد ثها ز تشبیه کمك‌گر فته‌شده‌طو ری‌است که تشبیه در مرکز تصو یر است وبه‌منزلهٔ هستهٔ آ ن .

درشاهنامه و سیع تر ین‌عناصر هستی‌اجزای ساز ندهٔ تصو یر راتشکیل می‌دهند. ابرودریا و کوه‌ودشت،وماه وستاره و خور شیدواسناد های‌مجازی‌بر خاسته‌ازتصویرفردوسی‌به‌اینگونه پد ید ه طبیعی بر می‌گردد (۱)

بتنها یکی گوربر یا ن کنی　　هو ا ر ابه‌شمشیر بریان کني
بر هنه‌چو تیغ تو بیند عقاب　　نیا ر د به‌نخچیر کردن شتا ب
نشان کمند تو دا ر د هژ بر　　ز بیم‌سنان‌تو خون‌بار د ا بر

تو گفتی‌سپهر وزمان‌وز مین　　بپوشد همی چا د ر آ هنیـن
ز هر ای‌اسپان‌وآو ای کوس　　همی‌آ سما ن بر زمین‌دادبوس

شفیعی د کنی می گو ید « هیچگاه ازعناصر انتزا عی ومجرد دراجر ا ی تصویری‌شعر فردوسی نشانی نیست و این ر نگ‌سادی‌تصاو یر اوچه بصورت‌اغراق وچه‌در تشبیهات‌واستعاره‌هااز مؤ ثر تر ین‌نکته ها در تشخص کار اوست . فردو سی صرف یکی‌دو مورد آنهم درزمینه ها ی‌غنائی ا ز دوسه تشبیه تجر یدی یاری‌گر فته است‌وآن موارد یکی‌در بارهٔمادر سهر اب است: روانش‌خرد بود وتن‌جان‌پاك ، که‌این‌تشبیه انتزاعی برای‌نشان‌دادن‌لطف اندام آن‌زن‌بسیار مناسب‌است‌ودر حوزهٔ تصو یر های‌غنائی‌این‌دوره تشخصی داردو یا:دهانش به‌تنگی‌د ل ستمند.یکی‌ازقوی‌تر ین جنبه های‌تخیلی‌و تصو یری‌شاهنامه‌نوعی‌قدرت‌تنظیم‌است که‌ازتر کیب‌مجموع اجزای کلام‌بو جود می آوردبدون‌آنکه‌ازتشبیه‌واستعاره‌وانو اع مجاز یاری‌طلبد(گاه‌باسودجستن‌ازصفت Epithet(۱)

طبق‌ها ی زرین وپیروزه‌جام　　کمرها ی زرین وز ر ین‌ستام
پرستار با طوق وبا گوشوار　　همان یار ه وطوق گوهر نگار

وصف ز یبا رو یا ن‌د ر شاهنامه:

درداستان ها ی‌عا شقانهٔ شاهنامه شاعر بارها به‌وصف زیبائی ز نان‌پرداخته است این‌وصف‌ها گاهی نهایت مختصر واجمالی است‌واین درموردی است که‌باا طالهٔ وصف استخوان بندی بیان

---

(۱) صور خیال درشعر فا رسی ۳۵۳

داستان بهم بخورد، چنانکه دربارهٔ دخترانی که درحضورسودابه ایستاده بودندو زن دسیسه گربظاهر می‌خواست که یکی ازآنان رابه عقدسیاوش در آورد می‌گوید:

همه نارسیده بتان طراز — که بسر شتشان ایزد از شرم و ناز

یادر وصف سیندخت کابلی

برخ چون بهار وبه بالا چوسرو — میانش چوغرو وبه رفتن تذرو

یادر وصف دختران ترك :

همه رخ پر از گل همه چشم خواب — همه لب پراز می همه زلف تاب

که درهر یك ازین ادبیات بحقیقت هیچ چیزرا ناگفته نگذاشته است. در وصف رودابهٔ کابلی گوید:

بهشتی بدآراسته پر نگار — چوخورشید تابان به خرم بهار

درمواردی که زیبائی زن مورد نظر درروند اصلی داستان نقش بیشتر دارد اوصاف کمی به تفصیل بیان شده است چنانکه دروصف زیبادختر کابلی گوید :

بیالای ساج است وهمرنگ عاج — یکی ایزدی برسر ازمشك تاج

دو نرگس دژم ودوابرو بخم — ستون دوابرو چو سیمین قلم

دهانش به تنگی دل مستمند — سر زلف چون حلقهٔ پای بند

نفس راسگر برلبش راه نیست — چنودر جهان نیز یك ماه نیست

زیبائی زنان در شاهنامه تقریبا زیبائی‌های طبیعی سرزمین ماست و در آن روزگار زن زیبا به زنی گفته می شد که به قول ابو علی محمد بلعمی چنین باشد: «خوش خلق وبالاتمام ، نه دراز ونه کوتاه، سفید لون، روی و بنا گوش و همه تن تا ناخن پای سفید سفیدی گونهٔ او به سرخی مایل، بگونهٔ ماه وآفتاب، ابروان طاق چون کمان ، میان ابروگشاده وچشم هافراخ ،سیاهی سیاه و سفیدی سفید، مژگان سیاه ودراز ، سرش میانه نه خورد ونه بزرگ بینی باریك و باند، روی کشیده نه سخت دراز ونه بسیار مدور ، موی سرسیاه و دراز، گردن نه دراز ونه کوتاه که گوشوار برکتف خورد، بری پهن وگرد، پستانی کوچك وگرد وسخت، سرکتف ها و بازوان معتدل، انگشتان دست باریك نه دراز ونه کوتاه ، شکم تا برراست دوگونه از پشت بلند تر وآگنده، میان باریك، جای گردن بند برگردن باریك، ران ها گرد وآگنده و زانو ها گرد

ساق ها ستبر، شتالنگ های پای خورد وگرد وانگشتان پای‌خورد وگرفته که‌چون برود کاهل بود از فربهی، فرمانبرداری که جز خدا وند خویش‌را فرمان نبرد، هرگز سختی ندیده بود وبه عزوجاه برآمده باشد وشرمگین‌و باخرد وبامردمی ونسب ازسوی پدر ومادر پاك. اگر به نسب بنگری بهتر از روی واگر به رویش بنگری بهتر از نسب و بدست پرهیزگار وحریص به پختن و شستن ودوختن ونهادن وبرداشتن وبه زبان خاموش وکم سخن چون به عبارت آیدخوش‌عبارت وخوش زبان، اگر آهنگ او کنی آهنگ تو کند و اگر از او دور شوی از تو دور شود و اگر با او باشی روی وچشمانش سرخ‌شود ازآرزوی تو (۱)

اوصافی که فردوسی درشاهنامه از خوبرویان آورده نزدیك وشبیه به این اوصاف است، در وصف رودابه گوید:

زسر تا به پایش به کردار عاج برخ چون‌بهشت و به‌بالا چوساج
رخانش چوگلنار ولب ناردان زسیمین برش رسته دو نار دان

گاهی این خوبرویان که باچشم باداسی وسژه‌ای به کردار خنجر کابلی وروی ارغوانی دل می‌برند، باگرزو تیر و کمان وسرد افگنی نیز آشنایند. شاید سزاوار باشد که در داستان‌های حماسی معشوقهٔ بهشتی روی پلنگ افگن نیز باشد و شاید بتوان یکی از وجوه اختلاف میان داستان های عاشقانهٔ آثار حماسی وداستان های دراساتیك را وجود معشوقگان پهلوان صفت درمنظومه های حماسی بشمار آورد.

ازین سیمتنان جنگجو یکی گردآفرید است که هنگام حملهٔ لشکر توران به فرماندهی سهراب بردژ سپید در میدان جنگ ظاهر می‌شود. این دختر «عنان پیچ و اسپ افگن ونامدار» همینکه از اسیری برادرش که سالار سپاه بود خبر یافت زره به تن کرد وگیسوان‌خود را بزیر زره پنهان نموده کلاه خود رومی‌برسرنهاد:

به پیش سپاه اندر آمد چوگرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد
که گردان کدامند وسالار کیست؟ زرزم آوران‌جنگ‌را یار کیست؟
که برمن یکی آزمون را به جنگ بگردد بسان دلاور نهنگ

(۱) ترجمهٔ تاریخ طبری ۲۲۶.

در برابر مبارز خواهی او از لشکر توران کسی نیامد مگر سهراب که پس از نبرد با این دختر برو چیره شد وهمینکه کلاه خود را از سر گرد آفرید برداشت:

رها شد ز بند زره موی او — درفشان چو خورشید شد روی او

بدانست سهراب کاو دختر است — سر موی او ازدرا فسر است

این دختر رزم جو زیبا وافسونگر است:

یکی بوستان بود اندر بهشت — بالای او سرو دهقان نکشت

گردیه خواهر بهرام چوبین نیز پهلوانی زورمند است ودر پیشگاه خسرو چنان اعمال قهرمانانه‌ای انجام می‌دهد که خسرو از دیدن آن به شگفتی می‌ماند:

بسن نیزه را برزمین برنهار — ز بالا برزین اندر آمد چو باد

بباغ اندر آوردگاهی گرفت — چپ وراست بیگانه را هی گرفت

همی هرزمان باره برگاشتی — وزا برسیه نعره برداشتی

درگرشاسپنامه دخترفرماندار زابلستان ازین آهوان شیرگیر است واسدی در وصف او میگوید:

به کاخ اندرون بت به‌مجلس بهار — درا یوان نگارو به میدان سوار

وصف مردان نیز در شاهنامه به چشم می‌خورد. گاهی مردان از جهت زیبائی و خوش سیمائی وصف می‌شوند، چنانکه فردوسی از زبان منیژه بیژن را وصف می کند:

چرا این چنین روی و بالا و برز — برنجانی ای خوب چهره به گرز؟

یا از زبان سودابه به سیاوش می‌گوید:

نگوئی مرا تا سرا دتو چیست — که‌بر رون توفرچهر پری است

هران کس که‌ازدو ربیند ترا — شود بیهش وبرگزیند ترا

اما کمتر ممکن است که زنان مردی را بستایند واز پهلوانی وزور بازو و شجاعت او در جنگ سخن نرود همانطور که پرستندگان رودابه ضمن بیان وشرح زیبائی زال «ساعدچون شیرنر» او را تمجید کردند. یکی از زیباترین اوصافی که درآن از زیبائی روی و قامت مردان سخن رفته وصفی است که دختر برزین دهقان از قد وبالای بهرام می کند.

زمانی زیبائی ظاهر وزور و مردی پهلوانان هر دو وصف می‌شود. مهراب کابلی از زال چنین وصف می کند :

چو دست و عنانش بر ایوان نگار　　نبینی نه برزین چنو یك سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل　　دو دستش به کردار دریای نیل
چو برگاه باشد درافشان بود　　چو درجنگ باشد سر افشان بود
رخش پژ مرانندهٔ ارغوان　　جوان سال و بیدارو بختش جوان
به کین اندرون چون نهنگ بلاست　　بزین اندرون تیزچنگ اژدهاست
نشانندهٔ خاك در کین به خون　　فشانندهٔ خنجر آبگون

گاهی استاد سخنگوی ما زیبائی تن واندام مردی را در کمتر از دو بیت به شایسته‌ترین وجهی وصف می کند.

به سرخه نگه کرد پس پیلتن　　یکی سرو آزاده بد در چمن
برش چون برشیر ورخ چون بهار　　زمشك سیه کرده بر گل نگار

نوع دیگری از وصف مردان که بیشتر در صدر نامه ها یا در خطاب های رسمی می آید ودر شجاعت‌وزور مندی ومردانگی ونیروی بازو وخرد واندیشه‌وتدبیر وفداکاری پهلوانان در راه خدمتگزاری به‌مردم وبزرگان ستوده می‌شود . در ین اوصاف اغراق های هیجان انگیز وبجا وآهنگ حماسی بخصوصی است . از ان جمله است وصفی که زال درنامه ای خطاب به پدرش سام نریمان از ومی آرد:

چمانندهٔ دیزه هنگام گرد　　چرانندهٔ کرگس اندر نبرد
فزایندهٔ باد آوردگاه　　فشانندهٔ خون زابر سیاه
گرایندهٔ تاج و زرین کمر　　نشانندهٔ زال برتخت زر
به سردی هنر در هنر ساخته　　خرد از هنر هابرافراخته

ویاوصفی که کیخسروازجهان پهلوان بزرگ‌زابلی‌رستم دستان‌می کند

که ای پهلوان زادهٔ پرهنر　　زگردان کیهان برآورده سر
توئی از نیاکان مرایادگار　　همیشه کمر بستهٔ کارزار
دل شیر مردان و پشت کیان　　بفریاد هرکس کمر برمیان
ترا داد گردن به مردی پلنگ　　بدریا خروشان زبیمت نهنگ

وصف بزم

در شاهنامه چندگونه بزم‌می‌توان یافت. یکی آنکه دلداده ای ودلد اری بشادی‌می نشینند و بزمی به‌پامی کنند .درچنین بزمی که درخلوتگاه صورت می‌گیرد نو از ندگان وخنیاگران‌نیز حضو ردارند وایستا ده برپامی نوازند. قبلا زمین عشرتگاه‌را با دیبا فرش می کنند وبران دینار می افکنند،بوی مشك وعنبر فضا راپرمی کند و جام باده به‌گردش می‌در آید ،چنا نکه در خلوت بیژ نومنیژه .

دیگر بزم هائی است که هنگام آمدن مهمان در حضورسران وبز رگان بر پا می شود . د رینگو نه محا فل پس ازصرف نان بزم طرب‌آراسته‌می‌شودوحاضر ان به‌باده‌پیمائی می‌نشینند . یکی از زیبا ترین‌وباشکوه‌ترین اینگونه بزم ها وقتی ترتیب می شود که‌رستم به‌نزد کیخسرو (هنگامی که کیخسرو جهان‌پهلو ان ز ابلی‌راازکابل فراخواند تابه توران برودوبیژن را از چاه بکشد)آمده ، برگزار می‌شود.سالا ربار مجلسی شکو همند ترتیب می دهد ودر صد ر آن جایگاهی برای کیخسرو می‌نهندو در کنار آن یك درخت مصنوعی نصب‌می کنند که‌به‌روی کیخسرو سایه می افکند . ساق این درخت از سیم (نقره) وشا خ های آن از یاقوت‌ساخته‌شده و آرا سته به‌شاخه‌های کو چك دروگهر است . میوه‌و برگ درخت را از ز بر جدو عقیق سا خته درون این‌میوه های‌ساختگی را بامشك پرکرده‌اند ، بطو ر یکه هنگام وز یدن بادازآن‌هابو ی خو ش ودل‌انگیز به‌اطراف‌می‌پرا گند وهرکسی‌را که کیخسرو به نزدیك‌خو یش‌بنشاندآن‌درخت بر و مشك وعنبر می‌افشاند .

بز م ها ی همگا نی‌نوع دیگری‌از بزم های‌شاهنامه‌است که‌دردشت‌ویا کوی‌و برزن‌برگزار می شودو خردو بزرگ و کهتر ومهمتر همه‌شرکت می کنند .این گونه‌بزم‌ها بر ای‌تجلیل‌ازحاد ثهٔ مهم‌ملی وپیرو زی بردشمنان میهن درجنگ‌و یاازجنگ برگشتن‌نامداری‌وامثال آن‌برگزارمیشود. تولد رستم جهان‌پهلوان برای‌مردم‌ماحادثهٔ‌بزر گ‌شادی‌زا بو دوسر دم‌ما آن ر اجشن گر فتند :

یکی‌جشن کردندد رگلستان — ز کا بلستان تابه‌زابلستان
همه‌دشت پر باده‌ونای بود — به هر کنج صدمجلس‌آرای‌بود
به‌زاولستان‌از کران‌تا کران — نشسته‌به هرجا ی‌راشگران
ند کهتبرازن مهترابر فرود — نشسته‌چنان‌چون‌بود تا روپود

و چنا نکه می بینید درجشن تولد رستم بدون آنکه شادمانی اختصاص به گروه خاصی ازمردم داشته باشد همه مساو یانه درآ نسهم داشتند واز غا یت برابری کهتران از مهمتران برفرود نبو دند .

ا زهمین گونه بزمهای همگانی است بز می که هنگام پنا هنده شدن سیاوش به تور ان در حضو ر اوصورت می گیرد. درمسیرراهی که سیاوش می رفت نالهٔ چنگ ور باب بو دومردمان شاد ی میکردند، مناظر طبیعی و اطر اف زیباوشاداب بود. سیاوش ازدیدن این منظره بیاد بهار کابل وتیمروزافتادوگر یه اش گرفت:

همه ره زآو ای چنگ و ر با ب همی خفته راسر برامدزخواب
همی خاك مشکین شداز مشك وزر همی اسپ تازی بر آورد پر
سیا و ش چوآن دیدآب از دو چشم ببا ر یدوزاندیشه آمد به خشم
که یا د آمد ش بو م زا بلستان بیار ا سته تابه کا بلستا ن

نوع سوم بز م تنهایی است ، چنا نکه مرد پهلوان موقعی که بخواهدجادوگری ر ا که برای نابود ساختن پهلوانان خودرا بصورت زن درمی آورد ودستگیرومغلوب نماید ، رو د وبربطوطنبو ر بد ست می گیر د و به تنها ئی درمیانهٔ بیابان یاراه پر خطری که کمینگا ه جادوگر است می نشیند و می نوا زد وچامه سرمی دهد . معمولا اشعاری که پهلوان در چنین حال می خواند در بارهٔ تنهائی خو د و سر گردانی وسختی دیدن ور نج کشیدن ودرماندن از یار و انیس و همزبان است وبه این و سیله می خواهد نظرزن جادوگرراجلب کندواورابه سوی خودبکشاند. ازاین گونه بزم هاست بزمی که در داستان هفتخوان اسفند یار آمده است .دریں جا اسفندیار دربیشه اي برلب چشمه از اسپ فرو دمی آید جامی ز ر ین را پر از باده می کند وبه طنبور نواختن و آ واز خو اندن می پردازد :

هما نگا ه طنبو ر ر ا بر گر فت سرا ئیدن و نا له ا ند ر گر فت
همی گفت بدا ختر ا سفند یا ر که هر گز نبیند می و میگسا ر
نبیند جـز ا زشیر و نـرا ژ د ها ز چنگ بلا ها نیـا بـد ر هـا
نیا بد همی زیـن جهان بهره ای بدید ا ر فرخ پري چهـره ای
بیـابم زیزد ان همی کـام د ل سر ا گر د هد چهر ه د لگسل
به با لا چو سرو وچو خورشید ر وی فروهشته از مشك تا پای مـوی
زن جـا د و آو ا ز ا سفندیا ر چو بشنیدشدچون گل اندر بهـار

پس از ان جادو به هیأت زنی زیبا وجوان وطناز به نزدیك اسفند یار می آیدواسفندیاراور ادستگیر

می کند . همینکه جادوهی اوزایل می‌شودبه‌پیرزا لی زشت رو و کر یه منظر بد لمی گر دد که قیافه ا صلی اوست .

داستان آمدن زن جادو با حیله اي که پهلوان به کار می‌بندد وبو جود آو ردن بز می‌د ر تنهائی پیش‌از داستان زندگی اسفند یار درداستان هفتخوان‌رستم‌نیز آ مده است‌واین‌دوبخش کاملا شبیه بهم است وگویا اصل ومبنائی و احد د اشته اند .

نو ع دیگر بزم ها چنان‌است که‌دربخش مربو طبه‌زندگی بهرام گورو‌تنها گردی‌وخوشگذر انی آن سرد شاد خوار می‌بینیم.وی‌شب هامتنکر و ار به‌خانه‌سردمان می‌رو د ودربزم آ نان شر کت می‌جوید . گاهی‌یك دختر زیبا وگاه‌چنددختر خو بروی دران‌جابه‌ساز و سرو د و چامه‌خو ا نی میپردازند.بهرام‌طبق‌معمول ا ز آن‌دوشیزه‌یادوشیزگان‌خوشش‌می‌آیدوبه‌آنان‌دل‌می‌د هدود رهمان‌لحظه آنان راازپدرشان‌خواستگاری می کند .چامه‌اي که دختران دران‌بز م‌می‌خوانند غالباًخطا ب به بهرام ودرستایش روی وموی وبرز وبالا ی اوست .

فردومی د روصف بزم هانیز بلاغت سخن را رعا یت‌می کند .هیچو قت بیهوده سخن‌ر ابه درازا نمی کشد .آنجا که‌بایدوصف کوتاه‌ومختصر ی‌یار د هرگز به‌اطاله کلام‌نمی پر د ازد . وصف ها ی نسبةً طو لانی مانند وصفی که ازبزم کیخسروآ ور ده است بسیار مقتضای‌حال ا ست بطور ی که‌خواننده توقع دارد که چنان بز می با ید چنین‌وصف شود .

وصف طبیعت‌نیزدرشاهنامه به‌منا سبت محل واقتضای‌حال کوتاه ومختصراست.در این‌جا وصف او به‌طبیعت نزدیك واز صنعت بازی بد ور است :

بهار آمد وشد جهان‌چون‌بهشت — بخا ك سیه بر فلك لا له کشت

همه بوم هاپر ز نخچیر گشت — به‌جوی آب‌هاچون‌می وشیرگشت

وصف بیشه:

یکی‌بیشه ای دید همچون‌بهشت — تو گفتی سپهر اند رو لاله کشت

ندید ا ز د رخت‌اند ر و آ فتاب — بهر جای برچشمه‌ای چون‌گلاب

درهیچیک ازین اوصاف فردوسی مانندنظامی اصطلاحات علمی و لغات و ترکیبات فلسفی یادینی بکار نمی‌برد وسخن رادر هاله‌ای ازاستعاره و کنایه نمی‌پوشد .

وصف طبیعت درگرشاسپنامه نیزساده وطبیعی ودوراز تفنن است. هنگامی جمشیدازچنگ ضحاك بیداد گر گریزان بود، نزدیک زابلستان رسید درینجا اسدی درگرشاسپنامه آب وهواومنظرهٔ بیرون شهر زابل راچنین و صف می کند .

خزان بدشده زابروزباد تفت　　سر کوهسارو زمین زربفت

کشیده سر شاخ میوه به خاك　　رسیده به چرخشت میوه‌زتاك

گل ازباده ازغوانی برشک　　چکان‌ازهوا ارغوانی‌سرشک

بر سیب لعل ورخ برگ زرد　　تن شاخ کوژ ودم باد سرد

اندیشه

ای برادر تو همین اندیشه ئی　　مابقی تو استخوان و ریشه‌ئی

گرگل است اندیشه توگلشنی　　ور بود خاری تو هیمه گلخنی

(مثنوی مولینای بلخ)

ترجمه و تلخیص

پوهندوی برهان الدین ربانی

روشهای علوم از نظر متفکرین اسلامی

بحث استدلال — قیاس اصولی

درشماره پیشتر پیرامون حداصولی مطالبی تقدیم کرده بودیم در اینجا در باره طریقه استدلال که در کتب قدیم منطق بنام حجت یادشده وعلمای اسلامی ازآن در کتب اصول و کلام بتعبیراد له عقول نام برده اند حرف میزنیم این مبحث بخش دوم منطق را در فرهنگ اسلامی تشکیل میدهد. علماء اسلامی این مباحث رادر برابر مباحث استدلال ارسطوقرار داده اندوبعنوان روش و منهج تحقیق و بحث علمی از طرف علمای کلام واصول استخدام شده است .

علمای کلام دلایل وبراهین خویش را درچارچوب آن عیارمی نمودند و اصولیها احکام فقهی را بر اساس آن استنباط می کردند. درباب استدلال متفکرین اسلامی روشهای مختلف وطریقه های زیادي را استخدام کرده اند که درجمله آنها قیاس اهمیت بیشتردارد. درینجا قیاس را ازدیدگاه علمای اصول بررسی مینمائیم .

درآغاز این بحث درمورد مقایسه قیاس اصولي باتمثیل ارسطاطالیسی مطالبی تقدیم میدارم. وچنانچه ملاحظه می شود درظاهر میان قیاس اصولی وتمثیل ارسطاطالیسی فرقی وجود ندارد، چه درهردوانتقال ازیك جزئی به جزء دیگرصورت می گیرد اما چون کمی دقیق می شویم درمی یابیم که میان ایندوروش درحقیقت اساس و بنیادي وجود دارد وهمچنان درطریقه شرح وتقدیم موضوع میان تحلیل وشرح ارسطواز تمثیل وبیان متفکرین اسلامی ازقیاس تفاوت زیادی وجود دارد وطوریکه میدانیم متفکرین اسلامی بسیار پیش از آنکه به منطق ارسطو آشنا گردند به قیاس دسترس حاصل نموده بودند. فرقهای قیاس اصولی رااز تمثیل ارسطاطالیسی درسوارد ذیل خلاصه کرده می توانیم .

اول :- همه متکلمان وبسیاری ازاصولیها پیش ازامام غزالی قیاس اصولی با قیاس غائب بر حاضر راوسیله معرفت یقین میدانستند. درعصورمتاخره اسلامی نیز نویسندگانی چون ابن تیمیه

وشارح سلم بحرالعلوم عین همین عقیده را داشتند اما تمثیل ارسطا طالیسی چنانچه معروف است مفید یقین نبوده . بلکه افاده ظن را مینماید .

دوم :- اصولیها قیاس را عنوان استقراء دقیق علمی داده اند که روی این دو قاعده ذیل استوار است:

الف :قانون علیت :- ومفهوم آن اینست هر معلول از خود علتی دارد چنانچه در تعبیرات آنها گفته شده ثبوت این حکم در اصل بر اساس فلان علت است مثلا :حکم تحریم در شراب معلول تولید نشأة ومستي است .

ب :- قانون اطراد یا دوران علت (سنخیت علت) یعنی هرگاه علت در تحت شرایط معین موجود شود نتایج همشکل ومتشابهی باآن یکجا بظهور می آید وعلت اصل بصورت قطعی و یقینی در فرع موجود است وآنجا که علت موجود شود معلول نیز وجود می شود پس مثلا خاصیت تولید مستی درشراب علت تحریم آنست پس شرابیکه چنین خاصیت را داشته باشد حکم تحریم دران ثابت میشود پس در دستگاه آفرینش نظم وترتیب حکمفرماست ووقوع حوادث بصورت طردی بعمل می آید .

باملاحظه این مطلب به این نتیجه میرسیم که علمای اصول قیاس را روی آن دو قاعده ئی پایه گذاري کرده اند که بعدها جان استوارت میل استقرای علمی خویش را روی آنها اساس گذاری نموده است واین دو قاعده عبارتند از قانون علیت یعنی هر معلول لابداز خود علتی دارد و قانون اطراد در وقوع حوادث یعنی هرگاه از راه استقراء درك ارتباطات ثابت وکلی میان اشیاء ممکن باشد و بعباره دیگر دستیابی به قانون طبیعی از ین راه امکان پذیر باشد پس این امکان مبنی برین حقیقت است که درحوادث طبیعی سنخیت واطراد (Nature is uniform) وجود دارد .

استقراء در نزد استوارت میل عبارتست از: مطالعه یك پدیده مشخص در حالات معینه وسپس نتیجه گیری بدین شرح که این پدیده معین درحالات شبیه هم دیگر بظهور می آید واین نتیجه گیری فیلسوف سوصوف روی این اصل استوار است که درجهان مانظم وترتیب حکمفرماست دانشمند موصوف ازین مطلب چنین تعبیر می نماید :در سراپرده هستی اشیایی وجود دارد که هرگاه یکبار بوقوع آیند بوجود آمدن آنها باردیگر حتمی وضرور یست مشروط بر اینکه مقدار کافی ازمشابهت وهمرنگی در پدیده ها متحقق شده باشد .

ومیتوان این مطلب را به این تعبیر آورد، درحوادث طبیعی و اطراد سنخیت وجود دارد ویا بعباره دیگر جهان محکوم وتابع قوانین عمومی و کلی میباشد ویا اینکه یك علت واحد درتحت شرائط مشابه یك معلول معین را ایجاد می نماید .

استوارت میل عقیده دارد : هرگاه استقراء راعنوان نوعی ازقیاس بخشیم درینحال مبدأ دا طراد در وقوع حوادث) برای هر استقراء مفهوم مقدمه کبری قیاس را پیدا می کند .

از آنچه تااینجاگفتم به‌این نتیجه می‌رسیم: متفکرین اسلامی این نظریه را که بنام استوارت میل شهرت یافته که‌میگوید: استقراء روی دو قانون : علیت وسنخیت استوار است سالها پیش توسط علماء اصول مسلمان کشف شده وطرف استفاده آنها قرار گرفته بود و نقطه اختلاف میان قیاس اصولی وتمثیل ارسطاطالیسی هم درهمین قسمت بود که علمای اصول قیاس راعنوان استقراء علمی داده وروی قاعده فوق الذکر بناء نموده‌بودند. دراینجا نا گفته نه‌باید گذشت همه علماء اصول صحت قیاس اصولی رامنحصر به‌این ندانسته‌اند که‌علت در ان سراغ شود بلکه‌آنهاد رین موضوع بدودسته تقسیم شده اند :

۱ـ دسته‌یی از دانشمندان برین عقیده‌اند هرگاه درمیان دومورد شباهت جزئی هم به نظرآید ویا بعباره‌دیگر درصفات عرض بایکدیگر اشتراك داشته‌باشند قیاس‌ایند ومورد بیکد یگرصحیح است البته این نوع قیاس ظنی‌می‌باشدودرکا وشهای‌علمی‌اتکاء بر آن درست نیست .

۲ـ دستهٔ دوم که شامل‌عده‌زیادی ازاصولیان ومتکلمان است‌وجود علت‌را درمیان اصل وفرع ضروری میدانند وگویا درنظر آنان برای‌صحت قیاس وجود پیوند ورابطه علی‌ضروری‌وحتمی است‌وبه استناد رابطه عرض قیاس درست نیست .

وطوریکه قبلا متذکرشدیم این نوع قیاس شبیه استقراء علمی‌بوده وروی دوقاعده علیت و قاعده اطراد دروقوع حوادث استوار است .

علمای‌اصول‌تنها بهمین قدر اکتفا نکردندبلکه‌عقیده دارند برای اثبات و تحقیق علت باید وسایل وطریقه های معینی استخدام کرد ، چه علت همانا صفاتی اند که حکم روی آنها اتکاءدارد ، درین‌ساحه علماء اصول موفق به کشف و ابتکار طریقه ها و روشها ئی‌شده اند که مشابه روشها ئی می باشد که علماء منطق معاصر در تحقیق فرضیه های خویش ازآنها استفاده می کنند پس علماء اسلامی درساحه ابتکارات قواعد منطقی تنها بر استوارت میل‌سبقت نداردند ، بلکه‌ازتازه ترین‌ابتکاراتیکه‌علماء معاصربه کشف آنها قدرت یافته اند سبقت جسته اند .

اصولیها طوریکه قبلا اشاره شد دونوع قیاس را می شناسند،وشگفت آور اینکه منطقیان معاصر هم عین همین دو قسم را درمورد اقسام تمثیل ذکر کرده گفته اند : یکی‌ازین دو قسم

براساس ارتباطعرض وقسم دوم بروی رابطهٔ علی استوار است پس گو یامنطقیان معاصر قدم بقدم راه علماء اصول راتعقیب کرده اند .

نوع دوم قیاس که طرف قبول علماء اصول می باشد موضوع صحبت کنونی مارا تشکیل میدهد. این قیاس از چهار رکن اصل ،فرع ،علت وحکم تشکیل شده است.

اصل عبارتست ازآنچه که چیزی دیگر برآن قیاس شود ویا اینکه ذاتاً معرف شناخته شده باشد و یا اینکه چیز دیگری برآن بناء شود .

وفرع برچیزی اطلاق میشود که خلاف اصل بوده باشد ، یعنی بالای چیز دیگری بناء شده باشد وعلت: همانا صفتیست که اصل وفرع را باهم جمع میکند .

هر چه حکم: عبارتست از نتیجه قیاس ومنظورا زآن چیزی می باشد که برای فرع ثابت شود پس ازآنکه در اصل تحقق پذیرفته باشد واز آنجا که منظور مادرین نوشته اثبات این حقیقت است که قیاس اصولی از نظر حقیقت وماهیت خویش مخالف تمثیل ارسطا طالیسی است واین قیاس اساساً عنوان استقراء دقیق علمی را دارد که روی تجربه استوار است لذا درمورد آن مطالبیکه اصولیان در باره شرایط اصل وفرع یادورکن عمده قیاس نوشته اند صحبت نمی کنیم چه اکثر این شرایط به علم فقه ارتباط دارند وهمچنان درمورد حکم بحث نمی کنیم چه دراین نوشته جنبه فلسفی وکلامی را اختیار کرده ایم نه روش فقهی را وفقط علت باقی می ماند وراجع به آن تا حدی به تفصیل صحبت می کنیم :سخن خودرادرمورد آن به چهار بخش تقسیم می نماییم :

اول :مذاهب مفکرین اسلامی در مورد علت

دوم :ـ شروط علت

سوم :ـ مسالک وطریقه های علت

چهارم :ـ اسباب قادحه وفقادیها درمورد علت

مذاهب ودبستانهادر مورد علت:ـ متفکرین اسلامی درمورد شرح علت به دو دسته تقسیم شده اند: معتزلیها واشعریها: متفکرین معتزلی معتقدند : علت وصف ذاتی بوده وخود بخود مؤثر است ونیازی به (جعل جاعل) ندارد یعنی مؤثریت علت در خود علت بوده واز بیرون به آن طاری نمی گردد، اینده درنوشته های خویش علت را گاهی به اسم مؤثر وزمانی به موجب یاد کرده اند. این تعریف از اصول مذهبی آنان مایه می گیرد که مدعی اند حسن وقبح دراشیاء عقلی می باشد پس حکم به اعتبار اینکه حسن وقبح دراشیا ذاتیست تابع مصلحت ومضرت می باشد. روی این اصل معتزلیها حکم

به‌صحت قاعده علیت‌مینمایند برابر است که‌درجانب مسائل عقلی باشد و یااحکام‌شر عی.

اماا‌شعریها علت‌رابه این اسم‌و عنوان نمی شناسندبلکه آنها آنرا چنین تعریف می کنند:علت موجب‌حکم است ، د ر آ نصو ر ت که شارع آ ثر امؤ ثر قر ار دهد وتعریف‌اشعر یها روی این اصل کلامی (شمول‌قدرت‌الهی) استوار است پس‌علت‌درنظر آنان بحو دی خودمؤ ثر نبوده‌د راثر خلق خداوند قابلیت‌تاثیر دران‌ایجاد می‌شود. خلاصه‌اینکه‌معتزلیها‌قانون‌علیت‌ر ابصو رت مطلق درمباحث کلامی وفقهی‌خو یش‌قبو ل کرده‌اند.مگر اشعریهادرمباحث‌عقلی خویش‌مطلقاقانون علیت رانه‌پذیرفته‌اما درمباحث‌اصولی‌خو یش‌بعنوان باعث‌برفعل‌مکلف‌ازان‌صحبت می کنند ا'بته‌با رعا یت این‌اصل که‌باعث هم‌محکوم وتابع اراده‌الهی بوده‌ودر و اقع‌مصدرو منبع‌آن‌هما نااراده‌خداو ندیست با ا ینحال هم قانو ن علیت درهر مذهب زیر بنای قیاس‌استقر ائی می‌با شد وچنا نچه میدا نیم تعلیل ویاقانون علیت‌درنظرجون استوارت میل‌نیزعنوان‌زیربنای‌استقراء دارد .ستو ارت‌میل معتقد است‌علت فاعلی‌عبارتست‌ازآن پدیده‌ئیکه باعث‌ایجاد:ایج وپد یده‌هایی می گردد که علیت را عنو ا ن زیر بنای همه انواع استقرا می‌بخشد.

شر ط علیت :ـ اصولیهای برای‌علت‌شر ائطی‌را تعین کرده‌اندمگرهمه آنان‌در مورد این شرایط‌اتحادنظر ندارند.شرایط علت‌درنظرآنان‌به‌شر ح ذیل ا ست .

اول :ـعلت باید درحکم‌موثرباشد چه‌حکم‌معلو ل‌انست وهرگاه علت‌در معلول خو یش مؤ ثر نبوده باشد عنوان‌علت‌بودن راازدست‌میدهد.مسأله‌مؤثر یت‌علت‌ر ادر حکم‌با قلا نی چنین شرح می کند: مفهوم‌موثر بودن‌علت اینست که‌بگمان‌غالب‌مجتهدچنین‌آید که‌حکم‌هنگام تحقق علت حاصل شده‌وتنها علت‌دران موثربو ده‌نه‌چیز د یگری .

دراینجا ملاحظه‌می‌شود که طرزتحلیل متفکرین اسلامی مخالف‌نظریست که‌استوارت‌میل‌در مورد علت‌به‌آن‌عقیده‌دارد. درنظر میل‌علت‌موثر درحکم‌نمی‌باشدبلکه‌مقدم برمعلو ل بوده‌وغیرمشروط است.مراد ازغیرمشروط اینست که‌برای‌ایجادعلت‌هر فرضی درهرشرائطیکه‌فرض‌شود کا فیست متذکربایدشد:متفکر ین اسلام بااستوارت میل درمورد‌شروط‌علت‌اختلاف‌نظردارند .

مگربیکن در ینموردباطرز فکراصولیهای‌اسلامی‌بسیار نزدیک‌است.علت‌از نظربیکن تنها مقدم‌بر معلول نیست بلکه مقوم.

دوم: دومین‌شرط‌علت‌اینست که‌علیت‌بایدصفتی‌باشدثابت‌وغیرمضطرب.امام‌شوکانی‌در ارشادالفحول زین‌موضوع چنین‌تعبیر می کند: تاثیر علت‌بایدبه منظو ر یک حکمت و فلسفه مشخص و مقصودی

پاشد نه بغرض یا بحکمت مطلق، چه چنین حکمتی پوشیده است و رعایت این قید این مطلب را افاده مینماید که علت بایدظاهر و روشن بوده و در غیر ان امکان نقلش از اصل به فرع موجود نمی‌شود. مخصوصاً درآنصورت که علت در اصل نسبت به فرع مخفی‌تر و یا مساوی آن باشد علاوه بر ین علت باید سالم بوده یعنی توسط کدام نص و یا اجماع مردود شناخته نشده باشد، و همچنان نباید علتهای قوی‌تر معارض آن شده باشد، واوصاف و مدلولات آن نیز سالم باشند، وبرای فرع حکمی ودرمورد اصل حکم دیگری را تثبیت نکنند و ایجاب ضدین را ننمایدچه درینصورت باعث ایجاد دوحکم متضاد خواهد شد. ونا گفته نگذاریم چنین شرائطی درمورد علت در منطق جدید بچشم نمی‌خورد.

سوم:- علت باید مطرد باشد (یعنی هرجائیکه علت موجود شود حکم نیز موجود گردد یا بعبارهٔ دیگر علت همراه با حکم وجوداً دوران نماید، پس آنجا که علت ظاهر شود حکم نیز بظهور آید، یکی از مثالهای آن ازینقراراست، هرگاه وارثی یکی ازاقارب خودرا بقتل برساند شرعاً قاتل از میراث مقتول محروم شناخته می‌شود، فقها علت محرو م شدن قاتل استعجال او را درگرفتن میراث پیش ازرسیدن وقت آن وانمود کرده‌اند، فقهای مالکی علت مذکور رادرمورد دیگری جستجو نموده وحکم تحریم رادرآنجا نیز نقل داده وگفته‌اند: هرگاه شخص پیش ازگذشتن عدت زنی، او را به نکاح بگیرد، نکاح این زن برای شخص مذکور بطور مؤبد حرام است، چه او پیش ازرسیدن وقت نکاح دست به استعجال زده و چنین کاری کرده است، پس باو باید به نقیض مقصود مطلوبش معامله شود، آنچنان که باقاتل معامله می‌شود وطوریکه معروف است این شرط در نزد ستوارت میل بنام طریقه تلازم دروقوع یادشده است. این طریقه درنزد استوارت میل روی اصل تلازم میان علت و معلول بناء شده یعنی آنجا که علت موجودشود معلول نیز موجودمیشود. متفکر موصوف درشرح این قاعده مینویسد هرگاه دوحالت ویا بیشتر ازآن مربوط به یک پدیده معین که طرف بحث وتحقیق ماست باهم متفق و بصورت متحدالشکل به ظهور آید همان امرمعین و واحد یکه همه این حالات درآن اشتراک دارند علت ویا معلول موضوع طرف بحث ما می باشد. شرح این موضوع ازینقرار است: چون یک پدیده معین درچند ین حالت مختلف بظهور آیددر ینجاما ببحث و تحقیق همه این حالات می پردازیم، مواد وشرایط آنرا مورد تحلیل قرار میدهیم، هرگاه درمیان همه آنها یک عامل مشترک راسراغ نمائیم که تماسی این حالات در مورد آن باهم اشتراک داشته باشند، ودرعین حال همان عنصر مشترک با پدیده طرف بحث، پیوند و تلازمی

داشته باشد ازمشاهدهٔ این حالات چنین نتیجه می‌گیریم که پدیده طرف بحث ما علت یا معلول همان امر مشترک می باشد .

چهارم: علت باید منعکس بوده باشد یعنی درهرآنجا که علت نبوده باشد حکم نیز تحقق نپذیرد ویابعبارهٔ دیگر علت با حکم عدم ملازم و را ن نماید نتیجه این شرط چنین است: تعلیل یک حکم بدو علت ممنوع است، زیراچون یک حکم چندین علت داشته باشد با نبودن یک علت آن حکم از بین نمی‌رود بلکه می‌شود که علت نباشد اما حکم موجود گردد ،چه فرض شده که علتهای دیگری نیز وجود دارد ازقبیل حرمت نکاح بعلت قرابت، مصاهرت، شیردادن (رضاع). درین مثال ملاحظه می‌شود که برای یک حکم معین علل متعدد سراغ می‌شود .

این شرط عیناً همان قاعده است، این قاعده روی این اصل بنا یافته هر گاه علت وجود نشود معلول نیز موجود نمی گردد، استوارت میل این موضوع راچنین شرح می کند: هرگاه بدوحالتی برخوریم که دریکی آن پدیده طرف بحث به ظهور آید ودرحالت دیگر ظاهر نشود در حالیکه هردوحالت در همه چیز با هم اشتراک داشته باشند وفقط دریک چیز از هم مختلف باشند پس از ملاحظه این وضع چنین نتیجه بدست می آید که همان شی معین یا علت است یا معلول ویا یک عنصر بسیار عمدهٔ علت و یا معلول پدیده مورد بحث می‌باشد .

شرح این مطلب از ینقرار است: چون به تحلیل و بحث عناصر دوحالتیکه فوق العاده با هم شباهت دارند بپردازیم دریک حالت پدیده مورد بحث بوقوع آید بر خلاف درحالت دیگر ظاهر نشود هر گاه درینحال به عنصری برخوریم که درحالت ظهور پدیده موجود ودرغیر آن بچشم نمی‌خورد، در ینجا حکم می کنیم که غیاب ونبودن آن سبب عدم تحقق پدیده مورد بحث بوده است. اینها همان شروط علت اند که در کتب متفکرین اسلامی درج شده وطوریکه ملاحظه نمودیم عناصر عمده منطق استوارت میل درآن بچشم می‌خورد، علاوتاً ابتکارات دیگری دیده می‌شود که منطقیان جدید تا هنوز هم به آن آشنا نیستند .

روشها و مسالک علت:

درباب استدلال متفکرین اسلامی روشهای ابتکاری فراوانی را وضع نموده بمورد عمل گذاشته اند، این روشها را که منطقیان جدید در غرب باآن تاهنوز آشنا نیستند بنام مسالک علت نام گذاشته اند، دراینجاست می بینیم که درقیاس اصولی تنها به این موضوع اکتفاء نمیشود که میان اصل وفرع عنصر مشترک وجامع وجود دارد، وهمچنان در این قیاس اتکاء بدو قاعده علیت وسنخیت اکتفاء نشده بلکه علاوه برین به وجود قواعد وقوانین دیگری ضرورت است که موجود بودن عنصر جامع میان اصل وفرع راتاکید وتثبیت نماید، واصولیها همین قواعد رابنام مسالک علت نامگذاری نموده اند، این قواعد ویابیشتر آنها اساساً طریقه وراه اثبات علت نیستند بلکه خود شان علل جاسعة نیز می باشند. بطور مثال طریقهٔ (سبر وطرد اصولی) درحالیکه یک روش استدلالی ویا به تعبیر اصولیها ازمسالک ادله اند در عین حال ذاتاً علل جاسعه نیزمی باشند. منطقیان جدید درین باب مطالبی درکتب خویش نوشته ومتذکر شده اندبرخی از روشهای استدلال درعین اینکه طریقه اثبات اند، وسیله انکشاف علت نیز می باشند، بصورت مثال قوانین استقرائی تنها طریقه اثبات نیستند بلکه راه اکتشاف علت نیز می باشند.

روشها ومسالک علت بدودسته تقسیم می شوند(۱): ادله نقلی وا ینها عبارتند از: نص، اجماع وفعل رسول الله صلی الله علیه وسلم.

(۲) دلائل عقلی که عبارتند از: سبر وتقسیم، مناسبت، شباهت، طرد، دوران، تنقیح المناط وطریقه های دیگریکه اصولیون بعنوان طرق ضعیفه از آنهانام برده اند، ما در ینجا فقط راجع به نوع دوم حرف میزنیم و چنانچه متذکرشدیم ابتکار این روشها از مفکرین اسلامی بوده ومنطقیان جدید درغرب پیش از مسلمانان به آن اطلاعی نداشتند، ودرین نوشته در اطراف طریقه های سبر وتقسیم، طرد، دوران، وتنقیح مناط صحبت مینمائیم.

طریقه سبر وتقسیم :- امام الحرمین جوینی در کتاب خویش بنام (البرهان) درمورد تعریف این طریقه می نویسد: سبروتقسیم عمانا بررسی وتحقیق باحث ومحقق است که درمورد معانی متعددیکه دراصل جمع شده اند. وبعد از تتبع وتحقیق یکایک این معانی چنین نتیجه بدست می آید که جز ازین معانی دیگر چیز قابلیت علت بودن راندارد.

ویابه عبارهٔ دیگر سبر وتقسیم عبارت ازحصر وتحدید آن صفاتیست که دراصل جمع شده. ودر نظر اول هر کدام صلاحیت علیت راداشته باشند، اما پس از تحقیق وبررسی بطلان علیت همه بجز یکی

از آنها ثابت گردد ، پس صفت باقیمانده که‌در تحت حکم بطلان‌قرارنگرفته‌بصورت‌سیستماتیک عنوان‌علت را می گیرد .ازین تعریف دونتیجه ذیل بدست می آید .

یکی حصر اوصاف،دوم ابطال اوصاف غیر مطلوب ، در ینجاستذ کر با ید شدبدست آمد ن این دونتیجه مفهو م آنرا دارد که‌یکی ا زآنها راجع به‌سبر ودیگری مر بوط به‌تقسیم است،این مطلب بعنوا ن یک پرا بلم د رمیا ن ا صو لیها بمیا ن آ مد که اغلب آنها تقسیم رابه حصر وسبررابر ابطال‌اطلاق کر ده‌اند،مگر یکتعداداز علماءاصو ل نیزوجوددارند که برخلاف‌این‌طرز فکربوده میان سبر و تقسیم فر قی نمی گذارد ، بلکه هردورا دردو عملیه حصر وابطال شر یک میدا نند .

علماء اصول بصورت اغلب این طریقه را بدوبخش‌تقسیم کرده اند:قسم‌اول که‌به‌تعبیر منحصر از آن‌یاد کرده اند وآن عبارت ازتحدید وحصر صفاتیست که امکان علت‌واقع شدن‌رابرای‌مقیس علیه‌داشته باشند، وپس از ملاحظه این امکان بر رسی و تحقیق منطقی بعمل آید ،وآن صفاتیکه صلاحیت علت راندار د باید توسط دلیل|توضیح شود ،دراینجافرق ندارد که استدلال از طر یق اثبات بطلان این صفات‌غیر مطلوب بعمل آیدویاا ینکه شرح‌گر دد که‌اساساً علت طر دیست اما این صفات‌دارای‌چنین‌خاصیت‌نیستند،ویااینکه‌درین صفات‌عناصر قادحه‌از قبیل‌نارسائی ونقصان وبی ار تباطی‌وخفاء وجوددارد. پس‌صلاحیت‌علت‌راندارند پس‌وقتیکه‌درهر کدام‌ازاوصاف‌چنین بررسی‌وتحقیق صورت گر فت وعدم صلاحیت آنهاثابت شد ، وصف باقیمانده که‌از ین حلا جی بسلامت بدر آید عنوان علت رابخود می گیرد ،وروی بین استناد که‌صفات‌حذف‌شده تا هنو ز مناسبت‌باسعلول مورد بحث را پیدا نکر ده اند ورابطه‌علی آنهاثابت نشده پس‌صفت باقیمانده‌حیثیت علت راپیدامی کند.

۲- قسم دوم‌منتشر :- این قسم‌شامل آن مواردیست که انحصار اوصاف درآنها در دو جناح نفی واثبات صورت نمی گیرد ،و یا اینکه مو ضوع تقسیم‌در ین دوجناح‌منحصرمی‌گردد،امادلیلیکه‌ثابت نما ید که بغیر از صفت معین او صاف دیگر علت حکم نیستند ضعیف وظنی می باشد ، از ا ین تقسیم‌میتو ان‌ت قسیم‌دیگری‌رابدست‌آورد ،آن اینکه‌نوع اول(قسم منحصر)موصل‌به‌یقین‌ونوع دوم (منتشر)مفید ظن وعد م یقین است .

هم اصو لیها مسالک‌سبر وتقسیم را د لیل اثبات علت نمیدانند، بلکه درینموضوع دوطرز فکروجوددارد، یکتعدا دبه این عقیده اند که‌سبروتقسیم در مورد اثبات علت د لیل ووسیله قا طع است ،وعده ئی گفته اند سبرو تقسیم دلیل‌نیست بلکه شرط د لیل است ،ازطرفداران نظریهٔ‌اولی

باقلا نیست.سو صوف عقیده دارد سبر از جمله قویترین دلیل دراثبات علت اصل است،واما غزالی هم این نظر را تائید می کند.اما دسته دیگری از علماء اصول وجدل سشر بان گفته اند : سبرو تقسیم شرط می باشد اما دلیل نیستند .اینها سبر وتقسیم را از جمله مسالک علت نمیدانند،ودلیل آنها در مورد اظهار این مطلب چنین است : آن وصفیکه از راه استخدام قاعدهٔ (سبر) نفی میشود وبیان میشود که صفت موصوف علت نیست ،این وصف از چند صورت خالی نخواهد بود یااینکه وصف مذکور ظاهر المناسبة است یعنی مشتمل بریک مصلحت ومناسبت روشن است که درمیان آن پدیده معین وجود دارد .پس اگر مصلحت ورابطه ئی در میان باشد ، درینحال ملاحظه مینمائیم اگر فهم ودرک این مصلحت درچاردیوار قاعدهٔ معین قرار میگرفت این حالت بنام(مناسبت) یادمی شود واگر مصلحت کلی بود که تحت ضبط وقاعده نمی آمد ،نمی توانسته باشیم که بصورت قطع ویقین به وجود ویاعدم آن حکم صادر نمائیم ،این موضوع بنام(شباهت) یاد می شود ، و یا اینکه اصلا این وصف مشتمل بر مصلحت نیست و اینرا بنام دلیل طردی یاد می کنند، پس در هر علت اعتبار وجود مصلحت یا بعبارهٔ دیگر صلاحیت وقابلیت آن ضروریست، و چنین امری بدون وجود مناسبت طرد ویا شباهت که همهٔ اینها از مسالك علت اند ممکن نیست، پس دلیل علت ازین سه حالت بیرون نیست،هر چه خود سبر شرط و دلیل است. زرکشی برخورد و نزاع را میان طرفداران ایندو نظریهٔ مختلف در مورد اینکه آیا سبر وتقسیم دلیل است ویا شرط دلیل چنین خلاصه می کند: سبر وتقسیم یك طریقهٔ عمومی بوده ودر همه طریقه ها داخل است، ودرآنحالیکه شرط دلیل می باشد دلیل مستقل نیزمی باشد،آنچه نا گفته پیداست اینست که سبر وتقسیم از عناصر مهم منطق است، اصولیهای متأخر آنرا به قیاس شرطیهٔ منفصله یعنی آن قیاس استثنائی که کبری آن شرطیهٔ منفصله حقیقیة و یا مانعةالجمع وصغرای آنرا استثناء ویا رفع یکی او متنافیین تشکیل دهد،ارجاع نموده اند، درینجا متذکر باید شد هرگاه بعضی از اصولیها چنین کاری کرده باشند پس آیا میان ایندو کدام رابطه ئی وجود دارد و یا خیر؟ آنچه ثابت است اینست که در عصوراولی حرکت فکری در اسلام تا روزگار امام غزالی

چنین رابطه‌ئی در میان نبود، در آندوره‌ها هیچکسی سراغ نمی‌شد که سبرو تقسیم اصولی را با فرهنگ‌ومنطق یونان‌مرتبط‌بداند، امادرعصوربعدی‌باچنین تصر یحاتی برمی‌خوریم، واین ادعاها از طرف علماء متأخر اساساً روی این هدف بعمل آمده تا اینکه در برابر هر انتقادیکه بر آنها وارد شود که چرا آنان علوم اسلامی را با منطق وفلسفه یونانیان آمیختند، اظهار نما یند تنها ما اینکار را نکرده‌ئیم ،پیش از ماعلماء کلام واصول در کاوشهای علمی خویش نیز از اسلو بی تعقیب کرده‌اند که مشا به منطق صوری است ویا ممکن است به منطق صوری یونان ارجاع شود، به استثنای‌این تصر یحات دیگر همه علماء متأخر به این عقیده اند که مفکرین اسلا می بیش از اینکه به فکر وفرهنگ یونان آشنائی حاصل کنند موفق به کشف وابتکار قواعدعمدهٔ منطقی شده واین قواعد را به اسلوب و عبارات مخصوص خود شان عرضه‌نموده‌اند، واگر فرض کنیم که‌مفکر ین اسلامی قاعدهٔ سبرو تقسیم را از فرهنگ یونان گرفته باشندپس احتمال‌اقتباس این مفکوره از منطق ارسطو کاملا بعیداست، زیرا برآشنایان منطق صوری پو شیده نیست که خود ارسطو به قیاسات شرطی منفصله ومتصله معرفت و آشنائی نداشت، وتنها احتمال اقتباس از رواقیان باقی می‌ماند، اما با تحقیق وتعمق این حقیقت‌رو شن می‌شود که مفکو رهٔ سبروتقسیم قطعاً از فرهنگ یونان‌الهام گر فته نشده، واز جمله دلائل مثبت این‌نظریه یکی هم اینست که منطقیان متأ خر که پیرو رو ش منطقی یونان بوده‌اند این قاعدهٔ را ضعیف خوانده و گفته‌اند که افادهٔ یقین را نمی کند، واین سخن میرساند که قاعد هٔ سبروتقسیم مخالف قیاس است زیرا قیاس چه‌حملی‌باشدو چه شر طی افا دهٔ یقین ر امیکند.قاعدهٔ سبر و تقسیم‌ر ا منطقیان جد ید بنام طریقه بقایا یاد می کنند، جان استوارت میل از منطقیان جدید د ر پهلوی طریقه های د یگر استقرائی ازین طریقه نا م برده است، اما از نظر علماء منطق جد ید این طر یقه از جملهٔ طرق استقر ائی نمی‌باشد، زیرا این طر یقه‌مستقیماً در وضع‌فرضیه های استقر ا ئی استخد ام نمی‌شود، و همچنان در تحقیق صدق فرضیه ها بکار برده نمی‌شود، وتنها یکی‌از ر وشهای، تجر بیست که‌جهت‌دریافت پد یـد ه هـا ی جد ید و مجهو لیکه خـو ا هـا ن تفسیر است استخد ا م مـی شـو د.

واین طریقه را منطقیان جدید شرح می کنند ،هر گاه در بین دودسته ازحوادث اتصال وپیوند تمام حوادث بیکدیگر کشف شود با ستثنای یکی در هریک از آن دو دسته معلوم گشت که آن حوادثیکه رابطهٔ آنها کشف شده علت ومعلول یکدیگرند.می توان میان آنچه باقیمانده رابطهٔ علیت راتصور کردویکی راعلت دیگری پنداشت.مثال معروف این روش کشف سیارهٔ نپتون بوسیله لووریه است .چون منجمی که اورا نوس درسیر خودرسم می کرد کاملا واضح نشده بود وعلت بعضی اختلالات وبی نظمی های آن معلوم نبود. دانشمند نامبرده حدس زد که بایستی علت آن بی نظمی ها ستارهٔ غیر مکشوفی باشد. چندی بعد کشف ستارهٔ نپتون بوسیله ستاره شناس دیگر درهمان محلی که(لووریه) ازروی حساب تعیین کرده بود فرض این دانشمند محقق ساخت.

علماء منطق جدید عقیده دارند روش بقایا عاری ازقطعیت علمی است ، این طریقه اگرچه می تواند دربرخی ازعلوم مخصوصاً درستاره شناسی باعث تلقین فرضیه گرددنمی توان آنرا به تنهائی برای محقق ساختن فرضیه بکار بردوآنرا یک طریقه تجربی محسوب کرد،زیرا دریافت اینکه دربین یکدسته ازوقایع علت واقعه مورد بحث معلوم نیست دربین دسته دیگر از حوادث که نسبت بدسته اول مقدم است نیزحادثهٔ باقیست. ممکن است باعث این فرض شود که این دوحادثه باقیمانده یکی علت دیگری باید باشد ولی این فرض خودمحتاج به تحقیق است .

ازین گفته منطقیان جدید برمی آید که اینها این طریقه را باکم و کیف آن از علماء اصول فقه اقتباس کرده اند زیرا ملاحظه نمودیم که اصولیها این طریقه رانیز بنام طرق ضعیفه یادمی کنند. احکامیرا که توسط آن ثابت می شود ظنی می خوانند ،اینها همه بیانگر این حقیقت اند که منطق نوین درهمه ابواب خویش، ازمکتب منطقی اصولیهای اسلامی پیروی می کند و نقش قدم آنان رانعقیب مینمایند.

نویسنده: ر.پ. تریپاتی

مترجم: پوهندوی محمد حسن ضمیر

وزیر و مقام وزارت در عصر غزنویان

در بین سو سسات غیر عر بی آنچه در تشکیلات اداری حکو مت های اسلا می گنجانیده شده اند بعضی از آنها مانند وزارت خیلی د لچسپ است . اسو یها رسم گذشته اعراب را که در و قت ضر و رت به اوامر و ر هنما ئی مشیر انی از نژ اد خود اطاعت و اعتماد میکر دند بآن رسم قدیم ادامه داده و بموسسه وزارت اعتنا و تو افقی نکردند .

مگر عبا سیا ن نسبت اینکه با خر اسا نیا ن (یعنی مر دم افغانستان) ✡ نز دیک و در تماس و با طر ز افکار آنها آشنا بود ند این موسسه را پسند ید ند .

چو ن سیستم حکومت عباسیان مطلقه بود آنها یک تعداد ز یاد ماسو رین ر ابوجود آو ردند و آ نها را تحت ادار ۀ یک و ز یر قر ار دادند .

در تحت حمایت عباسیان و ز یر به اندازه یک ماسو ر مقتدر در دو لت گر د ید که بعضاً خود خلیفه را هم تحت شعاع میگر فت .

قانو ندانان اسلامی وز یر ر ا یک دوست صمیمی ونائب خلیفه میپندا شتند . از روی نوشته های ما وردی Mawardi چنین برمیآید که مقام و ز ارت از روی حیثیت و صلا حیت بد و در جه تقسیم میشد .

در در جه اول و ز یر کسی بود که خلیفه تمام قد رت و صلا حیت خود ر ابدو وا گذ ار میشدو بد ین منا سبت هم او را و ز یر تفویض میگفتند .

او بحیث نمایندۀ امام هر کاری را که میخواست باقدرت انجام میداد .وحتمی نبو د که بر ای انجام امر یکه او لا زم میدانست بمنظو ری و تصو یب امام انتظار بکشد ، تنها چیز یکه باید میکر د این بود که امام رااز اجرا آت خود مطلع ساز د.

✡ مقصود بر مکیهای بلخي است .(مترجم)

چون او صلاحیت تام و قدرت نامحدود داشت لازم میافتاد که واجد آن او صافی باشد که داشتن آن برای یک خلیفه حتمی و لازمی شمرده میشد .

او در تقرر مامورین هر گونه صلاحیت داشت ولی نمیتوانست آن عده از مامورینی را که از طرف خلیفه بکاری گماشته شده بودند عزل نماید .

در درجه دوم وزیر کسی بود که آنرا وزیر تنفیذ Tanfiz میگفتند .

قدرت و صلاحیت او محدود و مشخص بود. او صلاحیت نداشت از خود پالیسی را طرح کند و یا هر کاری را که بخواهد بمسئولیت خود انجام دهد.

او وظیفه داشت تنها اوامری را بمنصهٔ اجرا گذارد که از طرف خلیفه بانجام آن مؤظف شده بود .

گرچه در امور مالیاتی دستهای او بسته نبود ولی نمیتوانست که اعلان جنگ دهد و یا قرارداد صلح ببندد . مامورین عالیرتبه را عزل و یا نصب نماید و یا از خزانهٔ دولت امر مصرف دهد .

حقوقدانان اسلامی بدین عقیده بودند که از وزیران درجه اول نبایدبیش از یک نفر در عین زمان وجود داشته باشد . علتش هویداست وآن اینکه وجود دو وزیر همپایه از درجه اول در یک زمان مشکلاتی خلق میکرد مثل اینکه دو خلیفه درعین زمان وجود میداشت .

ولی درمورد وزیران درجه دوم وضع بدین منوال نبود زیرا ممکن بود بیش از یک وزیر درعین زمان وجود داشته باشد، مشروط با ینکه حدود صلاحیت هر کدام در ساحه کار خودشان معین و مشخص شده میبود . (۱)

نظام الملک وزیر نامدار ملکشاه برین بود که از وزیران درجه دوم وجود بیش از یک وزیر قرین بصواب است . برای اینکه تمرکز قوا در دست یکنفر موجب نقصان در کارها میگردد. (۲)

درمورد وزیران درجه دوم نکته جالبی وجود دارد وآن اینکه، حتی یک شخص غیرمسلمان نیز این مقام را داشته میتوانست . (۳)

عباسیان راجع به وزارت نظریات خاص داشتند و طوری معلوم میشود که نظر آنان برمبنای یک تیوری سالم وسنجیده ومستقل سیاسی نبوده است.

درآن سیستمیکه زمامدار درآن قدرت مطلقه داشت وهر طوریکه دلش میخواست آنرا اعمال میکرد واضح بود که وزیران درجه اول آنقدر لازم وموثر نبودند.

زمامدار فعال‌ونیرومند هرآن میخواست که‌از ارزش و اهمیت این نوع وزیر بکاهد وآنرا از درجه اول‌بدرجه‌دوم‌تنزیل دهد.

دربن صورت وزیر درجه اول یگانه‌رولی که داشته میتوانست این‌بود که درمواقع منازعه بین خلیفه ومردم یک میانجی باشد.

واز جانبی اگرزمامدار شخص ضعیفی می‌بود، وزیر درجه اول غالباً غیرمسؤل میگردید بدون داشتن مسئولیت دربرابر مردم، قدرت وسیعی که این نوع وزیر بدست‌داشت‌ممکن‌بود قدرت‌طلبی اوراشعله ورساخته حتی‌خطرناك بار بیاید. بهرصورت این‌وضع یکنوع تحکم‌مطلقیت را به بار می آورد بنحویکه دوقدرت را در یک اقلیم خلق میکرد، که هر لحظه ممکن بود زدوخوردی‌بین‌این‌دو صورت‌میگرفت وکارهای‌مملکت‌بخرابی وورشکستگی می‌گرائید.

درست است که امام میتوانست وزیر رابرطرف‌نماید،ولی این‌امردراو رانکشاف‌مملکت کمک نمیتوانست بکند. برای اینکه‌اگر امام‌خودش شخص فعال وقیرومندبود،آنقدراحتیاجی احساس نمی کرد که یک وزیراز درجه اول راستقرر نماید.

احیاناً اگر امام قدرت فوق‌العاده رابوزیر خود تفویض میکرد، وزیر از ترس اینکه مبادا روزی برطرف‌ساخته شود از اعمال آن قدرت بمسئولیت خود اجتناب می ورزید.

واگر فرمانروا شخصی ضعیف وبی کفایتی بود اودرپی‌آن میگردید که‌بدیگران اتکا کندتا نشود تحت شعاع وزیردرجه‌اول قرارگیرد. دراین‌صورت خودش‌مرکز توطئه علیه وزیر خودقرار میگرفت. این حالت خیلی بدتر از آن بود که‌تصور میشود، زیرانه‌تنهاشالوده کارهای‌حکومت از هم می گسیخت بلکه‌سبب از بین‌رفتن‌خلیفه وو زیر می‌شد.

وزارت از درجه‌دوم نیز از نواقص عاری نبود زیرااین نوع وزیر حیثیت رئیس‌یک‌شعبه را داشت که‌فاقد قدرت‌ابتکار عمل بود.

چون‌او از ابتکار عمل محروم ساخته شده‌بود این‌وضع احساس مسئولیت رادراوفلج‌میکرد، بکارهای‌خودبی علاقه میگردید وفقط بحیث یک خدمتگار ایفای وظیفه میکرد.

ولی باوجود اینهمه نواقص وزیران درجه‌دوم در تشکیلات سیاسی قرون وسطی نسبت بان دیگر مناسبتر مینمود.

وقتی سلطنت غزنه بمیان آمد ،هردو ،تیو ری وسوسمه وزارت به پیمانه وسیع برسمیت شناخته شد

وقتی غزنه پس از دورهٔ سامانی به‌عنوان پایتخت شناخته‌شد سلطا ن محمو د یک دستگاه رسمی را که‌شائسته یک سلطان مقتدر و مستقل بو د بمیان آورد.

وز یر نخستین محمود،ابوالعباس فضل بن احمدبوداوصاحب تجر بیات وسیع وتحت اثر فائق وسبکتگین هر دوایفای وظیفه کر ده بود .

او درفن حکو مت داری مها رت تام داشت از اینرو محمود بلا در نگ امورسلطنت‌وادارهٔ لشکری ر ا بعهدهٔ ا و گذا شت .

بدین منوال اداره‌امور ملکی ونظامی درحیطهٔ‌صلاحیت‌اوبود .چون محمود خود ش یک‌سلطان‌مقتدر ونیرو مندبود ومعمولا خو دش‌شخصاً سپاه‌خود راتنظیم میکرد، گمان‌نمی‌رود وزیرش در ین امر یعنی درامور لشکری ونظامی ز یاد مو ثر بو ده‌باشد .

برای مدت ده سال اواین عهده راایفا کر د . در پایان کار عزل او بد ین سبب نبود که اوشخصی بی کفایتی بوده‌بلکه‌حسادت‌اشراف واعیان وامتناع او از تسلیم‌دادن غلامان‌به‌سلطان وغالباً اختلاس ازعواید دولت‌سو جبات‌عز ل او را فراهم کرده بود .

اتهام آ خرین یعنی اختلاس اوازعوا ید دولت‌بی اساس مینماید .ا گرچه دراستبداد مامورین مالیاتی تحت‌اداره‌اوشک وتردید ی نیست . عاقبت‌الامر ،هنگا میکه‌سلطان محمود دورازپایتختش در هندوستان مصروف پیکار بود ،مامور ین دولتی‌و ز یرش رابی رحمانه از پای در آورد ند .

وز یر دیگر او ،ابو القاسم احمدبن حسن المیمندی‌هم‌مدرسه وبرادر ر ضاعی‌سلطان‌محمود بود .وشخصی بود بزرگوار دارای ثقافت عالی ووقار،ویک اداره کنندهٔ لایق بشمار میر فت .

علاوه بر تجربیاتی که شخصاًاز ادار ات‌مقتدر دولتی‌اندوخته‌ودرآن‌خود کار کرده‌بود غالباًدر امور اداری از پدرش که در دیوان سبکتگین کار میکر د تربیه‌دیده‌بو د .

او نه‌تنها مورد پسند سلطان واقع شده بود بلکه نجباواعیان نیز اورادوست وگرامی میداشتند.

بدین نحو او کار جدیدش رادر یک محیط مساعد وسازگار شرو ع کر د.برای مدت هژده‌سال از اعتماد و حمایت‌سلطان بر خو ر دار بود.

در طی‌این مدت‌طولانی‌او به‌حیث یک‌شخص‌صادق‌ور استکاروبا کفایت‌وز یرك وهوشیار وصا حب نظم وانضبا ط شهره‌آفاق گشت‌باندازه‌یکه‌نام‌اودرنسل هاي‌بعد بحیث‌یکی‌ازبزرگترین‌وز راي عا لم اسلام‌سرزبانهابود .درنتیجه اعتمادیکه محمودبا هلیت‌و کاردانی و کفایت‌وزیرش داشت توانست

که دور از پایتخت برای مدتها بفتوحات وجهانکشایی خود با کمال اطمینان خاطر ادامه دهد.

ولی اعتماد ازحد زیاد سلطان وداشتن قدرت برای یك مدت طولانی احمد را کمی خود بین و خودپسند و مغرور ببار آورد.

چون اوخودرا مورد پسند واعتماد سلطان بازیافت به اشراف واعیان چندان اعتنایی نکرد و بدلجوئی واستمالت آنها نپرداخت. این وضع حسادت ونفرت نجباواعیان را برانگیخت وبدتر از همه اینکه خواهر سلطان نیز با آنها همنوا وهم آواز شده بود. آنها توطئه یی چیدند که در اثر آن موفق گردیدند دوز یررا بداخاذی واضافه ستانی واستبداد ستهم ساختند. درنتیجه احمد برطرف گردید و بحیث یك زندانی بیکی از حصارهای هندوستان فرستاده شد. (۱)

چنین استنباط میشود که یکی از اوصاف وزیر درآنروزها این بوده که وی باید اهلیت دلجوئی واستمالت نجباواعیان رانیز داشته باشد.

ولی این کار آنقدر ساده هم نبود که یك وزیر بتواند هم بدولت وسلطان صادق باشد ودرعین زمان نجبا وماموربن رانیز از خود راضی نگهدارد ولی این یك امر حتمی بود نه تنها برای یك وزیر حتی برای خود سلطان هم مصونیت شخص خودش وروش واعمال موفقانه امور حکومت باندازهٔ قابل ملاحظه و منوط و مربوط به حسن نیت وهمکاری ماموربن ونجبا بود ویك وزیر با آنکه ممکن بود شخص صادق و راستکار و کارکن ولایق باشد باز هم احساسات وتمائلات نجباواعیان را باید مطمح نظر میداشت. دو بار مخالفت نجبا واعیان محمود راواداشت تا وزیرانش را از خود براند ودرعوض ازنجبا خواست اشخاصی را معرفی کنند که شایسته مقام وزارت باشند. بعد از غور ومداقه زیاد آنها نام چهار شخص را بحضور سلطان تقدیم کردند تا باشد که یکی از آنها را برگزیند. محمود اوصاف وخصائل هر چهارنفر را مورد بررسی قرار داد وچنین فرمود: خدمات واهلیت ابوالقاسم در امور لشکری به اندازه گرانمایه است که سزاوار نیست لشکر را از وجود او محروم ساخت وابوالحسن درسلوك خود زشت وخشن است. درمورد نامزد سوم (احمد) سلطان ابراز داشت که او یك شخص لایق وورزیده است ووجودش درخور زمام که یك ولایت پرجنجال است لزوم قطعی دارد. وراجع به کاندید چهارم، حسنك HaSanak؛ سلطان چنین اظهار نظر نمود، که او یك شخص خاندانی ونجیب است ودرامور سلکت دارای لیاقت وذکای فوق العاده میباشد مگر متاسفانه بر ای کرسی عالی وزارت خیلی جوان است.

---

(۱) درقلعه کالنجر کشمیر محبوس گردید.

نجبا که ازمعرفی شخص لا یقتری از اینها عاجزماندندوخیلی هم زیرکانه دریك کردند که سلطان حسنك رانسبت بهمه کس افضل وارجح میدانند وازترس اینکه مبادا سلطان جمله نامزدان ایشانرا ردنمایدبدین جهات موقف اخیرالذکر راتأییدوتقویه نمودندوسلطان هم وزیر ابمقام وزارت منصوب ومنظور فرمود .

حسنك، عهده وزارت راتابروزاخیرحیات سلطان محمود بدوش داشت و قتی مسعود بجای پدر بسریر جهانبانی نشست اوحسنك رابخیانت متهم کرد. زیرا تصورمیشد که وي ذهنیت پدرش را نسبت بوي منحرف ساخته بود. چون وزیر حیثیت دست راست سلطان راداشت مکلف بود که نظریات خود را در مواردیکه ازاوخواسته میشد بعرض برساندولی دربعضی ازموارد مثلا مسأله جانشینی موقتا و با ریك ونازك میشد زیرا اگراویك شهزاده را تائیدوحمایت میکرد، طبعاً شهزاده دیگر ازو سیر نجیدوراه دشمنی میگرفت .

دربن صورت وزراء معمولا اوصاف وخصائل هر یك ازشهزادگان رابرمیشمردندبدون اینکه نظریهٔ مثبت ویامنفی وقطعی خودرابه له ویاعلیه یکی ازآنها ابراز دارد .

اینکه تابکدام اندازه حسنك درتغییرنظر سلطان بنفع پسردوم سلطان مسئولیت دارد، مشکل است چیزي در ینباره گفت ولی معلوم میشود که این اتهام خیلی مبهم بوده است، و به هیچ صورت نمی توانست مردم راکه حسنك را دوست داشتند متقاعد سازد وهمچنان مسعود قادر نشد که مامورین عالیرتبه رادرمورد اعدام حسنك قانع بسازد .

احمد بن حسن میمندی که تازه ازحبس رهاشده و بارد وم بحیث وزیراعلی انتصاب یافته بود بطور آشکاربامر اعدام حسنك مخالفت ورزید.

چون مسعود نتوانست اتهام سیاسی راعلیه حسنك باثبات برساند ،دست بکار دیگری برد و آن اینکه حسنك را بداشتن عقائد قرمطی باز داشت نمود . تفصیل این اتهام خیلی هار وشن نیست ولی دربادی امر حسنك اصلا نمیتوانست گاهی اقراری باین امر کند زیراسلطان محمود نمیتوانست تحمل کند که وزیرش بعقیدهٔ قرمطیان گرائیده باشد(۱)

---

(۱) این اتهام غالباً مبنی بسر بن بود که حسنك مدت ها پیش خلعتی را از الظهر خلیفهٔ فاطمی پذیرفته بود، لکن این قسمتی از داستان قبلا درحیات سلطان محمود بانجام رسیده بود که اوخلیفهٔ عباسی رابا ین قانع ساخت که همان خلعت را برایش بفرستد تابسوزانند.

مسعود آدم سخت دلی بود ،وقتی‌اودید که‌نمیتواندبراثر چنین اتهام غضب مردم را برعلیه او برانگیزاند، ره‌ا دیگری‌به پیش گرفت . او مسالهٔ انحراف عقیدهٔ حسنک را به‌خلیفه ارجاع نمود واز او خواست تا با مر اعدام‌او فتوی دهد .

مسعود درین راه موفق شد و از خلیفه فتوا ي‌مطلوب‌را دربافت ،فتوا ي‌خلیفه بدات خود سزا وار جرو بحث مزید است.

فتوی وحکم خلیفه درین موردسلاحی بود بدست مسعود که توسط آن توانست امر به تحقیر وسنگباران‌حسنک دهد واو را نابود سازد. ولی‌حسنک‌با ندازه‌گرامي بود که بجز چندتن ازمستان دیوانه وهرزه گردان(باصطلاح بیهقی غوغا) کسی نبود او را سنگبا ران نماید .

ازمسائلی که درمورد اعدام حسنک بمیان آمد چنین استنباط میشود که کشتن یک‌و زیر حتی برای یک سلطان هم کار ساده‌وآسانی‌نبوده است، زیرا در مرحله نخست گناه‌او بایدتثبیت میشد واگر این ممکن نبود سلطان باید مسؤلیت رابدوش یک قدرت والاتر یعنی خلیفه بگذارد. اینکه مسعودچرا احمد بن حسن میمندی را بوزارت گماشت دلایلش ازطرف‌خودسلطان‌بصورت واضح بیان شده است .اوشخصی رامیخواست که لایق ومجرب وفداکار بوده نزد سامورین احترام و وقار داشته باشد و وی‌را از بارگران حکومت سبکدوش‌ساخته بتواند. او بکرات به پیشگاه مردم ابراز داشته‌است که‌خواجه ،خلیفهٔ‌اوست‌واز اواسراوبایست‌حتماً اطاعت شود . در دورهٔ سلاطین متقدم غزنویان وزراءازقدرت‌وصلاحیت‌زیاد برخوردار بودند. درچارچوب دولت‌وزیر ازعالیترین ومحترم‌ترین اشخاص بشمارمیرفت .تقرراو بدین کارخیلی‌رسمی بود و تشریفات‌زیادی‌داشت .باو یک‌انگشتر فیروزه که‌اسم سلطان بر روی‌آن حک‌شده بوداعطا میشد.این غالباً عبارت ازیک خاتم شاهی بود که‌وزیر اوراق سهم دولتی را ایدان مهرمیکرد . زیرا درماسورین عصر غزنویان ازکسی بنام مهردار ذکری بمیان نیامده است و این‌یک سمبول وزارت بوده است .

مسعود درمورد انتصاب وزیر روش پدرش راتعقیب میکرد، بعد ازمرگ‌احمدا ومجلسی از ماسورین عالیرتبه ازقبیل‌قوماندان لشکر ورئیس تشریفات،عارض و دیگران را تشکیل داد. بحضورآنان اوتأثرات عمیق خود را بمناسبت وفات وزیر نامدارش ابراز داشت،بزرگواری ووفا وباکفایتی وسرسپردگی اورا در وظیفه اش ستودوبعداً نام شخصی راکه سزاوار جانشینی اوشده بتواند از آنان خواست .

از چند بن شخص نام برده شد ودرسور دهر کدام آنهاجرو بحث با ند از ۀ کافی صورت گرفت. یکی ازانها بدین علت، مستردشد که نمیتوانست خوش بنو یسد و د یگری بعلت نداشتن فرا ست وهشیا ری او،وشخص سومی بدلیل انکه سلوکش خشن بود. و دیگر ان به سبب انکه خیلی جوان بودند، بعد ازغور ومداقۀ زیاد بالاخره ابونصر احمد بن عبدالصمد که نزد و الی خوارزم بودبرگزیده شد،دعوتنامۀ رسمی بدو فرستادند تا بیاید وو ظیفۀ وزارت را بعهده گیرد.

مسعود نیز عادات داشت که درموردمسائل مهم از وزاری خود استشاره کند ونظر یاتشانرا باحوصلۀ تمام بشنود، قا بل ستا یش است که آنها نیز ازمردان دلیر و باملاحظه بو د ند نه ا ز متملقین وچاپلو سان.

بعضاً واقع میشد که درمسائل مهم آنها بطور قطعی با سلطان همنو او همنظر نبو د ند و بصورت علنی با تجویزات اومخالفت‌میو رزیدند . بعضاًسلطان به‌آنها غلبه‌میکر دو ر اه خو د را بیش میگرفت ولی عاقبتش بر ای‌سلطان‌غم‌انگیزمیشود.

لیکن هیچ وز یری سراغ نمیشود که‌بگناه اینکه بانظر یات سلطان مخالفت کرده ا ست از مقام وزارت عزل‌ویااز احترام اونزد سلطان کاسته‌شده باشد و یاسلطان درصدد انتقام جو یی بااو بر آ مد ه‌با شد .

وز یر مسعود صلا حیت وقدرت‌زیادی در امور مالی وما لیاتی حکومت مر کزی وهمچنان کنترول امور اداری رادر ولایات در دست داشت،از کار های محاسبین و کاتبان و باز رسا ن حسابداری وخزانه دار ان باز رسی میکرد ولباس خانه هاوغلا ما ن و اصطبل های پیلان واسنان را ودر حقیقت هرآنچه مر بوط بشان وشوکت سلطنت بشما رمیرفت بالابین بود .

او در دفتر کار خود می نشست وبعرائض‌مردم گوش فرا میداد،ملاقات باخواجه ا حمد خیلی سهل وساده بود وهر کس میتوانست بآسانی او را ببیند بدو ن انکه‌در با نی و یا حا جبی مانع این کا ر بشو د .

در تقرر ماموربن عالیرتبه معمولا نظریه اوخو سته میشد وسلطان نظر اورا قا بل ملا حظه واعتنا میدا نست .

مقام وزارت در دوره سلاطین دوره‌اول غزنویان ازچندین رهگذر بر تری‌وبهتری دا شت . مهمتر ازهمه عبارت بود ازانتخاباتی که‌در بین هیات‌منصفه‌متشکل‌از ماموربن‌صورت‌میگرفت که سلطان

ازبین نامزدان یکی را برمی گزیدواینکه چرانامزدان دیگربرگزیده نشدند اسباب و علل آن نیزمختصراً گوشزد میشد وزمینه های که طبق آن کسی بحیث وزیر تعین میشد نیز توضیح میگردید.

در آن شرائطکه مردم هنوز خبری از اهمیت چنین امور نیافته بودند چنین طریق برگزیدن ازبهترین طریق بود بهمه حال این خیلی بهتر ازآن بود که سلطان خودش به تنهایی شخصی را بدین کارسیگماشت. طریقیکه محمود و اخلافش برای انتخاب یك وزیر برگزیده بودند بعد ها تعقیب نشده وبفراموشی سپرده شد. این نکته خیلی مهم است که بیادسیاوریم که هیچ زمامداران مسلمانی ازهندوستان شمالی حتی زمامداران مغلی دهلی قدم معقولتری در ین زمینه برنداشته اند.

چیزدیگریکه خیلی قابل توجه بود، این بود که وزراء اهمیت زیادی به مقام وزارت بخشیده بودند. خواجه احمد وزارت مسعود راتاوقتی نپذیرفت که مسعود صلاحیت های اورا صریحاً تعریف وتوضیح نکرده بود. درین زمینه سلطان بدواً تغافل کرد وطفره رفت ولی خواجه آنقدراصرارورزید که اوبالاخره بدین کارش تن در داد.

مشاجرهٔ ومباحثه درین مسأله تنها شفاهی نبود بلکه گپ بتحریرهم کشید. و قسمتهای ازین مکاتبه رامولف آثار الوزراء حفظ وثبت کردهٔ است.

اگر این طریق بعدها توسط دیگران تعقیب میشد، موسسه وزارت یقیناً نضج میگرفت ونیرومیافت. خواجه احمد نیزدر حفظ آبرو وحیثیت مقام وزارت حتی بعضاً حسادت میورزید.

وقتی ابوبکر حصیری یکی ازحاجبان معتبر سلطان بیکی ازخادمان منسوب بوزیر استخفاف نمود خادم سخنان حاجب را بوزیر باز گفت. و زیر باندازه آزرده خاطر وملول گشت که درخانه نشست واستعفای خودرا بخدمت سلطان فرستاد.

حاضرنبودن وزیر بدفترش تشویشات و حساسیتهای زیادی را خلق کرد. سلطان استعفای او را نپذیرفت. وشخص متعرض را نزد او فرستاد تا خودش طوریکه میخواهد بجزای عملش برساند.

ابوبکر تحقیر ومجبور کرده شد که بپرداخت جریمهٔ سنگین تن در دهد که بعد آوردعفوو بخشایش قرار گرفت.

چنین مینماید که وزرای سلاطین متقدم غزنویان نه اشخاص ثروتمندی بودندونه لشکری ازخود داشتند خواجه احمدیقیناً وقتی زندگی را ازسرگرفت که مسعودوی را باردیگر بوزارت منصوب کرد.

برای اینکه حیثیت وآبروی خواجه راحفظ کرده باشد، سلطان مبلغ ده هزار دینار وده نفرغلام وپنج رأس اسپ بطور تحفه بوی داد.

غزنویان متقدم چیزیکه ازوزیران توقع داشتند ،اهلیت ولیاقت اداری آنها بود ونه شایستگی آنها در فرماندهی لشکر.

بعدها اهلیت ملکی وزراء تدریجاً جای خود را به اهلیت نظامی داد که موجب پیدایش مشکلات جدی برای دولت گردید.

باوجود تمام قدرت وحیثیت وصلاحیتیکه وزیرداشت ولی باز هم موقفش خیلی خطیرونازک بود. ابو العباس تحت شکنجه جان داد .خواجه احمد سال چندی را در زندان سپری کرد . حسنک سنگسار شد وابونصربن احمد بن عبد الصمد بهحبس انداخته شدودرآنجاجان سپرد.

خلف ابونصر ،ابوطاهر بعد ازدوسه سال از وزارت رانده شد. بعد از او عبدالرزاق احمد میمندی مشهور بمقام وزارت رسید.

درعصر غزنویان پیشین وزراء پست خود را برای هفت وده وحتی هژده سال هم در دست داشتند ولی بعدها این دوره های طولانی کمتر وکوتاه ترشده است.

حسنک خواه درموردجانشینی واقعاً مداخله کرده باشد ویا خیر ولی عبدالرزاق یقیناًسرتکب آنشده بود .وقتی او به سیستان فرستاده شد،در بازگشت شهزاده را ازمحبس بیرون آورد ولشکر را برای فداکاری باو سوگند داد واو را برتخت نشانید.

از ین لحظه به بعدمشخصات وزارت تغیریافت .وزیر یک موجود مورد حسادت وشک وتردید شده بود.وقتی او مثلا درمسالهٔ جانشینی نسبتاً نقش فعالی میگرفت ،موقف او خیلی حساس ونگران کننده میشد .عظمت طلبی ها وخود خواهی ها یک عامل مهمی بود در تغیر طرز تلقی وزیر. لکن این رانبایدفراموش کرد که سرنوشت غم انگیز وزیران پیشین ایشان را واداشت تادر بین افنا واحیای خود یکی را انتخاب کنند.

درموردوزرای متأخرعصرغزنویان معلومات ما اندک است،چنین برسیاید که گویا کدام

وزیر برازنده‌وناموری بمیان نیامده است که نام خود را ثبت صفحات تاریخ میکرد. بین حسادت نجبا واعیان و مامورین از یطرف وشک وتردید سلطان از طرف دیگر وزیر حیثیت و صلاحیت خود راتدریجاً ازدست داد. لکن پست وزارت بعد ازغزنویان نیز ادامه یافت وبطورمعمول از بالاترین‌مقامات دردستگاه دولت‌محسوب‌میشد. معزالدین غوری‌وزرایی داشت که‌اقلا نام سه تن از آنها بر سرزبانها بود ولی‌دربارهٔ طرز تقرر آنها ویااندازهٔ قدرتیکه بایشان داده شده بودویا اینکه چقدر مورد اعتماد سلطان بودند چیزی بصورت یقینی معلوم مانیست لکن‌از تاریخ بعدی‌مقام وزارت‌بر میاید که وزیر معمولا قدرت کشوری‌وقسماًقدرت‌لشکری‌را بعهده داشته است.

مرحوم استاد عبدالحق بیتاب

دل

گزیده گرچه کنج انزوا دل — نگردید از کشاکش‌ها رهادل
بصد دشت ودرم آواره دارد — نبودی کاشکی دربر مرادل
چرا بیگانه ازراحت نباشم — که‌پهلویم بود درد آشنادل
بچشم کم مبینیدش عزیزان — که‌باشد گنج اسرار خدادل
بعین آنکه نامش قلب ماندند — بود همچون گهر موج‌صفادل
بدربار الهی باریابد — اگرباری کند ترک هوادل
جهان را درگذر مانند آن گفت — تماشا کرد هرگه سینمادل
بدنبال بتان تاکی دویدن — پرستش کن خدای خود بیادل
زحکمش تاب سر پیچیدنم نیست — که باشدبرسرم فرمان روادل
ببین همت که خون‌خویشتن را — کند بهر دگراعضا غذادل
برای گوهر مقصود دایم — به بحر جستجو دارد شنادل
نفس‌درجستجو خون کردوکم‌یافت — رفیق صادق بی مدعادل
زبس دیده زیان هرگز نگیرد — تقلب پیشگان راآشنادل
شود آیینه حسن حقیقت — اگرازرنگ میگیرد صفادل
نباشد شایق قالین چو بیتاب — که تن داده بنقش بوریادل

(اقتباس از یك نسخهٔ خطی بقلم آن مرحوم)

ناله

(عین الدین نصر)

ناله از پیروان بیدل و شخص عالم، شاعر، بیدل شناس وستصوف بود. اکنون این شخص محترم را، بدین رنگ می‌شناسانم :

۱ـ نام، نام خانواده وزیست گاه ناله:

نامش. سیدخیرالدین، پدرش سیدپادشاه وپدر کلانش سیدبقا وناله تخلص‌شعری وی‌میباشد. خانواده‌اش ازجملهٔ سادات بودند وهمه اهل فضل ودانش به‌شمار میرفتند.

ناله بسال ۱۲۶۷ ه.ش در دهکدهٔ زنگی بابای ختلان چشم به جهان کشود و در سال ۱۳۲۸ ه.ش در دهکدهٔ جلگهٔ ینگی قلعه چشم‌از جهان پوشیدودر همانجا به‌خاك سپرده شد.

۲ـ دوران تحصیل شاعر:

ناله در دبستان ومدرسهٔ سخصوصی درس نخوانده است. او دانش وعرفان سروج زسان خود را، از دامان خانواده، در پرتو مطالعهٔ شخصی وبه اثراندیشه در پیرامون اسرار کاینات‌وطبیعت بدست آورده و فلسفه، خدا شناسی و رموز درك اسرار آفرینش را از کتاب پر اسرار طبیعت فرا گرفته است. بنا بر این استادان ناله را، میتوان بدین قسم شناساند: (۱) سید پادشاه (پدر) (۲)سیدتاج‌الدین (برادر)، (۳) طبیعت.

ناله به اساس فطرت ذاتی خود، درشمار علمای‌متبحردینی‌منطقه‌های چاه آب‌وینگی‌قلعه درآمد وبنام دملای جلگه شهرت یافت. بیشك او، این همه فضل و کمال را، از محیط خانواده وبروی مطالعه در اسرار کاینات کمایی کرده‌بود.

۳ـ در میدان بکار برد دانش وعرفان:

ناله در وهله نخست مدرس مدرسهٔ خاسارچاه آب بود، سپس،نظر به سفارش مولوی عبدالودود (الهی) وخواهش اهالی دهکدهٔ جلگه بمدرسهٔ آنجا بحیث مدرس رفت و تا آخر عمر درآنجا باقی ماند. وی در دوران تدریسش در هردو مدرسه، شاگردان‌باکمال و فاضلی به‌جامعهٔ خود، تقدیم نموده است.

ناله آدم فهمیده یی بود، از ظاهر فریبی به فرسنگها ر اه‌بدور می‌گریخت. در امور مر بوط به دانش ودر صحنهٔ مذاکره ومباحثهٔ علمی‌بی‌ر یا و فروتن بو ده است. د ر این باره قصه یی را به تائید گفتارمی نـویسم:

در یکی از مجلس های عرفانی ودینی، بر مسأ له یی از دانش‌نحو، سخن در میگیرد. برخی از اهل مجلس طرفدار یك نظر می‌شو ند وعده یی هوا خواه نظر دیگری میگردند بحث اد امه پیدا می کند وهیچکسی موضوع را حل کرده نمی‌تواند. ناله‌در ا ین بحث داخل نمی‌شودبلکه خاموشی بر می‌گزیند. اینگاه (الهی) بسوی‌ناله روی نموده میگوید: در ین گفتگو شماتضاوت بکنید که کدام طرف حق بجا نب است.

ناله در برابر این پرسش پاسخ عالمانه یی می‌دهد،میگوید: طرفین دعوی باید مسأ له را، از رو ی‌مطالعهٔ آثار مولانا عبدالغفور لاری‌دریابند ،آنجا بصورت آ شکار به‌این‌مساله پاسخ د ا د ه شده است. این جواب‌برای‌آن داده شده‌است که به غلط رفته‌گان‌خجا لت‌نکشندور است‌رفته گان بداسن غرو ر نیفتند . در انجام مجلس مولا ناالهی ازاین‌لطف‌تضاوت ناله تحسین می‌نماید (۱)

ناله در تصوف جهان دیگری‌داشت . زندگانی ساده ،بدون سروصدا، دور ازهمه ر یا وخالی ازجدال پیری‌ومریدی‌جهان زهد وی‌را ،نمایش میداد . درعشق آفر ینندهٔجهان می‌سوخت‌و غیر از آن بـه‌همه چیز پشت پا میزد . جهان زهـدو ی سیمای همـت ، خـاکساری‌ومـیوهٔ عجز درخود ارمغان داشت. در جهان تصوف:خوف،رجا وحیرت رفیق همیشگی‌وی‌بو د .

مقام بزرگ ناله ازروی‌ابیاتی معلوم میشود که وی‌به پیر اسپخواه رو ان کرده است . د اصلا زکر یا مشهو ربه پیراسپخواه ناله را ،به‌حلقهٔ ارشاد خود دعوت میکند. ناله‌میرود. درپاسخ از نرفتن خود ،به وسیلهٔ این ابیات عذرمی خواهد . (۲)

چسان‌این نامه سطر داغ چند ین ساله بر دارد — که‌انگشتم چوتار ساز لرزد خامه بردا ر د
ا گـر ا ز آ تش شوق تمنا نـکـشته پـر د ا ز م — مگر قـا صد بمنقار سمند ر نـامـه بر د ارد

یا:

مباد از این سحاب آن غنچه رنج ژاله برداد

۴-اشعار وافکار شاعر:

چون تمام اشعار ناله بدسترسم نیست ،شایدنتوانم به‌تحلیل ونمایش افکار شاعر انه‌وی‌بپروز آ یم

---

(۱) ازروی‌یادداشت های‌سیدجانان سبین نواسهٔ‌ناله. (۲) از یا دد اشت‌های‌سید سبین.

تنهاازروی‌چند پارچه شعر ناله که‌سیدجانان مبین بمن لطف نموده‌است ،می خواهم اشعاروافکار شاعر را،بقسم سایه روشنی‌ترسیم نمایم. در اینجا کوشش‌خواهد شدتاحدی سخن به‌واقع گفته شود و داوری چهرهٔر استین خود را، نمایان سازد.

ناله پیرو مکتب ادبی بیدل است. در این پیروی، تاجا یی تو انسته نقش قدم رهبر خود را، پیروزمندانه‌بپیماید.سخنش زیباو پخته است.ارزش آن رادارد تادر قطاراشعارخوب قرار گیرد.

عبارتها، کلمه های آهنگ دار و خوش‌صدا، بر زینت اشعارش افزوده وآن را، دلپذیر ساخته است. تلفیق کلمه ها، بکار بردن مفاهیم زیبا، در قالب(کلمه) های‌زیبا، ازخصوصیت های دیگر اشعار ناله است. تشبیه‌ها واستعاره ها گاه عریان و گاهی به شکل سمبول و رمز در آورده شده است که اشعارش را برجسته‌گی خاص می‌بخشد. کنایه‌ها وصنایع بدیعی کم کم در اشعارناله آمده است واین هم‌لطف خاصی به اشعار وی می‌بخشد. تناسب و هم آهنگی معنی وشکل در اشعار وی بصورت نغز آور ده شده است که این لطف سخن و خیال آفرینی شاعر را نشان میدهد. کوتاه سخن شعر ناله در خور تحسین است وارزش ادبی دارد.

اگر سیر بها رجلوهٔ دیدار میخواهی
سراپا چون حباب آیینه شوعرض تماشا را

●●●●●●●●●

همچوشبنم‌خجلت تردامنی هایم گداخت
سجده بردنها بپایان خویش کارم کرده اند

●●●●●●●●●●

گرسواد گر دامکان این چنین دارد بهار
رنگ میبالد دریغ و بو دهدابظهار حیف

●●●●●●●●●●

مدتی‌شد چون تغافل دورم ازسازنگاه
میروم ازخو یشتن‌ازفکر این‌معنی‌چورآه

●●●●●●●●●●

قطرهٔ خونیکه تهمت پرورنام دل است.
ازجفایش‌آب‌شد آهنگ سؤگمان کردو رفت

●●●●●●●●●●

به‌خود عمر یست لاف‌دوستی دارم‌نمیدانم
چرا پیش خدنگ ناز خو بان‌دشمن آثارم

آنگاهیکه آدم بمطالعهٔ اشعار ناله‌می پردازد ،درمی‌یابد که در اشعار وی سوز وگدازی نهفته است. این سوزو گداز بذات خود، نشاندهندهٔ اندیشه‌ودیدآفاقی شاعر می باشدشکوه از دنیا ، بی اعتباری زندگانی، بی‌پروایی یاران ،ازدست رفتن فرصت، ضایع شدن استعدادهای واقعی درزیچه کارنگر فتن از آن ،خود خواهی، نابسامانی وبی‌تمیزی بعض مردم ،سراسر درآیینه اشعار چهره افروزی دارد . این ها ، همه‌اندیشه ها یی‌است که اشعار ناله‌راموثر وخواندنی‌می‌نماید .

بااین هم‌نور کم سو ئی‌ازامید درسیمای اشعار ناله پرتوافگن است . هر کس به‌اساس‌دا نش و بقدر همت‌خو یش، در ز ندگانی انسانی‌بهره‌می‌برد، درمقابل بی همت‌نمیتواند، بدامن سعادت بر سد سر انجام ، هر رنج، گنج است‌وعاقبت هرتنزل ترقی‌است‌بدین‌روی‌انسان‌را،ازچسپیدن‌بد امن یأس باز میدار د .

درنظرشاعر همت جبلی و استعداد فطری و محیط‌مؤثرود ربرگیرنده‌است، انسان‌خواه‌و نا خواه تحت‌تأثیر محیط‌درمی‌آیدونمیتواند اززیر بارآن بدو ر رود .

افکار عرفانی، خداشناسی به‌نحویشاسته‌یی‌دراشعار شاعر جاگرفته‌است که‌آدم‌را بدرك معمای آفر ینش‌آماده‌میسازد، دید خاص‌وی دربارهٔ‌جهان‌وشخصیت‌اودرپس‌منظرحیرت‌شاعرانه‌دلرباوفتان‌است وسواس اهر من بد کنش‌وخطای‌آدم‌درسینو،ساز شکست‌انسان، درنظرشاعرآمده است . همین ساز شکست‌بود که‌انسان ازاصل‌خویش دورماند .به‌روی‌این، هنوز خجلت‌تر دامنی، دامن گیر شاعر است.ازبیان این پدیده‌ها، چهره‌فلسفه وحدت الوجود را،باکمی‌تناقض‌گرا یی‌در اشعارنالهٔ میتوان در یافت.

اما افکار شاعرانه‌وی،دردبستان‌اشعارعشقی‌وغنایی، همان‌فرزنددرس‌خوان‌د بستان گذشته گان است، نمی توان د رآن، جهان نووتازه‌یی‌رادریافت.باوجوداین،به‌باورمن این‌قسم‌اشعارشاعر نیزنغز وداپسند است .

جنس‌فرصت‌نقدبازارشر روهم است و هم دیده واکردن همان شمع‌مزار م کر ده اند

جز زمین گیری‌چه‌امکان‌است‌مشت‌خاك را مایهٔ اشکیم‌وازما‌جزچکید نها مخوا ه

تندخویی شیشه‌ام در بزم میخواران شکست　　تا قیامت ناله ما می کند تکرار حیف

ناله کمتر کن صدای ناخوش ساز شکست　　در ادب آباد ناز او نوا نامحرم است

بسکه دارد بسمل ما در تپیدنها نشاط　　نغمه میبالد ز سوز سینه در فریاد ما

محرم نظاره چشم داغ محرومم نشد　　لاله صحرای ناکامی بهارم کرده اند

رسیدنهای مطلب نیست موقوف فلک رفتن　　بحمدالله چو اشک از پا فتادن است اجزا را

از دشمن بدخواه چه نالیم که یاران　　بر ما قدمی رنجه نکردند دوباره (۱)

نمیدانم کدامین جوهرم در وادی امکان　　به رنگ صبح پیش ماه خود رنگ عدم دارم

عبرت نقش قدم میبالد از اجزای من　　از خرابی ها بنای اعتبارم کرده اند

تیره بختی در تنزلها ترقی پرور است　　یک قدم راهست اینجا منزل صد ساله‌ام

هر کسی را مایه برانداز همت داده اند
سایه از خورشید تابان می برد روز سیاه

در کدورتگاه هستی صافی دل مشکل است
تا نفس باقیست این آیینه میگردد سیاه

رایگان از دست دادم دامن دلدار حیف
رفت چون بوی گل ایام وصال یار حیف

مزن ای بیوفا سنگم مده بیهوده آزارم
اگر خارم، مکن در چشم اغیاران چنین خوارم

اکنون در انجام این نوشته یک غزل کامل ناله درج میگردد:

جنون ارشاد

چه صیدم؟ کیست صیادم؟ نمیدانم نمیدانم
بدامش از چه افتادم؟ نمیدانم نمیدانم

(۱) درین جا بجای مفاعیل (مقصور)، فعولن (محذوف) آمده است.

سرا پا انتخاب نسخهٔ دردا ست اجزا یم
زدست کیست بیدادم ؟نمیدانم نمیدانم

مکش درد سر ای واعظ به تکلیف خرد ازمن
جنون کرده است ار شادم نمیدانم نمیدانم

کیم من از کجایم یا چه میخواهم چه مینالم
غبار رفته بربادم نمیدانم نمیدانم

بجای خون محبت میچکد از زخم ناسورم
زبند کینه آزادم نمیدانم نمیدانم

چه آتش در سپندم ریخت طرز جلوه اش یارب
بگردون رفت فریادم نمیدانم نمیدانم

بجز وضع شکست و پیچ وتاب از من چه می پرسی
چو موج ای (ناله) بنیادم نمیدانم نمیدانم

بزم شاعر

شیرین بود وطن
فرهاد اوست جمله جوانان پاکدل
ای شاعران بزم نوین جهان ما
دیگر بیاد چشم سیاه پر نیر خان
دیگر بیاد زلف کمند و قد نگار
دیگر بیاد ساقی و میخانه و شراب
شعر دگر مگو و شب خود سحر مکن

✡ ✡ ✡

ای شاعران خوب
ای پاکزادگان
امروز شعر، رهبر اندیشه ها بود
«در بزم باشکوه دلیران روزگار»
«باهم یکی شوید»
«باهم یکی شوید»

(سید نورفرخ)

مترجم: پوهنوال محمد نسیم
نگهت سعیدی

ناظم هراتی

ناظم مشرق ضمیرم، نیست گرباور ترا
میشود معلوم! ز نظم جهان آرای من
شربت ابریشم معنی مرکب کرده است
بهر دلهای ضعیفان کلک عنبرسای من

ناظم علی (۱) بن شاهرضا یکی ازشاعران نمایان عصرخود میباشد که شهرت او ماوراء النهر و خراسان و هندوستان را فرا گرفته است .

زمان زنده گی ناظم هراتی سدهٔ هفدهم (سالهای ۱۶۰۱-۱۶۷۱) (تقریباً برابر ۱۰۱۱-۱۰۸۱ هـ) رافرا میگیرد که درحیات سیاسی فارس وخراسان یکی ازدوره های ناآرام وپراز کشمکش های تاج وتخت طلبی آنوقت حساب میشود . دراین دوره خصوصاً هرات به میدان تاخت وتاز و خونریزیهای بین شیبانیها واشترخانی ها و صفویان مبدل گردیده بود .

شاه عباس بعد ازتصرف خراسان، حسین خان شاملو را که یکی از قوورچی باشی های وی بود و دایم درلشکر کشیهای خراسان اشتراک میکرد، به این دیار گماشت (۱۵۹۸-۱۶۱۸) ازهمین وقت دربخشی از خراسان دوره حکمرانی سلسله شاملوها آغاز میشود که قریب صد سال دوام میکند .

دولت صفوی دردوره شاه عباس اول نسبت به پیشتر تادرجه یی مستحکم شده ومرکزیت یافته بود. شاه عباس برای مستحکم کردن دولت خود اصلاحاتی را روی دست گرفت. دربن دوره شهر های مرکزی ایران ترقی کرد وقوه های تولیدی و کشت و رزی مملکت تااندازه یی انکشاف یافت واین امرسبب پیشرفت تجارت نیز شد .

ولی این تقویه وترقی اقتصادی دیر دوام نکرد وبابرسر اقتدار آمدن شاه صفی (۱۶۲۹-۱۶۴۲) احوال تغییر یافت .

---

(۱) مقدمه «اشعار منتخب ناظم هراتی» ابو بکر ظهورالدینف، شهرد وشنبه، تاجکستان شوروی، نشریات عرفان، ۱۹۶۷ .

مجموعه اشعار منتخب ناظم، سر سخن به قلم مدون، غزلها، قصیده ها، رباعیها، مثنوی یوسف زلیخا، رادربر دارد .

این مقدمه از زبان والفبای تاجیکی به زبان الفبای دری گزارش یافته است. نگهت سعیدی

وضع سیاسی این دوره نه تنها توسعه مناسبات تجارتی وتقویه آن را ممکن نساخت بلکه نیروی اقتصادی و کشت ورزی ایران راتاحدی ضعیف گردانید. شاه صفی شخص جاهل وظالمی بود. اشخاص بااستعداد وارباب دولت راکه در زمان شاه عباس جمع آمده بودند پراگنده ساخت وعده یی از آنها رابه قتل رساند ودر اطراف خود بیشتر خوشامدگویان ومتعصب پرستان را گرد آورد. بعد ازوفات شاه صفی، در زمان حکمرانی شاه عباس ثانی (۱۶۴۲-۱۶۶۶) بازهم وضع ایران وخراسان آنقدر خوب نبوده است.

درین وقت در بخشی ازخراسان عباسقلی خان حکومت میراند که باعمال خود مردم این سرزمین را به تنگ آورده بود. بیگلر بیگیها وحکام صفوی مانند والیهای شیبانیان مردم این سرزمین راتاراج میکردند وقسمت زیادعایدات محلی راازخود مینمودند. مردم محلی از دو طرف: از جانب حاکمان محلی و مرکزی استثمار میشدند. ظلم وستم و چشم گرسنه گی بیگلربیگیها و کارداران، حدواندازه نداشت.

سیاح فرانسوی رافایل دیومان که درایران تقریباً پنجاه سال (۱۶۴۷-۱۶۹۶) حیات به سر برده است خبرمیدهد که مردم درباره حکام ولایتهای ایران اینگونه نمی پرسند «فلان ولایت، راکی اداره میکند» بلکه چنین می پرسند «فلان ولایت را کی میخورد؟»(۱) یک خصوصیت دورهٔ حکمرانی عباسقلی خان درخراسان، آن بوده است که درزمان اورشوت ستانی اوج گرفته بود. اکثر اشخاص بی لیاقت و جاه پرست از راه رشوت، صاحب منصبهای دولتی میشدند. ناظم این حالت را در مثنوی «یوسف وزلیخا» احتیاط کارانه به قلم آورده است:

سفیهی قرض کرد و داد رشوت
که گیرد از شهنشا می وزارت
بسی شد حلقهٔ در های بسته
بسی ایستاده پیش همت نشسته
چو دادند ش، گرفت آیین دیگر
به دوزش صف رعیت زد چو لشکر

(۱) م. س. ایوانف، «نگاهی به تاریخ ایران»، نشریات دولتی، ۱۹۶۲، سطر ۷۴

دو رو زی حکم جاعش بود معمو ل
به رو ز سو مش کـر د ند معز و ل
د ر ید آیام ، منشو ر ثبا تش
قلم ا نگشت و بینی شد د و ا تش
نماندش بر د ر ا ز خدمت پنا هان
کسی جزنا ملا یم قرض خو اهان(۱)

ناظم که شاهد آن همه واقعه ها بود در یك تصیدهٔ اش فسق وفجور ووضع نا مسا عد مملکت را آشکارا انتقاد کر ده است :

اهل د نیا که ز انصا ف ند ا ر ند خبر
همه مستند ز جا م حسد یکد یگر
همه در حرف سیه کار ی هم خامه ز با ن
همه در بند گر فتا ر ی هم چو ن د فتر
همه در سعر کهٔ سوخته گا ن شعله سوا ر
همه در خا نهٔ ویرا ن شده گا ن سیل ا ثر...
همه در ظاهر چون خصم زبون دوست نما
همه در با طن چو کوه به کین بسته کمر
همه بدخواه مرو ت ، همه بك رنگ نفاق
همه از خیر مبرا ، همه منسو ب به شر...
صا حب سلسله شهرت و آ و ا ز ه بود
هر که چون حلقه زنجیر بود خانه دو در
کشتیش را خطر از قر ب بز ر گان نبو د
هر که اند ا خت د ر بحر خو شا مد لنگر

(۱) ناظم هراتی ، کلیات نسخه های خطی شرقی ، اکادیمی علوم از بکستان شوروی، ورق ۳۲۶ ب.

این به‌خو نریزی آن گشته چو شمشیر علم

آن به بدگو یی‌این کر ده‌زبان‌راخنجر...

دوره حکمرانی شاه‌سلیمان(۱۶۶۶-۱۶۹۴)،دورهٔ یی‌است که‌اقتدار دولت‌صفوی‌تما ماً ضعیف شده،وازجهت اقتصادی‌و سیاسی روبه انقراض‌آورده‌بود. دراین‌دوره‌نابه‌سامانی‌و ظلم وتعدی‌با زهم رواج گرفت. کروسینسکی مورخ،در «تاریخ انقلابی ایران»راجع به این شاه و زمان اوچنین‌مینو یسد :« اهمیت‌عهد او فقط در سیاستهای‌بیرحمانه ووحشیگر یها یی است که بیان یکی از هزار آنها برشخص گران می‌آید.» (۱)

این‌بود که‌دردورهٔ‌حکمرانی‌خاندان‌صفو یان‌واستبدادآنهایکسلسله‌شورشهای‌مر دم‌وعصیانهای استقلال طلبانه به وجو د آمد.

ناظم که‌در چنین وضع سیاسی‌ایران ، درخراسان عمر بسر برده است ،شاهدز ندهٔ این‌و اقعه هاسیباشد.این‌واقعه ها برجر یان‌ز ندگی ،محصول‌ادبی وجهان‌بینی‌ناظم‌بی‌تا ثیر نمانده است .

مؤ لفان اکثرمنابع ، نا ظم راهر اتي میشمار ند.مطا بق معلو مات و لی قلی خان مؤ لف « قصص الخاقانی » که‌درسال ۱۰۷۶ هجری (۱۶۶۵ - ۱۶۶۶) از ۶۰ گذشتن سن ناظم‌ر ا ثبت کرده میتوان‌تخمین کرد که‌شاعردر ابتدای‌قرن‌هفدهم (بسین‌سالهای۱۶۰۱ -۱۶۰۵ بدنیا آمده است .

ناظم در یکي از قصیده های‌حسب حالی‌خو یش در ستایش امام‌جعفر «رض»،به‌نام،نام‌پدر و لقب‌خو د چنین اشاره میکند :

در آغاز فطرت‌به‌فرمان مبدع

علی‌بود نامم‌رضابود یار م...

شده‌خا کم ازآب‌وآتش مخمر

عرات است‌مادر ، پدر سبزوارم

---

(۱) دیده شود : ادوارد براون،تاریخ ادبیات‌ایران‌جلدسم (تر جمهٔ رشیدیاسمی) ص۱۰۹

چوکشتم ملقب به ناظم ، یقین شد

که دادند در سلک نظم اختیارم (۱)

اشاره های این پارچه نشان میدهد که نام شاعر علی و لقبش ناظم (وتخلص شاعریش از همینجا) بوده و پدرش رضا نامداشته است . پدرشاعر سبزواری وما دراز هرات بوده است .

در بارهٔ دورهٔ کودکی وجوانی شاعر معلومات کاملی در دست نداریم .ملیحا تذکر میدهد که ناظم در ابتدای حال به کسب آهنگری مشغولیت داشته است. بعض اشاره های شاعر گواهی میدهد که ناظم از این کسب باخبر بوده است .

از احتمال دور نیست که شاعر چندگاه ازمحصول آهنگری زندگی کرده باشد .

بیتهای زیرین شاعر این فکر را قوت میدهد :

ناظم ازدخل توکل کرده ام پیوسته خرج

دست همت هرگزم در کیسهٔ دیگر نبود

راحت بی رنج ،ناظم ، خوش نمی آید مرا

از معنبر زلف غم زیباست رخسار نشاط

از جملهٔ مؤلفان منابع تنها ملیحای سمرقندی همدرس بودن ناظم راباتایب هراتی و نشوونما یافتن او رادر هرات ذکر کرده است،بنابر این از احتمال دور نیست که وی تحصیل علم را در همانجا به آخر رسانیده باشد .

معلومات منابع واشاره های خودشاعر نشان میدهد که اواز علمهای اساسی زمانش خوب بهره مند گردیده بوده است .

ناظم آلات موسیقی از قبیل تار ورباب را سی نواخته وچون مطرب «مضراب دست» شهرت یافته بوده است . خود او در چند جای آثارش به این مطلب اشاره میکند ، چنانچه :

در آ به مجلس ما وشگفته شو، ناظم ،

گهی به شعر خوشی ،گه به نغمهٔ سازی

---

(۱) کلیات ، ورق ۱۷ ب .

ازشراب نغمه مستم ، یللـلا

مطرب‌مضراب‌دستم، یللـلا...

کار ها را کرد قول بی عمل

ناظم،این نقشی که بستم، یللـلا

میتوان گفت که«فعالیت ادبی ناظم درمحیط هنرمندان شهر هرات شروع شده،وترقی کرده است. »(۱) بعض اشاره های ناظم نشان میدهد که او باحسن خان حکمران آنوقته بخشی از خراسان (۱۶۱۸-۱۶۴۰) مناسبات خوبی داشته است .

حسن خان باطبع بلند ناظم شناسا شده و از وی قدردانی کرده وکمکهای مادی‌نیز به او نموده است که این امر تا اندازه بی‌سبب رها یی یافتن شاعر از دشواریهای زندگی گردیده والبته برتوسعه فعالیت شعری اونیز بی تأثیر نمانده است .به رشتهٔ نظم کشیدن داستان«یوسف وزلیخا» از طرف حسن خان نیز توصیه شده بوده‌است.

معلوم نیست که‌ارتباط ناظم باحسن‌خان‌چه‌وقت‌آغاز شده‌است .فقط همین طرف مساله روشن است که‌زندگی اودر ین وقتها از جهت‌سادی ومعیشي،نسبتا آسوده‌تر گذشته‌بوده،است.ناظم‌پس از وفات حسن خان(۱۶۴۰) درخدمت‌عباسقلی خان بوده است که‌شاعردر ین باره د رمقدمه مثنوی «یوسف‌و زلیخا»اشاره می کند.

از اشعارناظم بعضی پارچه ها بی‌به‌نظر میرسد که‌شاعردر آنهاازبیقدری‌وخوارشدن‌خود مینالد واز هجوم حسودان شکایت می کند ودرآخرمیگوید که این همه ازبی مهری وبی اهمیتی پدر خالك هرات یعنی (خان) است :

چه عجب ، قدر ندانند گرا بنای زمانم

ذهن اطفال چه لذت برد از شعرا کابر؟!

درو طن رستم اقبال سخن زور ندارد

دارم این بیت زشهنامه آثر به خاطر...

وطن ازمن شده گنجینه انفاس مسیحا

من درآن لیک‌چو درباد یه غارت زده تاجر

(۱) عبدالغنی میرزایف،سیدانسفی ومقام اودر تاریخ ادبیات‌تاجیک،دوشنبه ، ۱۹۵۴،سطر ۱۸۰

پدر خاك خراسان به کسی مهر ندارد
رشکم اخوان هری را زچه دارد متغیر؟

شکایت ناظم از بی فضیلتی وهنر نشناسی که درین پارچه می بینیم ، نیز بی سبب نبود. در اطراف عباسقلی خان گروهی ازاشخاص پست فطرت ،خوشامد گوی وتملق پیشه گردآمده وآبروی فضل ودانش وسخن را تقریباً بمسرحد نیستی رسانده بودند .از این جاست که شاعران صاحب استعداد وفضل و دانش مانند ناظم خوار گردیدند و در وضعی خیلی ناگوار زندگی میکردند.

شاعران بی استعداد تملق پیشه که دردربارجا داشتندو کارشان خواندن مدح وثنای بردروغ بود بهشاعران حقگوی وبا مهارتی مانند ناظم ،حسد می بردند .ناظم با اشخاص حریص وحسود جسورانه به مقابله می پرداخت وبه قوه واستعداد خود تکیه مینمود ودر پیش اینطور ناکسان هیچ سرخم نیمکرد:

یاقوت کان مشرقم ،آب من آتشی است
آب من آتش و تاب سن آتشی است
همساغرم مشو که زشرم آب میشوی
داري تو ظرف موم وسراب من آتشي است
رحمی کن ای حسود بر انگشت خویشتن
چون برق سطر سطر کتاب سن آتشی است

انتقاد وفاش کردن کردار ناشایستهٔ اطرافیان خان توسط ناظم ،وضع شاعر را ناگوارتر میکرد واین حقگویی اوسبب عذاب واذیت بعدی وی میگردید.شاید بیتهای زیرین اشاره به همین مطلب باشد:

بسکه ازشیرینی گفتار تلخی دیده ام
چون زبان مار کلک تر زبانم میگزد
تلخکامی نصیبم از سخن است
زین شکر زهر در دهان من است

شاعر در قصیده ها یی که درستایش امامان سروده از اوضاع زشت‌ونا گوار شکایت‌مینماید این شکا یتها نشان مید هد که شاعردرزندگی بسیار عذ اب های سخت‌را دیده است .

همانسان که ازاطلا عات منابع مختلف آشکار است ،درزمان‌زند گی ناظم بسیاري‌ازشاعران واهل ادب به علتهای گوناگون که‌از وطن‌شان به‌هند وستان‌هجرت نموده اند .ناظم هم از زند ه‌گی به‌تنگ آمده و به فکر هجرت به‌هندوستان ا فتاده بوده‌است:

چنان متا ق بال افشانی‌هندم که‌در ایران
اگر اززلف خو بان د ام‌بکشا یند ، آزاد م

حتی «سرافرازان هند »نیز شخصا او رادعوت کرده بودند:

کرده تکلیف سرافرا زا ن هند م بیقرا ر
جذب گل آ خر برون ا ز آ شیا نم میکشد

ولی آن طور که مؤلف تذکرهٔ «کلمات الشعرا »تصدیق میکند ،ناظم به هند وستان نر فته است.(۱)سبب این امر ،ازیکطرف ،آن است که شاعر ازوطن خود دل کنده نمیتوانست :

میکنم این گفتگو ،ناظم ،ولی شرم و طن
سد تمکین د رزه عز م زوا نم‌میکشد

ازطرف دیگر ،اوبه هند وستان رفتن را یک نوع حرص وطمع دانسته ا ست :

هرگز م دل درهوای نفس بال افشان‌نکر د
پشهٔ حرصم شکا ر فیل هندو ستا ن نکر د

ناظم آنسان که‌در مثنوی«یوسف‌و زلیخا»اشاره‌میکند،تنهابه زیارت کعبه‌رفته‌بو د ه است.

شاعر با قافله‌ي که‌ا زیمنه روانه بود ه‌همرا ه شد ه‌ویه سفر حج آ غاز کرد ه و د ر ا ین سفر بسیاری‌ازشهر ها را دیده است .وي‌در شعر هایش تصر یح میکند که او غیر ازمشهد،به‌فا رس شیراز ،بصره، عراق ،نجف،شام ،حجاز ،مکه ومدینه رفته وبعد از زیارت مکه به‌نیشاپو ر وطوس آمده واز آنجا باز به مشهد بر گشته ا ست .

از بعض‌اشاره های‌شاعر تخمین میشود که سفر او درسالهای ۱۶۵۴ -۱۶۶۱ ،اتفاق افتاده است

(۱)محمدافضل سرخوش ، کلمات الشعرا،لاهور، سال ۱۹۴۲،ص۱۱۳

اینکه جریان بعدی حیات ناظم چگونه گذشته است آنقدر روشن نیست ،ولی از بعض اشاره های شاعر مستفاد میشود که او گوشهٔ تنهایی را اختیار نموده است :

ایمن از دیو نژادان هوا و هوسم
تکیه بر تخت سلیمان قناعت دارم

یا:

ناظم از سیل فتنه ایمن بود
پشت بر کوه ترک دنیا داشت

ازهمین سبب در دورهٔ پیری تأمین مادی نداشته ودر وضعی که آنقدر خوب نبود عمر به سر میبرد است :

به غایتی است تهی دستیم که چون ساغر
به گریهٔ دگران سرخ میکنم رخسار

یا:

موری اگر رسیده به مهمانسرای ما
پیشش هزار سفرهٔ خجلت کشیده ایم

به همین طریق ،ناظم از فشار ناخوشیهای محیطی روحاً مشقتهای زیادی کشیده :

من آن رشته ام کز کف روزگار
زبس تاب خورد ست ، بگسیخته

و درسال ۱۰۸۱ ه.(۱۶۷۱م.)از حیات چشم پوشیده است .

از میراث ادبی شاعر به غیراز پار چه های علیحده یی که در بیاضها و« ردایف الاشعار »ها به طرز پراگنده ثبت شده ۳۴ نسخه دیوان و کلیات وزیاده از ۷۶ نسخه« یوسف و زلیخا »موجوداست که از این جمله ۴ نسخه دیوان و ۱۴ نسخه«یوسف و زلیخا» درفهرستهای کتابخانه های خارج ازشوروی قید گردیده است .درکتابخا های اتحادشوروی ۳ نسخه خطی دیوان وکلیات وزیاده از ۴۷ نسخه « یوسف و زلیخا »در شهرهای دوشنبه ، تاشکند،لنینگراد ، تفلیس ، سمرقند ، بخارا و باکو نگاه داشته میشود .

آثار باقیماندهٔ ناظم علی رضا را ۲۲ قصیده (۱۶۲۰ بیت)،۴ قطعه (۵۳ بیت) ، ۵ ترکیب

(۴۲۸ بیت ، ۹۳۵ غزل ، ۷۱۰۰ بیت) ، یك ترجیع بند (۱۲۰ بیت)۱۲۸ رباعی (۲۵۶ بیت) ، ۴ معما (۷ بیت) و مثنوی« یوسف و زلیخا »(۵۱۹۱ بیت) تشکیل میدهد که همه‌گی آن ۱۴۷۷۵ بیت میشود .

بدانگونه که‌از آثار شاعر معلوم میشود ، تقریباً در همه نمود های‌نظم ، طبع خودرا آزموده است ، ولی‌ناظم اساساً شاعر غزلسرا میباشد ودر آفرینش های‌ادبی اوغزل‌مقام بزرگ‌دارد،ناظم در غزلسرایی چنانکه‌خودش در چندجای‌آثارش اشاره کرده از استادان این‌ساحهٔ نظم همچوسعدی حافظوجامی پیروی‌نموده ومانند غزلسرایان‌بااستعداد پیشینه برای‌مؤثریت غزل ازهمه‌وسایل‌تصویر و تجسیم استفاده‌برده‌است.بسیاری‌از صناعات شعری درغزلهای‌شاعر ،تروتازه وتاثیربخش‌و برای افادهٔ‌جذاب مطالب وهدفهای او، مؤثر واقع گشته است .

غزلهای ناظم ازرهگذر موضوع ومحتوی گوناگون است.درآنهامسایل انتقادی زمان‌واهل آن،انتقاد حکمروایان واهل جاه، شکایت ازاحوال بدخود،ترغیب عقاید انسان‌دوستی، افکار تربیتی‌و اخلاقی ،تصویر عشق‌ومحبت وامثال‌آنها دیده‌میشود که‌مادراینجا بعضی ازآن‌موضوعها را از نظر میگذرانیم .

شرایطومحیطنامساعدپرآشوبی که‌درایران وخراسان درسدهٔ‌هفدهم وجود داشت‌ظلم واستبداد حکمرانان صفوی وخود سری نماینده‌گان شان،مردم رابه‌عذاب و مشقت زیادي گرفتار کرده و سبب خرابی و ویرانی گردیده بود.ناظم‌همهٔ آن‌راباچشم خود میدیدو همچون فرزند پیشقدم‌دورهٔ خودازحادثه های زمان‌برکنار نمانده آنهارا درایجاد یاتش منعکس میساخت مثلادرپارچه‌های علیحدهٔ اشعار ناظم،بعض ازهمین گونه اوضاع پراضطراب سخن‌رفته است:

خانهٔ آباد درمعمورهٔ دنیا نماند

همچنان سیلاب‌ویرانکار گردون میرود

فریاد جانگداز فقیران‌وبیچارگان‌درمانده که‌ازسختی زمانه‌به‌تنگ‌آمده‌بودندبه‌گوش کسی‌نمیرسید

به هر طرف فلکزده یی ناله میکند

درمانده روزگار به حال کی وارسد

مایم در این محیط خونخوار

چون موج به‌دام خود گرفتار

خونریزی‌ها وکشمکش هایی که‌درین زمان دربین صنف حکمروا برای کسب‌جاه و ثروت دوام میکرد مملکت رابه ویرانی دچار مینمود.چنین‌یک حالت ناگوار که از نهایت جاهلی وویرانکاری روزبه روز اوج میگرفت، درابیجادیات ناظم مورد انتقاد سخت قرار گرفته مثلاپارچهٔ زیرین را درنظر بگیریم :

بزرگان کواکب را جهالت جلوه می بینم

بساط چرخ بازیگاه طفلان است پنداری

به جای سبزه‌شاداب،دود ازخاک میروید

بهار تربیت رابرق باران است پنداری

شاعر تذکر میدهد که‌مکرو نیرنگ استبداد درزمان او هر نفس‌اصول‌نوبه‌نورا کشف‌مینماید. فتنهٔ دوران امکان نمیدهد که‌آرزوی شخص جامهٔ عمل بپوشد،بر عکس ،در این‌زمانهٔ شوم خبر ناگوار همیشه در کمین است :

آرزوی ترا فتنهٔ دوران زقفاست

جنبش موج ز هر سو خبر طوفان است

شاعر میگوید:»درزمان ما،سردم هرلحظه‌صدعذاب‌و شکنجه‌را ازسرمیگذرانند که‌عذاب‌دوزخ هم‌در پیش آن هیچ است :

باکی از دوزخ نخواهد بود فردا خلق را

هر نفس امروز تاب صد عذاب آورده اند

ازیک طرف ناآرامی‌وسختی‌زمان‌واوج گرفتن بیمروتی، وازطرف دیگر فشارو تعقیب پیشقدمان آن عصر ، گاهی ناظم رادچار اندوه‌و مایوسی میساخت :

فریاد از این بخت که در عالم ظلمت

صبحیم وکسی رامرد مسازی ما نیست

ولی بااینهم شاعردراکثر مواردا‌عتراض‌خودر انسبت به‌سپهر وزمانه جسورانه بیان‌نموده‌است:

ز بون‌خویش گر م کردی، ای‌سپهر؛ مناز
ستم به همچو منی،ز و ر بر قبا ده بو د

شاعر به‌دایمی نبودن وپا یهٔ مستحکم نداشتن ظلم و ظلم‌پیشه گان‌زمانه‌وخراب شدن اساس آنها یقین دا شته است،ز یرادر پار چهٔ ز یر ین‌میگو ید که‌این‌ظلم‌وبیدادی،«گیرو دار عالم دون» و«دور پیمانه خون» دیر دوام نخو اهد کر د :

گیرو د ارعا لم دون،چندرو ز ی بیش نیست
تر کتاز ظلم گر دون،چند ر و زی‌بیش نیست
گر می هنگامهٔ خو رشید بر هم می‌خو رد
دور این پیمانهٔ خون چند رو زی بیش نیست

آن‌اوضاع ناسساعد به‌احو ال اهل علم‌وادب‌تاثیر بدی رساند،بی‌سبب نبو ده‌است که‌نا ظم در بیتهای‌ذیل ازخوار شدن‌سخن واهل آن، شکا یتها کر ده است :

ز ر و مس‌یک‌بها دار د دراین‌دور
مز ن،ناظم،دم از کا مل‌عیا ری

●●●●●●●●●●

نظم رنگین راخریداری در این‌بازار نیست
گل به دامن‌دارم وحسرت‌به کاهی‌میکشم

●●●●●●●●●●

صاحبان نطق را ، نا ظم، نبخشند آ برو
برخموشی زن، لب‌ازگفتار خشکی‌میکند

(در شمار هٔدیگرهم...)

عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

—س—

-۱۲-

۱ - ساج: اسم(ج ف د ک) پرنده ایست معروف.در ترکی هم بهمین نام یاد می شود

اماد ر ترکی این کلمه بمعنی (موی) نیز استعمال میگردد.

الف :«بروزن کاج درختی باشد بسیار بزرگ وبیشتر در هندوستان می‌شود ،طبیعت آن سرد وخشک است ،وسرغی که آنرا مرغ کنجدخواره گویند و بعضی ساده مرغ کنجد خواره کاج گویند ـبرهان » کاج دراصطلاح مردم بدخشان وترکی کسی را گویند که‌چشمان او متوازن بنوده بدوشکل دیده شود .

ب«ساج :بجیم عربی مرغ کنجدخواروبمعنی چوب سیاه و بمعنی چوبیکه از آن کشتی سازند وبه هندی‌آنرا سال گویند از رشیدی وبرهان وسراج وکشف و در رساله معربات نوشته که‌ساج معرب سال که چوب معروفست‌ودر صراح ومنتخب وبمعني طیلسان‌و نوعی از سنگ که‌بدان صیقل کنند ـ غیاث »

۲ـ ساختن Saaxtanمصدر (ج ف ک د) زائیدن .

بمعنی تیار کردن،بوجود آوردن ،خلق کردن نیز آمده .

۳ـ ساده Saadaصفت (ج ،ف ، گ) کنایه ازشخص خوش باور و پاکدل ـبی‌آلایش ـ ساده‌دل، رساسان «ساده »را برنگ خاکستری »نسبت میدهند ورنگ خاکستری مرکب‌است از اجتماع رنگها . الف :«ساده بروزن ماده معروفست‌دربرابرمنقش وریشدار باشد و مردم بی‌اندیشه‌ونادان‌وخالص‌را نیز گویند ومخفف استاده هم است و بمعنی دشت وصحراوبیابان هم آمده است ونام درختیست دوایی وآنرا از هندوستان آورند ومعرب آن ساد ج است ـبرهان»

ب :ساده دل:صفت ومرکب ـشخص ساده دل ـ پاکدل وخوش باور .

۱ ـ«بمعنی رعنا ونادان وبی عقل باشد ومردم صادق وبی نفاق را نیز گویند ـ برهان»

۲ـ«ساده لوح : ساده دل .راستگو وبی ریا ، کم عقل ،احمق ،ابله ـفرهنگ عمید »

۳- «ساده لوح : کنایه از احمق و بی شعور -غیاث»
د رکابل نیز ساده را بعضاً عوض احمق استعمال میکنند .

۴-سازواری saazwaarii صفت(ج ف ک)تخم قوی وناشکن ،هنگامیکه مردم در ایام عید و جشن ها بغرض خوشی تخم بازی میکنند تخم های سازواری را بقیمت زیادی خریدو توسط آن تخم های دیگری رادر تخم جنگی بدست می آورند،تخم های سازواری علامات مخصوص دارند.

الف :ساز واری رابعوض ممتاز -برجسته - مکمل وهم کنایه از شخص رسیده و فهمیده استعمال میدارند .

ب :«ساز واری بروزن ومعنی سازگاری باشدیعنی موافقت در مزاج وطبع در کار ها،برهان»

۵-سازک وباز ک saazak-o-baazak یاساز وباز کلمهٔ مرکب (ج،د ،ف ،ک) موافقت و سازش درمسائل مخصوصاً بشکل پنهانی .

الف :ساز وباز عوض کلمات -شکل وقواره هم می آید «وضعیت ظاهری از نقطه نظرلباس وفیشن -افغانی نویس»

ب:ساخت وبافت هم عوض سازک وبازک استعمال شده است.

درترکی سازبمعنی خوب وبرابر آمده وبعضی ازمرکبات فوق به عین شکل استعمال میشود.

ج«:ساز وباز- بند باز-عمید»

۶ - ساغو saaghu اسم (ج ف ک) ظرف چوبی و درساختمان بشکل چغیل وغربال اما عوض سوراخهای آن در تحت حلقهٔ چوبی تخته های چوبی گذاشته شده که آب وشیر ازآن نفوذ کرده نمیتواند،این ظرف جهت نگاهداشتن شیر وماست بکار برده می شود.

الف-بدروازی ساغی saaghii گویند .

ب - پیمانه (بلخ ،قطغن ،بدخشان) افغانی نویس)

ج-ساجور ،جیم عربی وواو معروف قلاده وگلو بند سگ،از برهان ودر منتخب و صراج نوشته: چوبی که برگردن سگ بند ند -غیاث)

ساغو درترکی به عین معنی وتلفظ استعمال میگردد و ساغماغ (دوشیدن) وساغ بدوش) ساغ (صحت وسلامت)باشد.

ساغو بشکل پیمانه هم بکار برده می شود .

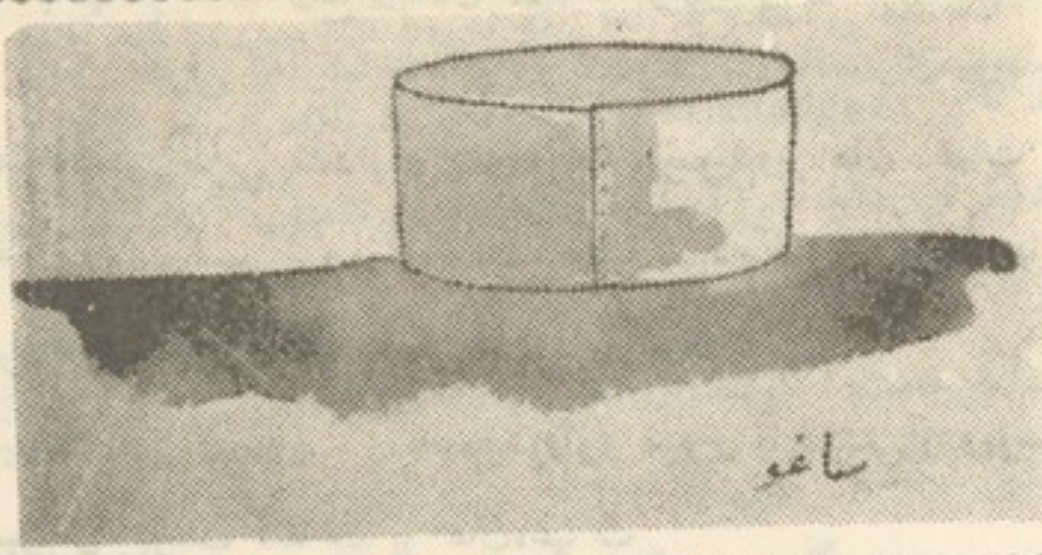
ساغو

۷- سان کوره saan-i-kora اسم(ج ف ك)تکه سفید وطنی ساخت پلخمری

۸-سایه اسم (درواز) چادر زن ها درجرم «لته »-«رومال Romall »و« پا تک paatak گویند .

۹-سایه‌گرفتن(ج ك)مراداز جن گرفتگی یعنی شخصی باثرافتیدن سایه جن و یاد یدن آن مریض می شود ودراثرخواندن قصیده‌و پرنیزسایه‌برمیگرددو شخص مریض از شر آن رها می شود ،

الف :«بروزن مایه‌معروفست ونام دیوی بوده‌است وجن رانیز سایه گویندو کنایه‌از فسق و فجور است وبمعنی‌حمایت آمده‌است چنانکه گویندد رسایه تو،درحمایت‌تو- برهان ،

ب :سایه زده :بروزن مایه‌زده‌بمعنی‌سایه‌دار است‌وآن کسی‌باشد که‌اوراجن گرفته‌باشد-برهان«

۱۰ - سایگی (یا سایه وان (سایه بان) اسم (ج د ك ف) چتری - آله ایکه برای‌حفاظت ازحرارت آفتاب برسرگرفته می‌شود،هم چنان از آله مذکورمقابل برف‌و بار ان نیز کار گرفته میشود .

الف :میوه های که‌درسایه خشک کرده میشود.

۱-«سایگی : بکاف فارسی نام میوه ازبهار عجم - غیاث «

ب:«سایبان .آفتاب‌گیر را گویند وآن چیزی‌باشد مانند چتری که برسرپادشاهان‌دارند ومانع از تابش آفتاب گردد -برهان «

۱۱-سبت sabatاسم (ج ف د ك)تصغیرآن سبتک sabtak بمعنی‌سبد،یا «کجاوه Kajaawa که‌ازچوب شولش sholash (ارغوان) و یا ازبید(زرد بید)یافته می شود. گاهی بشکل «سوت sawat » هم تلفظ می گردد ،کلمه کجاوه بشکل کجاویك Kajaawiik نیز استعمال می شود .

الف :«سبد :آنچه‌از خمچه ولخ وامثال آن بافند وسیوه‌در آن‌اندازند-افغا نی نو یس »

ب:« سبد:زنبیل ،ظرفی که‌از شاخه‌هاي‌نازک‌درخت‌مي بافندبرای‌میوه‌یا‌چیزهاي‌دیگر-عمید»

«ج:سبد:بفتحتین ظرفی باشدازچوبهای‌باریك ،ازسویدوبر هان -غیاث »

۱۲- سبة saba اسم (ج) پرنده‌ایست ،غالباً مر دم کا بل سا ئره یا د کنند و د ر تر کی بدخشان این کلمه باعین تلفظ ومعنی استعما ل میگر دد .

۱۳ - سبوست sabost اسم(درواز) سبوس یا درشتی‌آردوپوست گند م و غیر ه .

الف :«سبو س :پوست گند م- بر هان،غیا ث »

ب :«بفتح اول وضم ثانی پو ست گند م یعنی‌آنچه درغربال بعدبیختن با قی‌ما ند ،ا زبر هان ومدارو سرا ج- غیا ث »

ج :«سپوس -سبوس : پوست گندم یاجو،نخاله‌وقسمت‌آ ردنشدهٔ‌دانه‌جویا گند م،سپوسه هم گفته شده عمید »«سپوسه: سپوس ,پوست آردنشدهٔ جویاگند م‌بمعنی‌شوره‌سر انسان و بمعنی خاك‌ا ره‌هم هم گفته‌شده-عمید »

سپو س رادرتر کی« کیوگ Kaywag »و«سبو سك »سرر اباسم «قارت qaart یاد نمایند.

۱۴ - سبی sabay اسم (ج ك) تلفظ تر کمی آن « سوا ی sowaay»مال یا بز وگوسفند یکه نزاییده باشد وخارج ده‌یعني‌در کوه‌ها بسربرد ،طوریکه مال‌سبی‌چوپا ن علیحده داشته‌وبجا های‌دور بر ده می‌شوند، وا زطرف شب به قتنqatan بر میگر د ند .سبی ر ا میتوان حیوانات (بزوگوسفند) مجرد نیز یادنمود .مقابل‌سبی ،«دوشابی Doshaai »است. درهزارگی (سو بای ،سوبی) گویند.

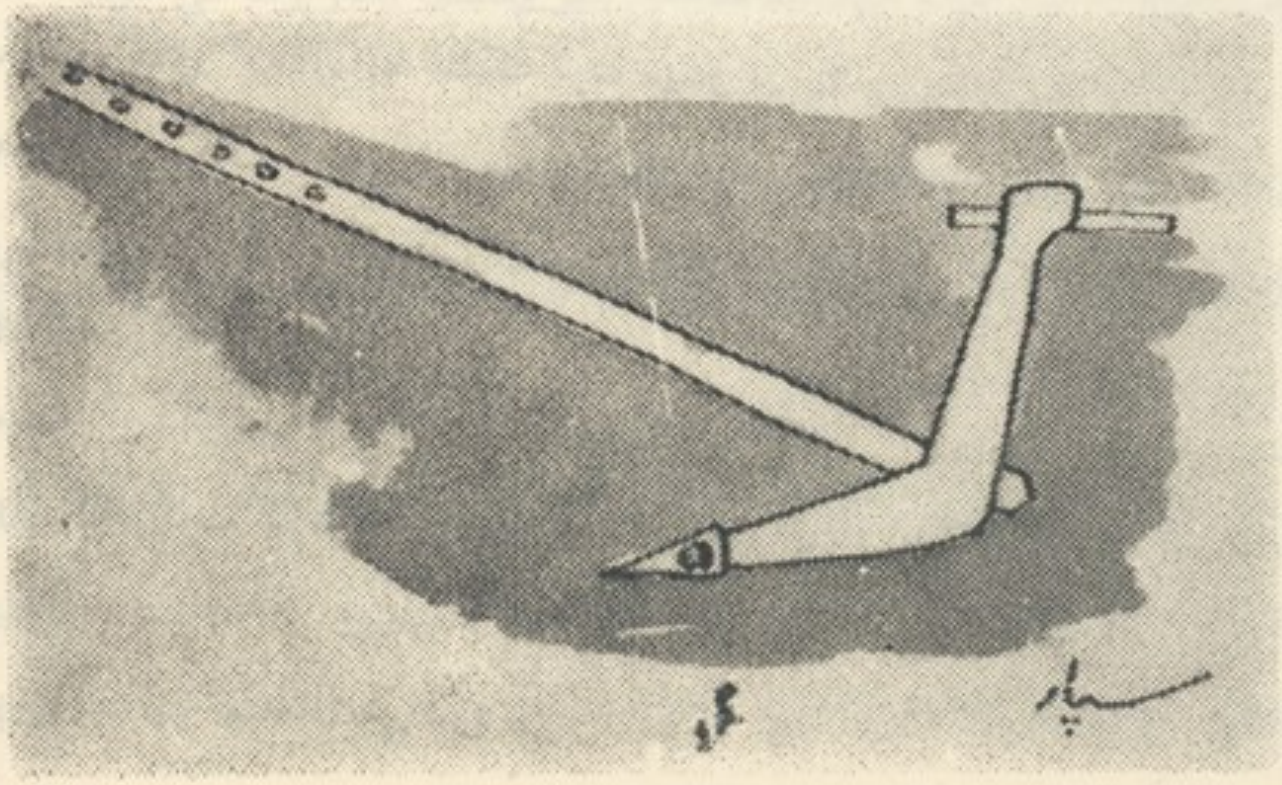

سپار

۱۵- سپار sipaaR اسم بمعنی اسپا ر یا آلهٔ یکه توسط آن زمین را قله کنند ؛سپا ر زدن بمعنی قلبه کردن و شد گا ر shədgaar(شدیا ر)باشد . سپاریکه مردم به خشان ا زآ ن استفاده می کنند نظر بمناطق دیگر فرق دارد،زیرا اسپاروادر آنجاازیك توتهٔ چوب که خیلي ضخیم و سنگین وزن می باشد، می سازند .

الف:«بروزن دچار ـ آهن جفت را گویندوآن آهنی باشد سرتیز که زمین به آن شیار کنند ـ برهان»

ب:«گاوآهن که زمین شکافند. لبیبی گو ید :

تر ا گر دن در بسته بیوغ　　وگر نه نروي درست باسپا رـ فر س »

۱۶- سپاه sipaar اسم (ج ف ك) که آن را «خر ه » نیز گویند عبارت باشد از کوت شدهٔ گندم یا جو وغیره بعد از پاك نمودن. ودر لهجهٔ هزار گی (خار ه) گویند .

بدری کلمهٔ سپاه بمعنی عسکر ذکر میگردد .

«لشکر، قشون،قسمتی از ار تش که شامل چند لشکر باشد، اسپاه و سپه واسپه نیز میگویند ـ عمید)

۱۷- سپند supund صفت (کشم) کنا یه از شخص تنبل و بیکاره وهم چیز ی شکننده و بی شیره .

۱۸- سپند sipand اسم (د) نو عی د ا نهٔ گیا ه است که جهت رفع چشم زخم از آ ن استفاده کنند .

اسپند واسفند هم گویند، اسپند را جهت رفع چشم بد نیز استعما ل نمایند ، طور یکه آنرا در آتش اندازند وطفل ویا کسی را بدود آن نزدیك سازند و بانصورت بلا از سرآن رفع گردد. از بتهٔ ا سفند « اشقا ر» یعنی صابون نیز می‌سازند .

الف: «بکسراول معروفست وآن تخمی باشد که جهت زخم چشم سوز ند ونام کو هی هم است وبه عربی کوه را جبل گویند ـ برهان»

«یـا ر م سپند گر چه بر آ تش همی فگند　　ا ز بهر چشم تا نرسد مر و را گـز ند

او را سپند و مجمر تا ید همی بکسا ر　　باروی همچو آتش و باخال چو ن سپند

حنظلهٔ بادغیسی ـ برهان»

ب: «سپندان بکسراول وفتح ثانی و بفتحین نیز آمده وبمعنی خردل وهالو ن نیز نوشته‌اند که تخم تره تیزك وبمعنی مجمر نیز گفته‌در بنصورت مخفف سپند دانست یك دال را حذف کرده‌اند

از بر هان ولطایف) ودر سراج نوشته که سپندان بکسر اول بعربی حریف و بهندی رائی گو یند ـ «غیاث» .

ج: اسپند ـ اسفند: گیاهی است خود رو، دارا ی دانه های ریز سیاه که آنها ر ابر ای دفع چشم زخم در آتش میریزند و بوی مخصوصی دارد که نزد بعضی مردم مطبوع و پسندیده است سپند واسپنج وسپنچ نیز میگویند ـ عمید » .

۱۹- سپل sapal : اسم (ج د ك ف) کنا یه از پای ا نسا ن که کلان باشد و سپل پا شخص پا ی بز ر گ .

الف « کسی که پای او بزرگ باشد ـ افغانی نو یس».

۲۰- ستارهٔ پیشانی (د ف ج ك) خال پیشانی ـ علامه وداغ پیشانی «ا سپیکه در پیشانی خود داغ سفید داشته باشد ـ افغانی نویس» .

۲۱- ستاره (ج ف ك) طالع و بخت ـ قسمت .

الف: ستاره شناس (اسم فاعل) ستاره شمار ـ فال بین ومنجم .

ب: ستاره شمار (اسم فاعل) منجم و کنایه از شب زنده داری « بضم شین نقطه دار منجم وستاره شناس است ـ بر هان» .

۲۲- ستیز steiz صفت فا علی (ج ف ك) خصو مت ـ قهر ودشمنی .

الف «بکسر اول وثانی سکون تحتانی مجهو ل وزای نقطه دا ر بمعنی جنگ و خصومت و سر کشی ولجاجت وخشم و کین وعناد وتعصب وناسازگاری باشد و بمعنی ستیز نده هم گفته اند واسر باین معنی هم است .

چون نداری ناخن درند ه تیز بادان آن به که کم گیری ستیز ـ گلستان سعدی، بر هان»

ب: ستیز ـ ستیز ه : لجاجت، جنگ و جدال، عناد، دشمنی و سر کشی، نا سا ز گاری، استیز واستیزه و استه و ستة نیز گفته شده ـ عمید» .

۲۳- ستم satām (اسم ج ف ك) ستو ن .

الف : بدروازی ستون پایه گویند .

ب: گاهی به شکل ستو م نیز تلفظ کنند .

۲۴- سترنجی: اسم (د ج ف ك) بزبان دروازی نو عی از کر باس که از آ ن جیلک سا زند

در محلات دیگر نوعی از گلیم ساخته ا ز پنبه که جهة فرش خانه بکا ر برده می‌شود .

۲۵- ستنو sutuno اسم(درواز) زیر دری، پلندری وته دری گویند.

۲۶- سچک یا سیچ siich ا سم (ج ف ك) نو عی نبا ت کـه تـا زهٔ آ ن بصفت غذا پخته وخور ده میشود هرگاه خوب پخته شود خورا ك سبزی لذیذی بدست‌می آ ید، وقتی که ساقهٔ بلند آ ن خشک شد برای سو خت بکار برده می‌شود؛ ترکها سا قهٔ خشك شده اش را بنا م «جیرك jerək» یادمیکنند .

الف: دروازی‌ها «سیچك» نامند .

۲۷- سخت: اسم (ج ف ك) ممسك شخصیکه نان تی (نان‌ده) نباشد، هر چیز قایم ومحکم.

الف: « دشوار، ضد آسان، سفت، ضد نر م وسست، بمعنی بخیل وخسیس هم میگو یند ـ عمید.

۲۸- سخ جان saxjaan (سخت جان) که‌بعضاً سگ جان هم گو یند (د ف ك ج) کسیکه بزود ی نمیرد ویا در مقابل رنجها وتکالیف مقاومت داشته محنت ودر د را بپذیرد .

الف: «سخت جان: بروزن سرجان بمعنی سخت جا ن وسخت کش باشد ـ برهان».

ب: « سخت جان: بمعنی سنگدل وبیرحم ـ غیاث» .

ج: «جان سخت: کسیکه بسختی جان بدهد ، کسیکه در سختیها وبلایا پایداری واستقامت داشته باشد،سخت جان کنا یه ازآ دم خسیس‌وممسك ـ عمید .

د: « کسیکه بزود ی نمیرد ـ افغانی نویس» .

۲۹- سخی‌تب(سخی‌طبع)اسم یاصفت‌مر کب(ج ف‌ك) سخاوت‌پیشه- کسیکه تحفه‌زیاد آورد.

۳۰- سراو saraaw(د ج ف ك) زمین زراعتی که بجوی نز دیك باشد، خا نه ا یکه پهلوی آب وجوی قر ار داشته باشد .

الف: «سرآب زمینیکه سربند آن‌بدریا قریب باشد ـ افغا نی نویس».

۳۱ ـ سرآسیمه: وارخطا، پریشان .

الف: بمعنی شو ر یده سر با شد چه آسیمه به معنی شو ر یده آمده است و بمعنی مضطرب و حیران هم گفته اند ـ برهان» .

ب: سراسیمه: بمعنی شوریده سر،چه آسیمه بمعنی شوریده و پریشان آمده از برهان ـ غیا ث»

۳۲ - سراغ səragh (اسم)(د ج ف ك) درك وخبر .مثلا میگویند که ازفلان کس احوال ودرک داری؟ بعوض احوال و درک «سراغ» را استعمال میکنند .

الف: سراغ بمعنی سوراخ طوریکه (و)حذف میگردد و(خ)را به غین مبدل می سازند .

در ترکی لغت سراغ بشکل(سوراغ)آمده ومعنی پرسان واحوال گیری را میدهد ، شاید کلمه سراغ اصلا ترکی باشد .

ب: کاروان عمر بیدل از نفس درد سراغ جنبش موج است گرد رفتن سیلا بها-بیدل

دربعضی حصص بدخشان « سراق »هم تلفظ کنند .

ج: «سراغ: بضم اول وغین معجمه نقش پی و نشان پای آدمی و غیره و مجازاً بمعنی تلاش واین لفظ ترکیست -غیاث »

د: سراغ :نشان واستفسار، پرسش از جاو مکان کسی، سراغ گرفتن کسی را جستجو کردن وجا ومکان اورا از دیگران پرسیدن - عمید .

۳۳- سراندن səraandan مصدر (ج دلف) تیزراندن - دواندن -چابک رفتن بعضی اشکال فعلی این کلمه چنین است :

۱-سراند sərand دواند

۲-سربچک sarbachək بدوان

۳-عوض سربچک « بچک bachək »هم آورند ودر اصطلاح عین معنی میدهد اما معنی لغوی بچک (میده کن وخورد کن وشکل مصدری آن(چکیدن)است» .

درترکی لغت «سورماغ sormaagh دواندن را گویند وکلمه دیگر آن عبارت از «یوگورماغ yogormaagh »است .

الف: «سرانداز : چست چالاك ، بیباك ، از سرگذشته، ازجان گذشته- عمید »یکی از مشتقات ترکی این کلمه یعنی «سور sor»بمعنی دروغ ودروغگوئی هم آمده است .

مثلا میگویند سورمه sorma یعنی دروغ مگو وهم بمعنی مدوان استعمال میگردد .

۳۴-سردادن sardaadan مصدر (ج دفك) « رها کردن -یله کردن - خلاص ساختن

یکی ازمعنی های این کلمه طلاق دادن است مثلا میگویند فلان کس زن خود را سر داد «فلان شخص خانم خویش راطلاق داد)

در اصطلاحات این کلمه به اشکال مختلف می آید مثلا :

۱ـ خدتد چه سر دادی ـ خودت راچه ساختی یاچه تصور می کنی به معنای خود سر بودن شخص یعنی غرور و تکبر داشتن .

۲ ـ سر بخود : خود مختار ـ کسیکه بدون کلان و رهنما باشد ، خود بخود معنی میدهد .

الف : سردادن: رها کردن ، ول کردن ونیزبمعنی جانبازی کردن ودادن سر در راه کسی سر باختن هم میگویند ـ عمید »

ب: «سردادن : گذاشتن ورها کردن جانوران وغیره و آتش دادن بندوق وتوپ را (ازشرع الشعرا ـ غیاث)

۳۵ ـ سرپچه sarpecha اسم (کشم) سرپوش دیگ و غیره .

الف ـ سرپوش (ج د ف) آله ایست که روی دیگ را ذریعه آن میپوشانند.

هر کجا جوش جنون دارد تب سودای عشق بیدل این نه آسمان سرپوش یک تبخاله نیست ـ بیدل

سر پوشه ـ سرپوش ، روی سری ، سرپوش زنان ، سرپوش ظرف ، سرپوشنه نیز گفته اند ـ عمید »

۳۶ ـ سر تمبه (ـ تنبه) sartamba اسم مرکب (دف ج ک) کنایه از شخص زور آور وبی منطق یعنی هر چه را که میخواهد بزور اجرا میکند بدون اینکه دلیلی را ارائه کند .

« سر تمبه : آدم خود رای و سخن ناشنو ـ افغانی نویس »

۳۷ ـ سرتاو sartaaw (ج) مدت سوختن آتش دیگدان ـ هنگام نان پختن .

این لغت زیاده تر در ترکی معمول است .

۳۸ ـ سرچرخ (دف ک ج) در اصطلاح طوری معمول است که مثلا گفته می شود : «دیدی که سرش چرخ خورد مرد» یعنی از روی تصادف یکبار فوت کرد» عوض چرخ « dawr » هم آمده که برابری ـ تصادف وغیره معنی میدهد .

الف : « کسی ازجای میخیزد وسرش دور میخورد ـ افغانی نویس »

۳۹ ـ سرچوک sarchuk صفت واسم (ج) استاده شدن بالای کسی

سرچوک درغله‌جات نیز مورد استعمال دارد مثلا میگویند «درزه هاره سر چوک استا ده کن تا آفتا وبز نه یعنی درزه هار اسر بالااستا ده کن تا آفتاب بروی‌شان‌بتابد ،این‌جمله‌بر ای مطلبی استعما ل میگردد که مخصو صاً ار زن راکه درو میکنند باید خو شه های آن خیلی‌ها خشک وشکستنی شودتا دروقت گله گاو (جغل)بزود ی‌میده گردد،ازآن‌سبب‌سرچو کی‌سازند» جمع نفر که همه استاده باشند آنها را نیز سرچوک گویند. چوک درترکی‌بمعنی‌استاده‌آمده.

۴۰-سرخار: اسم (دک ف ج) خار یکه درسر دیوار ها ی با غ یا حو یلی‌گذار ند ،ودر روی

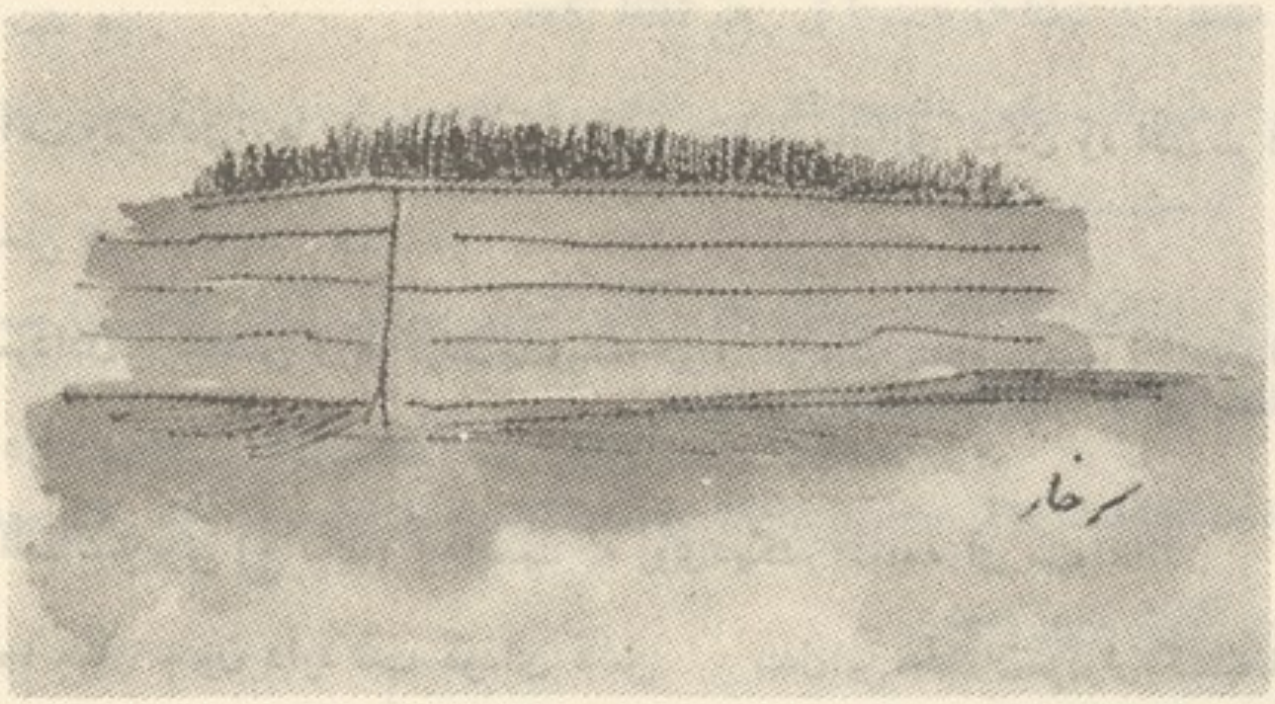

زمین نیز برای جلوگیری که‌ازور ودبز وحیو انات دیگر بکار میرود .

«آنچه برسر دیو ارازخاروخاشه بندند ـافغانی نویس»

۴۱ ـ سر خـر (سر خـو ر) ا سم (دج ف ک) کنا یه ازکسیکه پس از تولد وی‌پدرش ویامادرش مرده باشد وآنرا فال بدتصور کنند .

الف :« کنایه از آدم بدخو و سخن ناشنو ـ افغانی نویس»

۴۲-سرخه sarxa صفت‌واسم (دکج ف)سرخ گندم که اززرzargholغول‌عاید گردد،شاید زرغو ل را مردم کابل باسم «زرک »یاد کنند از ریشهٔ زرغول مرد م در کمر در دی‌بمثل دوا استفاده میکنند، طور یکه ریشه را بسیارجوش میدهند وشیرهٔ آنرا می‌نو شند .

سرخه ،اشخاص سرخ چهر ه را نیز گو یند .

۴۳-سرخرو:صفت (جف دک) شخص روی‌سرخ ـخوش حال ـبمطلب رسیده،سرفراز وغیره

۴۴- سرداوه sardaawa (سرد آبه) اسم مکان (دج ف ک) جای ومحل مخصوصی که در تابستان برای سرد نگهداشتن آب تیار میکنند ، کوشش میکنند سردابه را بطرف سایه رخ و جای های سرد بسازند ـ الف : در وا زی ها سردآوه را «قم» هم گویند.

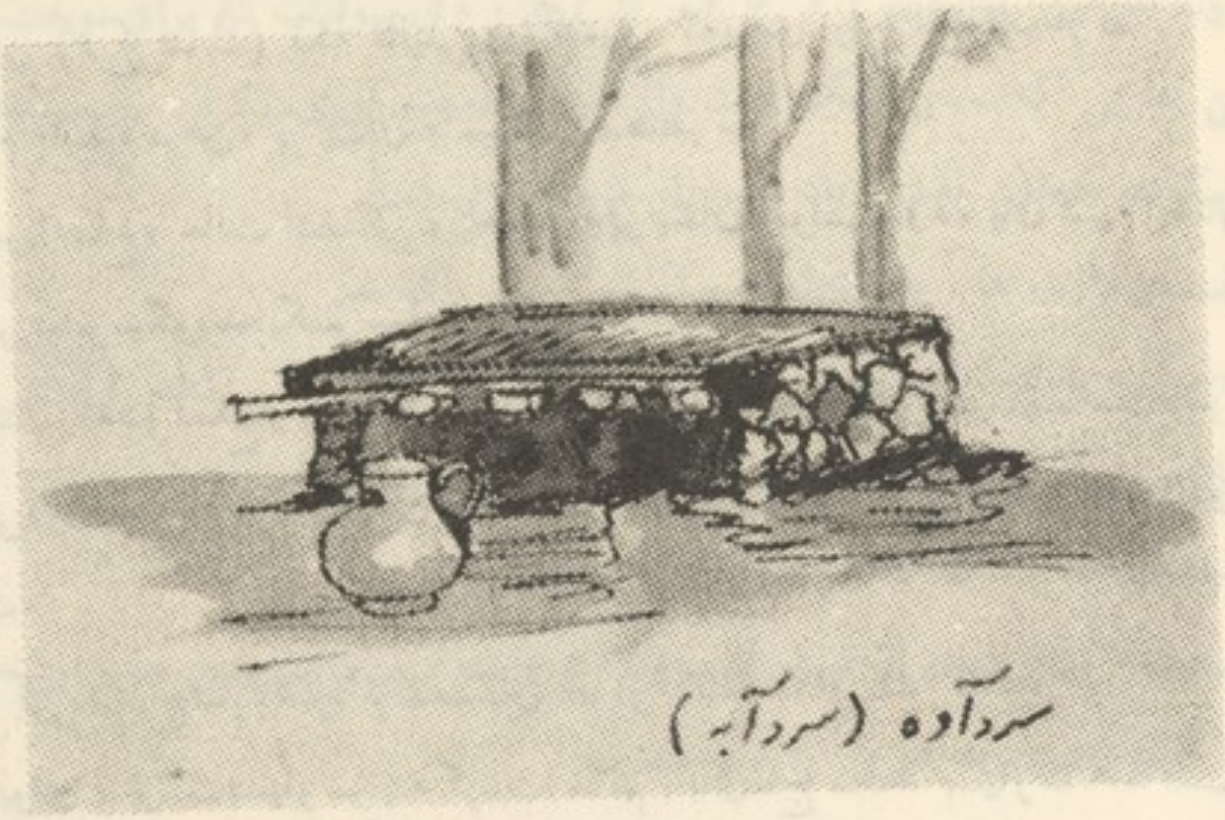

سردآوه (سردآبه)

ب: « سرد ابه بفتح بای ابجد بمعنی سرداب است که خانهٔ زیر زمینی باشد وخانهٔ تابستانی بسیار سرد را نیز گویند ونام آبشاری است در آب گرم قزوین ونام جزیره ایست ازجز ایر اندلس ـ برهان»

ج: «بالفتح وحرف سوم دال مهمله و پنجم بای موحده ته خانه ـ غیاث»

د: «سرداب : خانهٔ زیر زمینی که تابستان در آنجا بسر برند وجاییکه در زیرزمین درست کنند برای دفن اموات یا گذاشتن تابوت مرده، سردا به و سر داوه نیز میگویند ـ عمید »

۴۵- سرد رگم: سرسام ـ آواره ـ لادرک .

۴۶- سرد ولوکی sardolokii اسم (ج د ف ک) تکهٔ حاقه مانندی که در اطراف دولوک اطفال گذارند .

دولوک عبارت از پات یا ظرفی است که در گهوارهٔ طفل گذاشته می شود ، معمولاً دولوک از گل ساخته میشود وآن گل در آتش پخته میشود .

۴۷- سر شاخ (ک د ف ج) شاخچه های حصهٔ بلند درخت که آنرا جهت نهال شاندن از درخت قطع میکنند

الف : نوده را نیز سر شاخ گویند .

ب: «چوبها بود که بام خانه بدان پوشانند. کسایی گوید :

افراز خانه‌ام زپی بام وپوشش　　هرچم بخانه اندر سرشاخ وتیربود ـ فرس»

ج: «سرشاخ: شاخه باریک‌و نازک، درخت‌سرشاخه هم‌میگویندو نیز سر شاخ د ر ا صطلاح کشتی گیران‌عبارت‌است از کلاویزشدن‌وزورآزمایی کردن دونفر کشتی گیرباهم بدون قصد زمین زدن‌یکد یگر ـعمید »

۴۸- سرز ینی (د ج ف ك) تکهٔ قالینی ویا گلیمی که‌بروی زین می اند از ند .

۴۹- سر سام :اسم، مرض، پر یشان و حیران و مضطر ب

۱ - «ورم سریادماغ، حالت آشفتگی وبیخودی‌وپر یشان حواسی وهذ یان شبیه به‌دیوانگی، درعر بی نیز سر سام میگویند«بکسر سین» عمید »

۲-«مرضی‌باشد که‌در دماغ و رم پیداشده‌خلل دماغ ظاهر میگردد‌واین مر کب است‌ازسر که‌بمعنی راس وسام بمعنی‌ورم ازشرح قانون‌ورشیدی‌ونوشته‌اند که‌صاحب‌این‌مرض از روشنی ایذایابدوبی آرام شـو د- غیا ث»

۵۰-سرشته گر،(دك ج‌ف)ذخیره کننده- پس انداز کننده،تدار ک کننده.

مثا ل: ز ن‌بوای تاش‌مت‌بسیار سرشته گرست(خانم بابای‌تاج محمد بسیار مقتصد است)سرشته بکسر ر ای قرشت کنایه ازمد عا ومقصو د است - بر هان »

۵۱ - سر غچ sarghich (جر م و خوست و فرنگ) جو س jaws و یا چسپا ندن محکم کر دن.

۵۲ - سر قا ق sarqaaq (جرم)درترکی نیز معمول‌بوده بشکل «سر قاغ »تلفظ می‌گر دد بمعنی ناف‌رفتگی‌ونو عی‌ازد رد شکم

الف :دروازی‌ها سرقاق زن بی‌اولادراگو یند.

ب:در جرم وجا های‌دیگرزن بی اولاد ر ا کله قاق‌وسرقا ق میگو یند.

۵۳ - سر قوت sarqut (ج ك ف) پس ما ند ه ، به معنا ی‌خو ر ا کیکه پس ما ند ه شخصی باشد ،سرقوت‌خوراك‌حیو ا نات‌را نیز میگو یند .

سرقوت خر-(سرقوت خور)آدم‌غریب و بیچاره‌و کم‌همت.

سرقوت‌در بین ترکی ز با نهانیز معمول است.

۵۴ - سر کر کی sarkerki (د ك ف ج) فر ز ند آ خری ، یعنی فر ز ندیکه بعد ازآن دیگر اولا دنشود ومادرش از اولاد برآید »از اولادبرآمدن نیز جملهٔ خیلی مشهور است ودرمورد

زنهایی گفته میشود که‌سن وسال آنها زیاد است وقابلیت اولادبار آور دن را از د ست-یدهند.

۵۵- سرگه sargah اسم (د ج ف ك)سرچشمه ،منبع که‌از آن در یا و جو ی سرچشمه میگیرد.

۵۶- سر گین sargiin (د ج ف ك) پا ر وی‌حیوانات که برای‌سوخت بکا ربرده میشود سر گین ها یی که‌بسیار خشک است واز اطراف دەجمع آوری‌میگردد باقسم«خخک با دمیگردد که‌این لغت ز یاد ەتر درترکی معمول است.

الف-در وازی ها ، پار وی‌اسپ ر ا «پچ poch »گویند.

ب:سرگین خانه :اسم موضعی که‌سرگین رادر آنجاذخیر ه می کنند .وگا می هم باسم سرگین دان یاد می کنند,سر گین رادرتر کی «تیز گ Tayzag» گویند

ج-(معروفست که فضلهٔ حیوان باشد- افغانی نو یس)

د-«فضلهٔ چهارپایان از قبیل آسپ والا غ واستر ،بعر یی‌سر جین و سر قین میگویند - عمید» وشاید از زبان‌دری به عر بی رفته با شد.

۵۷- سرما سر.ا. اسم(دك‌ف ج) که در جرم «بوجوخ بو جوخ Bojux» هم گویند بمعنی تب لرزه - لرزه .

۵۸- سرمه‌چو(سر مه چوب) اسم(دك‌ج‌ف) آ له‌ایست که‌ذربعهٔ آن سرمه‌در چشم میکشند.

الف:- سرمه، ماده‌یی است معروف وزنها جهت زیبایی د ر چشم کشند .

ب:- سر مه سنگ یا چکک chakok نو عی ا ز سنگ ها یی است برنگ سیاه که عوض سر مه بکار برده می‌شود، این سنگ در محیط بد خشان بشکل طبیعی پیدا می‌شود و مردم چنان عقیده دارند که این سنگ بچشم سفاد داردوبعضی از امراض چشم را نابود می‌سازد.

ج:- سرمه دان، اسم، خریطه‌یی که درآ ن سرمه‌وسرمه‌چو ب‌ر ا نگاه‌می کنند، هم چنان جهت ذخیره سرمه نیز بکار برده می‌شود .

د:- دروازی هاسرمه سنگ را چکک Chokak تلفظ میکنند .

ه:- سرمه را از روغن دنبه یا چربو میسازند. در آن پلته را در روغن اندا خته آنرا بشکل چراغ در میدهند (آتش میزنند) و مقابل دود آن سنگ یا چیز د یگری را قرار میدهد تا دود ذخیره شود و دو د ذ خیر ه شده، سرمه است .

و:- «سرمه: بضم اول وفتح ثالث معروفست و آن چیزی که در چشم کشند - برهان»

ز:-«سرمه: خاکهٔ سرب، گرد سیاهی که بمژه ها و پلکهای چشم میکشند، سرمه دان کیسهٔ کوچکی که در آن سرمه میکنند، سرمه کش: کسیکه سرمه بچشم بکشد وسیلهٔ باریکی که بآن سرمه بچشم میکشند - عمید».

ح:- «سرمه سست :سرمه که بشوخی وزعنایی درچشم کشند - غیاث».

۵۹- سروك Serok (د ك ج ف) رمه که بتعداد زیادبا شد، سروك در ترکی بعین معنی بکار برده می‌شود. اما درمورد انسان سروك را جهت زیاد نشان دادن نیز آورند.

۶۰- سروکار:- (ج د) آله‌ایست‌در دستگاه چگمن بافی بکار برده می‌شود - تماس داشتن.

۶۱- سس sos اسم (بهارلك) بمعنی عندلیب.

۶۲ -سغاچ saghaach (ج ف د ك) اسم بمعنی تخته سنگ هایی است که از آنها در قبوراستفاده کنند. سغاچ در ترکی نیز معمول است.

۶۳ - سغر soghor اسم حیوان، لغت ترکی است وبصورت «سوغور soghor» نیز تلفظ می شود. در تاجیکی وندك گویند بمعنی تبرغان درگرمی بیدار می شود و خوراکش علف است بشکل‌موش کلان است‌ورنگ‌آن خرمایی وزرد بوده‌به‌نهایت چاق‌می شود وپوستش‌لطیف است واز گوشت‌آن‌بعضاً بشکل‌دوا استفاده‌سکنند.چون گوشتش‌حلال‌نیست‌از ان wunduk رو ،درپامیر تعداد وندك به‌ملیونها می رسد.

الف :«جانوریست معروف که جمله اندام آن تیغ داردبوشکور گوید :

چون رسن از پس آور هم رفقارا — به‌سغرسانم‌بار پس اندازم‌تیر - فرس»

حیوان‌فوق‌را که درلغت فرس ذکر شده‌باسم‌شغور یاد کنند.

ب :- سغر، سیخول - عمید»

۶۴- سغری: اسم (د ك ف ج) حصه بالای هر دو طرف و یا استخوان های بزرگ اطراف لگن‌خاصره.

الف :«بالفتح را سخت رویی وبیحیا یی ازلطائف -غیاث»

۶۵-سفرا safraa:(ج ف ك)ذرات خورد‌سفید که‌در‌سرانسان بین‌مویهاوجود دارد حین شانه کردن‌فرو سیر یزد-درترکی باسم‌قارت qaart یاد نمایند.

۶۶-سفاره saffaara اسم(ج‌ف ك)سواره‌گندم.

۶۷- سفال saffaal اسم (ج) توته های کوزه که باسم «کوزه پاره» هم یاد می شود .

الف: «ظرف گلی که در کوره پخته شده باشد، مانند کاسه و کوزه، وامثال آنها، سو فال و سو فار وسفاله هم گفته شده. بعضی پوست دانه ازقبیل پوست پسته وفند قوگرد و وبادام رانیز گفته اند ـ عمید»

ب: « بضم اول آوند گلی وخزف ازمدار وسوید وبرهان و کشف ودرجهانگیری بکسرود رسراج نوشته که سفال بضم و کسر هر دوصحیح باشد ـ غیاث »

۶۸ ـ سفال بازی: اسم مرکب که در ترکی و تاجکی بعضا با سم « جز نک joznok » بازی یاد میگردد. نوعی از بازی های محلیست، وآن طوری است که توته یی ازسفال را بصورت دایروی می سازند، بروی مستطیل درازی که به مستطیل های خورد خورد تقسیم گردیده یک پایه بدون اینکه پای برخطوط تماس بگیرد، بازی میکنند ،

الف: درو ازن ها این (بازی را جزنی jozni گویند.

ب: بعضاً درمناطق جرم شلختک بازی گویند .

۶۹ ـ سفالک (درو از) پوست چار مغز ـ زرد آلو وغیره

۷۰ ـ سفه safa (صفه) اسم مکان ـ جایی که درمقابل خانه ویا درباین باغ می سازند و نشیمن تابستانی می باشد .

الف: «صفه: ایوان، شاه نشین غرفه مانندی در داخل اطاق یامسجد که جای نشستن چند نفر باشد، خانهٔ تابستانی سقف دار، صفف وصفاف جمع آن است. اهل الصفة غریبان یامهمانان اسلام که خانه نداشتند ودر صفه مسجد حضرت رسول (ص) بسرمی بردند ـ عمید»

۷۱ ـ سفیدار safaydaar (ج د ف ک) اسم درختیست معروف که عوض اسم «عرعر» استعمال میگردد. دستک وتیر خانه ازسفیدار بدست می آید.

الف: « سپیدار: ازجمله درختهای بی ثمراست و نوعی ازبید باشد ـ برهان »

ب: « سفیدار درختی است راست وبلند که پوست وچوب آن سفید است، میوه نمیدهد چوب آن در کارهای نجاری وساختن سقف خانه بکار میرود، سپیدار واسفیدار نیز گفته اند، تبریزی هم میگویند ـ عمید»

۷۲ ـ سفیدچه Sofaydcha (ج دف ک) نوعی از زردآلو که بر نگ سفید که زود پخته می شود

انواع دیگری از زرد آلو عبارت اند از :

۱ ـ پیوندی

۲ ـ بادام چه

۳ ـ گردهٔ گاو

۴ ـ دولت مدی (دولت محمدی)

۵ ـ خسکی

۶ ـ تلخک و غیره .

۷۳ـ سفیدک safaydak اسم(د ج ک)نوعی ازگندم که‌در بها رکشت میگردد و نان آن سفید است .

۷۴ـسقت:(سقط) (ج ک ف)آدم پس رفته‌و کسیکه از بطن‌ما در ناقص وپیش ازوقت‌معینه تولد شود که« بر تافتگی »هم گویند .

الف :بالفتح وسکون دوم بچه ناتمام ازشکم‌افتاده ـغیاث»

ب:«سقط :هر چیز بیهوده و بی فایده ،کالای پست ونیز بمعنی‌فضیحت‌ورسوایی‌وسهووخطا درگفتن یانوشتن . اسقاط جمع‌آن‌است . سقط گفتن :بدگفتن ،دشنام‌دادن،سقط شدن،سردن‌وتلف‌شدن حیوان چارپا ـ عمید»

ج:«زفکر سودای پوچ هستی شرم باید تنیدوپا زد

بدستگاه‌چه نازد ـقط فروش دکان حارث ـ بیدل»

۷۵ـسقن saqan اسم (ج) کلوله سنگ است بسیار لشم‌وسائیده‌شده که اطفال با آن بازی میکنند درترکی سقن به عین‌تلفظ ومعنی‌مستعمل است . درکابل‌مردم آنرا‌سانقه‌یاتشله‌گویند.

الف :دروازی هاوکشمی‌ها آنرا«سقه saqa »گویندوبازی‌آنرا سقه‌بازی نامند .

ب:درجرم بجل گاو را نیز سقن گویند .

ج:«بروزن چمن دوشاب آتش ندیده ـخرمارا گویند وآنرا سیلان گویندـبرهان»

۷۶ ـ سقوم soqum (ج) درترکی‌ساقوم وسوقوم‌هم‌گویندـبمعنی‌زوم zom ویالوند lawand یعنی تنبل وبیکاره ،کاهل که دردرواز زیاده تر بکار ها استعمال میگردد.

زوم ولوند هردو لغاتی اند که درترکی معمول می‌باشند وبمعنی کاهل‌وتنبل آمده اند .

۷۷ـ سکل sakal :(د ف ج ک) کفش کهنه ،بوت کهنه‌ودریده . درترکی‌بعین تلفظ ومعنی استعمال می شود .

۷۸ـسگ دندان :(جرم) کنایه‌ازکسی باشد که‌دندانهایش بزرگ‌وبی تناسب باشد .

۷۹ - سگ کش: مرضیست که در پابها پیدا می‌شود و میگویند که دل و جگر سگ دوای آن است

۸۰- سگ‌مر mor (د ف ك ج) کنایه از عمر کوتاه است.

۸۱- سگ‌سلاخ sallaax : به‌شخصی اطلاق میگردد که هر جا و بیهوده این سو، آنسو برود. در ترکی سلاخ استعمال میگردد اما عوض سگ سلاخ معمولا «سلان sallaan» با تشدید لام آورند، لغت سلاخی هم آمده.

«سگ سلاق، سگان دورسلاخ - افغانی نویس»

۸۲- سگ وسکات sakaat : مردم یله گردوفرو مایه (ج ك ف).

۸۳- سلتو saltaw (ج ف ك) درکشم بمعنی فریب کار - امادر حصص دیگر بدخشان بطرف خود کش کردن را گویند خصوصاً وقتیکه لجام اسپ را کش کنند و تکان بدهند.

بدرو ازی سولتو soltaw دویدن به هر طرف معنی میدهد مثلا: اله بچیم خر جینه سلتو کده بیارش.

۸۴- سلاته salaata : اسم (جر مف ك) ویرانه، هر چیز شکسته و بیکاره:

۱- سلاختک salaxtak : اشیای باطله و از کار افتیده، ظروف شکسته.

۲- اوستا سلات: پیشه ورو کاسب کم‌مهارت.

۳- سلاته، نام خوراکیست از بادنجان و پیاز وغیره که در و ازی‌ها آنرا بنام چتنی chatni گویند

۴- خرابه‌ر انیز ساله saala گویند و در ترکی هم مروج است.

۸۵- salfa بروزن و معنی سرفه

۸۶ - سلق (د ك ج ف) چشم سفید و بی حیا، بی‌آزرم. در ترکی به‌عین تلفظ و معنی آمده است

۸۷- سلقین salqin (د ك ف ج) سردی - هوای معتدل، جای مناسب از نگاه هوا برای نشستن تابستانی در ترکی نیز معمول است.

۸۸- سلمه salma یا سلمه پرتافتن : کسی را که در گردن آن حلقه انداخته و بکشند، میگویند سلمه پرتافته اورا کشته است. سلمه‌سی تواند توسط فوته و یارسن هم صورت بگیرد.

۸۹- سلویز salawez (کشم) دلنگان و بدنبال کسی مصر بودن.

۹۰- سله salla با تشدید لام: دستار، لنگی و لنگوته، سله‌ز یاده‌تر بین ترکها مروج است.

سله سفیدان : کنایه از صاحبان رسوخ و موسفیدان است.

۹۱- سما نه samaana یاسا مانه saamaana (ج) فیشن و نازو کرشمه ، خود سا زی و تظاهر .در زبان‌زرد شتی وآر یائی های قد یم میله ای باسم‌سا مانه وجود داشته است .

الف : «سمانه : کرشمه وناز-برهان »

ب :«سامان :اسباب‌خانه ، کالا ،باروبنه‌سفر ،لواز م زندگی ،اندازه ونشانه ،آراستگی ونظم، آرام وقرار- عمید »

۹۲-سماخ samaax(ج کث) :سوراخ ودرعربی صماخ ،سوراخ گوش است .

الف :«سماخ :بکسر اول وخای معجمه سوراخ گوش از بحرالجوا هر واین لفظ به‌سین وصاد مهمله هردو آمده-غیاث »

ب:«سماخ -صماخ :سوراخ گوش ،داخل گوش ،ا صمخه جمع -عمید »

۹۳ -سمبا لک sambaalak (در واز) کف پای‌حیوا نات ودرساحهٔ جرم آنرا کوشک kawshak گو یند .

۹۴-سمبوسه: کنایه ا ز آدم پهن‌بینی ، نوعی از کلچه‌معروفست.

۹۵- سمبک sombok تصغیر سمب یا سنب sonb (د ف کث ج) : سم یا کری پای

الف :«:سم‌ناخن‌دست‌وپای چها رپایان‌ازقبیل اسپ والاغ واستر راگو یند از یک‌ساده‌شاخی تشکیل شده ونیز بمعنی سوراخ وگودال وجائی مانند آغل که درکوه‌یازیر زمین درست کنند، برای،جادان گوسفندان‌بکار رود وبه هردو معنی سنب هم میگو یند . عمید »

ب :«سم:معروفست که سم اسپ ،شتر وخر،گاو گو سفندواشال آن باشد- برهان »

۹۶ - سمند somand نوعی اسپ برنگ‌ز ر دطلا یی

الف :«بروزن کمند رنگی‌باشد بز ر دی ما یل سر اسپ راو بمعنی تیر پیکان دار هم‌گفته‌اند ونام قریه‌ایست‌ازقراءسمرقندوسمنداسپ‌ز رده -برهان»

ب :«اسپ زرده ،اسپ زرد ر نگ ، بمعنی تیر پیکان دارهم گفته‌شد ه-عمید»

ج:اسپی ز رده - لغت فرس»

۹۷- سمند samandنانی که‌نرم نشده باشد ،هر چیز تسمه ای وخشک که نرم نباشدزیاده تر درغذ امعمو ل است.

سمنک(د ف ج کث) نوعی ا زغذا ئیکه ا زگندم بد ست می آید ، سمنک درکابل

هم موجود است،اما نه بصورتیکه در بدخشان‌می‌سازند،سمنکرا بعداز اینکه‌در وقت نیش زدن گندم را میده می‌سازند بشکل‌قماچ آنرا درزیر دیگدان می پزند ، با ثر گذاشتن در آتش‌پوست ضخیمی پیدا می کند و بعد از ینکه‌آنراازآتش کشیدندباسمکه بشکل نان‌مسکه«مالیده» می‌سازند و به نهایت‌لذیذ وخوردنی می‌شود.

سمنو : نوعی خوراک شبیه حلوا که‌ازشیرهٔ گندم سبز کرده باآرد می پزند ، بیشتر در عید نوروز درست می کنند- عمید»

۹۹- سناچ sanaach اسم‌آله (ج‌دف ک)توبرهٔ که‌ازپوست‌حیوانات‌از قبیل گوسفندوبزسازند.

۱۰۰-سنار sanaar (دج ف ک)سنو یاعروس ترکی آن کیلن kelan است.

« بفتح اول بروزن کنارتنگ آبیرا گویند از دریاکه تهش نمایان بودوگل‌داشته‌باشد تاکشتی در آن‌بند شود وبابپتدونگذارند و بیم شکستن باشد ،و باین معنی بکسر اول هم گفته اند وبمعنی‌شخص عاشق وگرفتار نیز آمده‌وبفتح اول‌زن‌وپسر راگویند که‌عروس باشدوبترکی کلن خوانند وبهندی‌زرگر راگویند-برهان»

۱۰۱ - سنجاو senjaaw یاسنجاب senjaab اسم (د ف ج ک) بعضاً سنجو senjaw هم گویند،نوعی‌ازسگ‌سعرو فست ،سگ های لاغر وباریک وکنایه از اشخاص لاغر .

۱۰۲-سنجیت (سنجد) میوه ایست معروف‌وبه ترکی جگده‌خو انند .

۱۰۳ - سنج sanj :اسم (دف ک ج)چوب‌ویاتختهٔ دوکان و هم خشت های که‌بواسطه چوب دربین خانه دیوارشود.ودرکابل سنج (به کسر) گویند .

۱۰۴- سنچه sancha (سنگچه)سنگ ریزه (دج ف ک).

«سنجه:سنگ ترازو که باآن چیزی‌راوزن کنند،در عربی نیز سنجه میگوید وجمع آن‌سنجات است .در داستانهای‌شاهنامه نام دیوی هم بوده است - عمید »

۱۰۵-سندان sandaan(جف‌دک)آله‌ایست که آهنگران آهن‌سرخ‌شده‌رابران نهاده بکوبند.

۱۰۶- سندل sandal(صندل) دوایی است که بدرد سراز آن استفاده کنند مصرع :(سرت درد میکندصندل‌دو اکن).

عاشقان را صندل آسودگی درد سر است✿تابه سردردی‌نباشد دردسر دا ریم ما - بیدل

سوی پیری شعلهٔ امید را خاکستر است د ر د سر معذور صندل برجبین مالیده‌ام ـ بیدل

دردسر کم‌بود تاتد بیر صند ل محو بو د صنعت با لین وبستر خلق رابیمار کرد ـ بید ل

۱۰۷ ـ سندل sandal :چمبوس پاره شده، دشنا م .

۱۰۸ ـ سندک (د ف ک ج)حرامی، حرلمزاده ـ فر زندحر ام.سند کی sondoki هم‌گویند . در تر کی سندکی نیز گو یند .

الف: «سندره،حر امزاده بود.غو اص گو ید :

سرخ چهره کا فرا نی مستحل نا پا ک زاد این گر و ه دو زخی ناپاک زادوسندر ه ـ فرس»

ب: سند کی تلقان (تلخان) نو عی ازتلخان که در تر کی معمو ل است .

۱۰۹ ـ سنقو sanqo(جر م) کنا یه‌ازشخص هر جایی- شخص‌بیکاره،درتر کی‌باعین تلفظ و معنی استعمال میگر دد .

مثال : ـای برادر ته ساسنقو گشتی یک روز ده‌خانه نیستی. سامخفف«صاف» یعنی با نکل .

الف :دیدو-نیز بکسی گفته می شو د که هر طر ف رفته‌و مدت‌زیادی‌راسپری‌میکند ودرخانه بسیار کم‌می آید،در مور د حیوانات نیز این لغات‌را بکار برند.

ب:سلو بلو saloballo گشت وگذاربی‌معنی‌وبی‌فا یده،در تر کی هرد و کلمه(دیدو وسلوبلو) معمو ل است .

۱۱۰ ـسنگکی sangaki صفت(ج‌فک د)نوعی ازچارمغز که‌پوست‌آن‌محکم‌است‌وبسختی‌می‌شکنند

۱۱۱ ـ سنگ پر : ا سم مر کب (د ک ج)آبیکه از روی‌آن‌خیز زدن امکا ن نداشته با شد و عابرین جهت عبور ازآنجا داخل آب سنگ هایی را میگذارند که‌هر فاصله‌سنگ‌از سنگ‌دیگر برابر بفاصله قدم باشد،چنین گذر را«سنگ پر» خو انند .

سنگ‌پر و یا سنگ جر jar کلمات د یگری ا ند بمعنی کو هیکه ا ز بر آن سنگ‌هاخو د بخود پابین آید ومردم را حین‌عبور کردن مزاحمت وا ذ یت ر سا ند .

۱۱۲ ـسنگاو sangaaw (د ک ف ج) د ر یا وجو ئیکه سنگ ز یاد داشته‌وسنگ‌ها درکنارش از اثر فشارآب بیرون افتاده با شد.

۱۱۳ ـسنگاوی sangaawi اسم(در و از)چو بیکه‌ا زآ ب گر فته می شود .

۱۱۴ ـسنگ متان mataan:آسم(جر م) سنگ‌گرده را گو یند .

۱۱۵ ـسو انsowaan یا سبان sabaan اسم آلـه(ج ف د ک)سوهان باشد، معر وفست

ازبی اصلاح نا هموا ری طبع د رشت　　آمدورفت نفسها بس بود سو هان را ـ بیدل

۱۱۶- سو ته sota:اسم(دف ك ج) چوب‌دست-چو بی که آنقدر طو یل‌نباشد،بر ای محا فظت بکا ربر د ه می شو د .

سو ته چک sotachok ات وکوب کر دن وچوب کاری .

۱۱۷-سوجه soja اسم (کشم)سنگ‌های جغله که‌د روقت‌آباد کردن بین‌د یوال(د یوار)اندازند د رجر م سنگ های مذ کو ر را با سم«میان جی»یاد کنند و میان جی بمعنی خلا ص‌گرو یا میان جی نیز آ مد ه .

۱۱۸ - سوچه sawcha (کشم،د رواز)خربوزه‌نارسیده‌وخام که بعضاً سفچه Safcha گویند .

د رجر م شفچه و سفچه خو انندو بمعنی بی مزه نیزآمده است و بی‌مز ه را فچ هم گویند،لغت شفچه shafcha و فچ fach هردردر ترکی نیز معمو ل است .

۱۱۹-سو ر soor(دج‌ك) کنایه ازشخص بدوبد کارشخص بی‌اعتبارو کسیکه دارای چشمان‌سبزباشد سور ذات (بد ذات)

۱۲۰ -سوزا ك: کنایه از شخص شوخ وسردم آزار ـ همچنان مر ضیست معر و ف.

۱۲۱ - سو ز ك sozak (کشم) نو عی از تر کاری.

۱۲۲ - سوز ك sozak درجرم بمعني سوزدد ان‌ودل‌سوز اندن آمده‌مثلا: کس‌لباس‌نومي پوشد حریف ویار قیبش (مخصوصاً بین‌دختر ان) سوزك‌مي بیند .

۱۲۳ -سوزلا پیاو ه ـ سبزی پیاوه ـ گشنیز پیاوه.

۱۲۴ - سوزك sozka اسم: رستني ایست زهردار که‌با انسان‌تماس‌داده شورجای‌لمس شد ه خارش‌وسوزش ز یاد پیدامیکند وآنرادر هزار گي سوخته کك ودرایران گزنه گویند .

الف : دروازی سوز کك sozkak گو یند .

ب : در بعضي‌منا طق جر م بنا م پیچا نک paychaanak نیز یا د کنند .

۱۲۵ - سو زمه sozma : اسم (ج) دوغ غلیظ که د ارای شبیت(نو عی‌ازرستني) باشد.این کلمه‌ترکي است.

الف : ازسو زمه کتخی kotoxii و یا کتخ kotax (خو را ك لذ یذ مثل‌قتلمه)و خور اك د یگری مثل‌قروت آو (قروت آب‌یاقرو تی) ساز ند، سوز مه‌عموماً درزمستان‌خورده میشوداز آن سبب دوغ را با آن شکل یعنی سخت‌ساخته‌و نگه‌میدار ند .

۱۲۶ - سو زنک :(د ف ك ج) نو عي ا زگیا ه خو رد نی و هم بمعنی پنگ (سو زن

دو قا ته که دراپاسها جهت قایم گرفتن استعمال میگر دد) .

۱۲۷- سوز وسوزش sozomozosh (ج ف)بازی محلی مشابه‌بازی‌گور کاوك gorkaawak است که‌توسط چله قری‌chalaqare صورت میگیر د ، چله chala را چلاك chalak گویند .

۱۲۸ - سوزه sawza (د ج ك) خر یکه ما یل بکبو د ی‌و یاسبز رنگ باشد و بمعنی سبزه‌نیز آمده است.

۱۲۹ - سوس sosاسم (د ج ف ك)بو یه‌یانباتات قوی سرخ رنگ که‌ریشه‌های‌قوی‌دا رد ازریشهٔ آن‌جهت تداوی استفاده نما یند وگاهی هم در غذا ی کاچی نیزازآن کارمیگیر ند،ایـــن کلمه درترکي بشکل « بیه Beya » و «بیه‌تنبور» آ مده .

الف «سوس :گیا هی است‌دارای‌شاخه های‌در از که روی‌زمین میخوابد وبزمین‌می‌چسپد گلهایش ز ردنگ، در ر یشهٔ آن غده‌ها ی‌پدید می‌شودبر نگ سیاه که مغز آنها زرد وبر د وقسم است :شیرین‌وتلخ،نوع شیرین آن‌درطب برا ی‌معالجه‌ضیق النفس‌و امراض کبد ومعده‌و مثانه بکارمیرود ،ریشهٔ آنرا اصل السوس می نامند،از برگ یاریشهٔ آ ن شیره ا ی‌میگیرند که‌آ نرا رب السوس میگویند ،درفارسی مهك نیز گفته‌شده ـعمید»

ب: «سوس بروز نطوس کرمی‌باشد که بیشتر جامها ی‌ابریشمی‌را ضا یع کند و مخفف سوسمارهم است وچربی آنرازنان بجهت فربهی خو رند وبربدن مالندو اصل طبیعت رانیز گویند وگیاه خشکی هم‌است‌مانند اسپست وعلفی که حمامیان سوز ند وبیخ آن دافع معال‌است-برهان»

ج:«سوس بواو معروف کرمیست که‌جامهٔ ابریشمی راتباه کند ونام‌درختی‌است که‌بیخ‌آنرا اصل السوس گو یند «غیا ث»ازسوس بر ای‌سوختن وتغذیهٔ حیوانات نیز استفاده میشود،سوس ریشهٔ بسیار قوی‌دارد که نمیتوان بزودی‌از مزارع ر یشه ها ی‌آنر ا ازبین برد) .

۱۳۰-سوغا تی sawghati (سو غا ت) معر و فست که تحفه و یا هد یه باشد ، کسانیکه ازیک سفر می‌آیند باخود سوغات می‌آورند واگر ازخانه بکدام جایی میزود بآنجاباخو د چیزی می‌برند ، کلچه یکی‌ا ز سو غات های‌معروفست که‌هر کس باخودمی برد .

الف«سوغات :بضم بمعنی تحفه‌وهدیه از مدار وصاحب سو ید گو ید که این لفظ ترکیست ودر لغت‌ترکی‌بفتح نوشته چنانکه مشهوراست‌و خان آرز و درسراج نوشته که درصرا ح سو غ بالفتح بمعنی روان کردن‌عطا آمده، در ین‌صورت ذرا صل بمعنی چیز یکه بر ای کس‌بفر ستند وبمعنی‌ر ه آورد مجاز آباشد ـغیاث» .

ب :«راه‌آورد:سوغات،ارمغان،چیزیکه کسی‌ازسفر برای‌د وستا ن خو د بیاوردر اه‌آ ور و و ر ه‌آورد ورا هواره ونوراهان ونورهان‌نیز گفته شده ـعمید ».

۱۳۱- سو گل:اسم (ج)مرضیست بشکل دانه‌در د ست هاوپایها پدیدمی‌آیدودرد ندار د این لغت‌در ترکی‌ز یاده‌تر معمو ل است .

زخ را آو زخ هم گو یند .

۱۳۲ ـسو لک solak اسم‌آله (د ك) زینه پایه ـ پته پایه

۱۳۳ ـ سولوت Sowloq (کشم) مرادف سلق‌وسر د ه چشم (چشم سفید)

۱۳۴ ـسو لوق Sowloq (ج)گو سفندویامیش‌راگویند(ترکی) ساو لق هم گویند .

۱۳۵ ـ سون soon اسم.(ج ك ف د)طرف‌وجهت، اشکال دیگر این‌لغت چنین است :

۱ ـ ایسون (اینطرف)

۲ ـ اوسون (آنطرف)

۳ ـ نیی‌سو (درینط ِ ف)

«سون بواو مجهول نام رو د ـ غیاث»

۱۳۶ ـ سه‌با فتک baaftok (ج ك) بافتنی‌است که‌ذر یعهٔ سه تار صورت میگیرد .

۱۳۷ـ سه برگه (دك‌ف‌ج)رستنی‌و یانوعی گیاهست که د ارای‌سه بر گ بو د ه و د ر لب جو یها و جای های نمد ار سیر وید .

سه برگه : نام گلیست ـ غیاث »

۱۳۸ ـسه‌پا یه: آله ایست که بصو رت سه‌پایه میبا شد ، طو ل چوب آ ن هریک د ر حد و د تقر یباً یک و نیم متر یا ز یا د ترا ز آ ن بوده‌ازآ ن درمشک ز د ن (د و غ سا ختن و بد ست آ و ردن مسکه) کار میگر ند.

۱۳۹ ـ سه‌گزه saygaza (د ف ك ج) که گزلک gazalak هم گو یند ـبد و را ند اختن و پر تاوتن

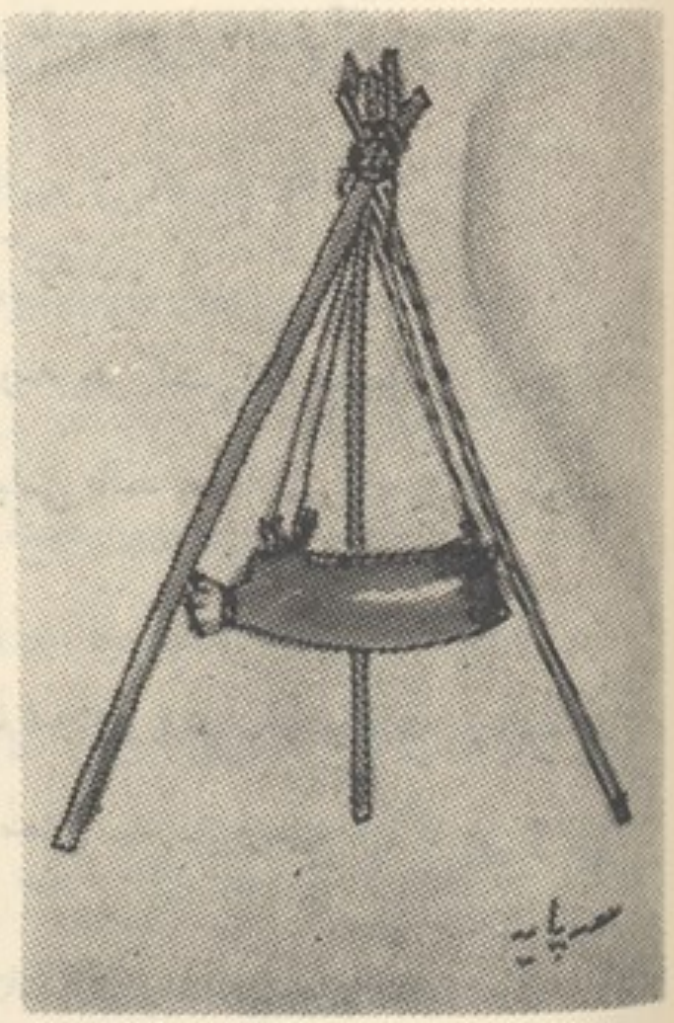

با پرتاب کر دن را گو یند .

۱۴۰ - سیا پیچه مرگی sozomozosh یاسیه پیچه مرگی (د ج) د عای بدیست که زنان درهنگام غضب بدختران گویند ،وگاهی«سرپیچک شوی paychak »هم گو یند وسرپیچک‌چوچه ای باشد که‌قبل از شکستن تخم‌بمیر د که‌سر پت هم میگو یند ش .

در وازی ها سیه پیچده‌مرگی را علاوه بمعنی‌مذکو ر بدختر انی‌گو یند که‌در جوانی بمیر ند .

۱۴۱- سیا ه چر اغ یاسیه چر اغ ،اسم آله(د ج ف ك) نو عی از چر اغهاي گلی ویاچودنی است که توسط روغن زغر وپلته روشن می شود.وهم اکنون نیز این‌چراغهامعمول‌است ، چراغی را که دران‌تیل خاك می سوزد«شیطان‌چر اغ »میگو یند .

۱۴۲- سیاه دیگ‌ویاسیه دیگ ، :(ج د ف ك) ظر فیکه تو سط آن غذا پزند .

۱۴۳-سیال داری :(ج) شر یك داري -همسایه دار ی- رقا بت، ا صلا سیال بمعنی ر قیب و هم چشم ا ست .

۱۴۴- سیاه دل یا سیه دل : کنایه از اشخاص بد دل است (ودل سیاه نیز گو یند؛اگر گفته شود (دلش سیاه‌شده)معنیش آنست که بتنگ آ مده ا ست .

مر ضیست که به ا ثر خو ر د ن غذ ا ها ي شیر وروغن عاید شو د،تداوي‌آن همانا خوردن خوراکها یی‌است که روغن نداشته با شند .

۱۴۵-رسیه‌پرك seyaparak(کشم)تحر یك‌وتشو یق کرد ن.

۱۴۶- سیر که sayrka اسم(ج) بزي که در راس‌رمه حر کت کند معمولا ا ین بز نر قوي‌الجثه با موي‌های کشال ودراز وشاخهاي کلان‌و ز یبا‌می باشد بعضاً سیر که بز هم گویند ودر هزارگی نر بز خصی شده را (سیر که) میگویند .

۱۴۷ - سیچ seech ا سم (ج ف ك د)بر فیکه سخت شودوبرروي‌آن حیوا نات و انسانها بد و ن غو تید ن (فر و رفتن)حر کت کنند ، سچك هم معنی مید هد وسیچ را گا هی ز یچ zeech تلفظ کنند .

۱۴۸- سیخچه seexcha:(د ج ف ك) اله ایست که ذریعه‌آن‌آتش‌راشو رد هند،سیخ نیز

معمول است، یکنوع دیگر سیخ وجود دارد که اندك از شیخ (الاوشورکی) خوردتر بوده و بهن است که بر روي دیگدان میگذارند ودیگ‌را بالاي آن درآتش قرار میدهند .

(الاوشورکی) یعنی آتش شور دهند ، (الاوشورك) عبارت از آله ئیست چوبی که بعوض سیخ در شوردادن آتش بکار میرود .

۱۴۹ـ سیه‌خار : خاریست معروف شکل اندك سیاه رنگ داشته‌وبر ای‌سوخت بکار می آید

۱۵۰ـ سیم سیمک seemsemak (د ك ف ج) نعل‌سوخته ـ بعضی‌چیزهاي‌جلادار .

۱۵۱ ـ سییک seyak (د ف ج ك) مرض گندم که‌گندم را مانند خاکستر سیاه ساخته‌وغیر قابل‌خوردن‌میگرداند .

۱۵۲ـ سیه گوش، اسم (جرم) حیوانیکه‌در شکم حیوانات‌داخل‌شده‌جگر آنهارامیخورد در ترکی باسم «قره قلاغ» گویند، شاید این پنداری باشد .

۱۵۳ـ سیه کمان: اسم آله (د ف ج ك) تفنگ‌پلته‌یی، تفنگی که توسط چقماق کار کند.

۱۵۴ـ سی سی ـ نوعی پرنده است معروف .

۱۵۵ـ سیم آوی (سیمابی) حیوانیکه برنگ کبود باشد .

۱۵۶ـ سیون چی sewanchii مژده دهنده ، طبیب حیوانات که حکاك هم گویندش .

سون چی (مژده) لغت ترکی .

۱۵۷ـ سیوجی saywje حصهٔ بالای ران در ترکی معمول است .

۱۵۸ـ سیو (سیب) اسم (د ك ف ج) میوه ایست معروف، اقسام آن عبارت اند از :

۱ـ سیب گل احمدی (سیب های کلان سرخ وزیبا).

۲ـ چوك سیب (چوککك سیب هم گویند)سیبیکه‌اندك دراز باشد وترشی دارد .

۳ـ کدو سیب (سیب های کلان واندك کم مزه).

۴ـ سیب ترشك (سیبیکه ترش باشد) .

۵- سیب جوپزك pazak (سیبکه خورد خورد باشد ودر وقت پختن جوپخته شود رنگ آن سفید است).

۶- سیب جنگلی (سیبیکه پیوند نشده باشد).

۷- سیب چئی (دروازی و سیبی) است که در چاه انداخته می‌شود ودر آنجا می پزد

۸- سنگ سیو (سیب سخت).

۹- سیو نشارك Neshaarak نشارك نام محلیست که سیب آن شهرت دارد.

۱۰- سیو آوی (سیب آبی) نوعی از سیب (سیب بهی) کشم.

«سیو ؛ سیب- عمید».

ب: «سیب سیمین: نوعی از سیب - غیاث».

ج: « سیب بخور: بو او معروف نوعی از سیب که پوست آنرا خود بخور کنند از مصطلحات غیاث».

د: « سیب: میوه ای است خوشبو وخوش طعم و برچند قسم است: سیب سرخ - سیب پایزی سیب زمستانی . . . عمید »

طلب آزادگی

بها روگل طرب انگیز گشت و تو به‌شکن — بشادی رخ گل بیخ غم ز دل برکن
رسید باد صبا غنچه در هوا داری — زخود برون شدوبرخود دریدپیراهن
طریق صدق بیاموز از آب صافی دل — براستی طلب آزادگی زسرو چمن
صفیر بلبل شوریده و نفیر هزار — برای وصل گل آمدبرون زبیت حزن

(حافظ رح)

پو هندوی محمد عظیم زا یر

مقدمه‌ای بر بشر شناسی

یکی از بااوزش ترین وعالیترین رشته هاي علو م معاصر، بشرشناسیست، ز یراد ر ین علم انسان می کوشدپیش ا ز هر چیز، خودراسطالعه نماید. مانندبسي علوم دیگر، نام این علم نیزریشه یونا نی دارد .چه بشر شناسی را انتروپولوجی می نامندومشتق ازدو کلمه یونانی انترو پوس به معني ا نسا ن ولوگوس به مفهو م علم یا مطالعه می باشد .

گویند این کلمه ابتدا در آثا ر نویسند گان یونان وروم دیده شده است، چنانچه ازآنجمله ا رسطو این کلمه را بار اول به مفهوم «حرف ز دن ر اجع به فرد» تعبیر کرده وباطبقه بندي انسان درزمر ه دیگر حیوانات و ي رامخلوق اجتماعی خوانده است .

گفتیم در بشر شناسی انسان خودرا سطالعه می کند، این مطالعه معمولا دوجنبه دارد: یکی سطالعه فز یکی وجسمانی ودیگری مطالعه کلتو ر و فرهنگ انسانی. موضوع بشرشنا سی فز یکی هم دو جنبه دارد : یکی مطالعه انسان از لحاظ سیر تکامل تدر یجی ودیگري مطالعه وتحلیل نفو س ا نسا ن . درحالیکه موضوع بشر شناسی کلتور ي مختص به موضوعات کلتورانسانی ،باستا ن شنا سی، زما ن شناسی ومطالعه نژ اد می باشد . مطالعه کلتور بذات خودمبحث اصلی این رشته قرا رمیگیر د واو مطالعه کلتور مردمان بدوی یاز ندگی بسیار مغلق وپیچیده شهرها ي صنعتی امروزباشد .

اما این تقسیم عنعنوی بشر شناسی حالا بسیار قناعت بخش نیست به ا ین معنی که در بین این تقسیمات عمده رشته های فرعی دیگری تبارز نموده وبشر شناسا ن مختلفی را چنا ن بخود جلب کرده است که هر کدام حق دارند ادعاي مسلك وتخصص جدا گانه بی را بنمایند. مثلا، ا کنون دانشمندی رامی شناسیم که درساحه قراءوجمعیت هاي محلی مصرو ف مطا لعات است ،یاآنهایی را سرا غ داریم که برچو کی بازودار نشسته بامطالعات نظري خود را محقق می انگا رند. هنوز هم عده دیگر ی هستند که به حفریات مصرو فند ،ویا آنها ئیکه بکلي با مر د م مو رد مطالعه خود

یکجا زندگی می نمایند . موضوع این نوع مطالعه جوانب خاص زندگی یك قوم ، اجتماعی شدن طفل بداخل یك کلتور ،مطالعه اقتصاد بدوی در پرتو ارزشهای اجتماعی یامطالعه سازمان اجتماعی یك قریه وتحول آن میباشد . اما با وصف این همه تنوع بشر،شناسی بذات خود یك علم واحد است .

تعریف انسان:

هرگاه بشر شناسی یك علم واحد است ،پس چرا بشر شناسان براههای مختلف روانند در حالیکه همه شان انسان راسطالعه می نمایند ،واقعیت امر درینجاست که نه تنها بشر شناسان بلکه سائر علمای اجتماعی نیز باتمایل خاصیکه به رشته های اختصاصی خویش دارند ،به کلمه انسان تعریفات جداگانه قایلند . مثلا آنهاییکه بیشتر بسوی اقتصاد متمایلند،انسان را حیوان انتخابی تعریف می کنند ومنظور شان ازمطالعات اقتصادی آنست تامشخصات انسانی را دربه کاربردن وسایل محدودی بدانند که دررسیدن به اهداف عالی انسانی بااهمیت تلقی میشود . یا آنهائیکه بیشتر بسوی فلسفه می گرایند ،انسان راحیوان مستدل یا کم از کم مخلوقی صاحب ظرفیت تعقل می بینند .

ازینجا اینطور فهمیده میشود که بشرشناس موقعی هم به انسان یك تعریف سیدهد د ران تعریف جزئی از مضامین دیگر را مشترك می سازد ،واینرا هم دیده میتوانند که بین انسان و سائر حیوانات خواصی چندبصورت مشترك وجود دارد.

بطور مثال درمرحلهٔ اول انسان یك حیوان پستاندار است .داشتن این خاصه چنین معنی میدهد که انسان مانند سائر حیوانات توسط تناسل تکثر می نماید ،باز هم ازینکه انسان یک حیوان پستانداراست خود را در محیطش بابساعوامل محدود کننده مواجه می بیند.

ازسوی دیگر ،انسان یك حیوان محض نه بلکه موجودی صاحب خرد وتعقل می باشد . چه درتصنیف موجودات وی راموجودمتفکر نامیده ودارای قوهٔ ادراك خوانده اند.درینمورد آثار متعددی مخصوصا توسط روانشناسان تالیف گردیده است که خواص قوهٔ مدرکه انسان را ازدرجهٔ ماتحت انسانی بالاتر نشان می دهد .

هکذا ،درحصه داشتن کلتور انسانی چنین ادعا میشود که با بعض استثنا آت جزئی مثلا موجویت سازمان اجتماعی زنبوران عسل ومورچه گان ،انسان یگانه موجودی میباشد که دارای کلتوری منوط بخود است،چنانچه می بینیم انسان هابا همنوعان خویش بواسطهٔ علایم

مفا همه می نمایند ،درحالیکه حیو انات دیگر درسراود ۀ خویش از اشارات کار میگیرند گو یا انسان مدرکۀ خویش را نسبت‌بهر حیوان دیگر ،بهتر ومؤ ثر تر به دیگر ان رسانیده میتواند .

حالا ازمفاهمه‌سخن بمیان آمدبینیم‌این‌خاصه‌بشری چه‌نقشي در ز ندگی اودارد،انسان قدرت مفا همه دارد، یعنی انچه را می خواهد میتواند به‌شخص‌دیگري تفهیم نماید امااین امرایجاب می‌نماید تادر پهلوي‌وی‌مخلوق‌دیگري وجود داشته باشد تا عمل مفاهمه باوي صو رت بگیرد .

درینجاست که‌انسان رامخلو ق اجتماعی می‌نامند. بایدمتذ کرشد که‌تمام‌حیو انات‌تادرجه‌اجتماعی استند ودرحقیقت‌حیات شان بصفت جمعیت‌و احدي بمشا هده میرسد،لما انسان اجتماعی‌مخلوقیست که‌تنها با همنوعان خویش در تماس است وهر گاه چنان نباشد ،یعنی‌درصورتیکه انسان ازسراوده‌و مفاهمه بادیگران بازبماند به‌مشکل میتوان او را انسان کا مل تصو ر کر د .

درینجا نیز بعضی استثنا آت وجو د دارد که‌بایدخاطر نشان‌نمود، مثلا درهر جامعه سردمانی ر امیتوان پید ا کرد که‌عزلت‌پسندو گوشه گیراند،ولی این‌چنین کناره گیریهاي‌فر دی‌ر انباید باین حقیقت عام‌مفا لطه کرد که‌انسان هیچگاهی نمیتو اند بدون‌انسان دیگري زندگی نماید یابعبارۀ دیگر، موجودیت حیات اجتماعی براي انسان درهر کدتوري یک‌امر ضروریست ،زیراتحت‌شرایط عادي انز واي کامل درهیچ یکی دیده‌نمیشود. بهترین‌مثال کلا سیک درعلوم اجتما عی مثال افسانه‌دو طفلی است که‌درقدیم توسط گر گ‌تر بیه‌شده‌اند.

بالاخره باید گفت که‌انسان ازراه کلتورمر اوده‌ومخا بر ه بر قر ار میکند وهم بو سیلۀ آن زند گی می‌نماید،در ادر اک‌مسایل‌محیط وماحولش‌وهکذادراثناي‌مفاهمه‌باهمنو عان دیگر انسان مجبو ر میشو د صدا ها و تصا و یر اشیاي ما د ي ر ا بکا ر بر د . این معا نی که‌در لسان افاده‌ها،اشیا ،وسلو ک‌ا نسانی تبار ز می کند ،د ر مفکوره کلتور خلا صه شده است .

آنچه را ما تاکنون طرف مباحثه قرار داده ایم در جدول ذیل باشعبات‌اختصاصی‌و مر تبط بشر شناسی خلاصه‌شده است .

تعریف	نام شعبه	رشته اختصاصی	مضامین مرتبط
انسان یك حیوان پستاندار است	بشرشناسی فزیکی	استخوان‌شناسی قیافه شناسی دورا ه بشرشناسی خون شناسی و غیره	علم تشریح با یالوجی وغیره
انسان یك حیوان درك کننده است	بشرشناسی روانی	کلتوروشخصیت	روانشناسی روان‌شناسی اجتماعی روان کاوی
انسان یك مخلوق اجتماعی است	بشرشناسی اجتماعی	جامعه شناسی مقایسی	جامعه‌شناسی
انسان موجودیست دارای کلتور	بشرشناسی کلتوری	دورهٔ های قدیمی باستان شناسی السنه کلتور شناسی	همه علوم بشری آرت وسیانس(۱)

پس از نگاه بشرشناسی، انسان حیوانی است که دارای ظرفیت وانکشاف قوه عالی ادراك ومقام همه بوده، در تماس اجتماعی باسایر همنوعانش از علایم و اصطلاحاتیکه کلتور نامیده میشود، استفاده می نماید .

اگر بخواهیم موضوع را بیشتر از این هم ساده سازیم باید گفت که بشرشناسی فزیکی به تعریف اول تمرکز نموده، بشرشناسی روانی برتعریف دوم، بشرشناسی اجتماعی برتعریف سوم وبشرشناسی کلتوری (بشمول باستان‌شناسی) بر تعریف چارم، منحصر گردیده است. اما باید متذکر شد که در این تصنیف هیچ بشرشناسی قادر نخواهد بود خصوصیاتیرا که نادیده بگیرید که تعریفات دیگر احتوا نموده اند .

---

(۱) بوهانن، ص۳

سوابق انکشاف بشر شناسی

اندکی تعمق برای ما روشن می‌سازد که تقریباً در همه جوامع بشری درگذشته و حال، علایق واندیشه هایی درمورد زندگی انسان وچگونگی کلتور آن نزد مردمان هرعصرودوره موجود بوده‌است. طرح سوالات متعدد راجع به‌زندگی معنوی ومادی انسان ازهمان مسایل عام وتامی است که به آن جواب های افسانوی زیادی درهرقوم و کلتور وجوددارد. دربعضی جوامع جواب به این سوالات طی افسانه ها یی وابسته به‌معبودان شکل افاده های شفاهی وزبانی داشته ودردیگر ان هم این روایات شکل کتبی دارند. مثلا دردین مبارك اسلام پیدایش حضرت آدم علیه السلام وگشت وگذاراو به‌اساس ایات قرآن پاك تثبیت شده و بما گفته شده‌است، همین قسم درمذاهب و کلتورهای دیگرنیز هر کدام به‌نحوی شایسته خود شان .

راجع به‌انسان وقسمت های مختلف کلتور اودر مواردی مانند انواع پرستش ،اختراع آتش، بکاربردن الات وافزار زراعتی، اغاز استفاده‌ازطرق و وسایل مختلف تجمع غذاوغیره‌بیان شده است .

هرگاه‌بازبه‌سوی تاریخ مدنیت یونانیان ببینیم، می‌خوانیم که دران‌سر زمین نیزدرهمان‌مراحل اولی که سنگ تهداب فلسفه وحکمت و مدنیت امروزی گذاشته می‌شد ،داستانهای محلی در انزمان وجود داشت .مثلا یونانیان داستانهایی در مورد استفاده از آتش ،مبادی و اختراع زراعت‌وغیر می‌میر ایدند.اما بعدتریونانیان بیشتر ازین کار کردند.چنانچه‌بعضی‌ازدانشمندان شان در همانروزها آثاری ازخود باقی گذاشته اند ، مثلا هیرودوتوس‌در قرن پنجم قبل ازمیلاد راجع به‌تورانیان ومصریها نوشت وفرضیه‌ای راجع به‌مبادی لسان‌بشری‌طرح نمود.این اثار وهکذانوشته های‌بعدی دیگر ازمثالها یی اند که در مراحل اولی بصفت‌مطالعات انسانی صورت گرفته است. اما باید گفت که این نوشته‌ها محدودیت های زیادی‌داشتند، به این معنی که‌معلومات‌واطلاعات‌مندرجه آنها کم و محدود بود چه دنیای‌قدیم‌یونانیان دنیای کوچکی‌بود که نمیتوانست جوانب مختلف تجارب زندگی انسان راتشریح نماید .

هرگاه ازین مرحله انکشاف بشر شناسی عبور نمائیم ، به‌قرن پانزدهم میرسیم که‌بنام عصر اکتشافات واختراعات یاد میشود .درین عصر درجملهٔ سایر انکشافات‌در بشرشناسی‌نیزمعلوماتی آهسته آهسته بدست آمد .ممالك‌استعمار کننده هنگامی که هیات های مذهبی را به‌ممالك

تحت استعمار خویش درقاره‌ها ی افر یقا و آسیا فرستادند، هیأت های مذکور وافسران عسا کر استعما ری‌وگاهی هم سیاحین راجع به آن جوامع مطالعاتی انجام دادند، که‌شامل مشاهد ات و ثبت داستانها ی محلی و افسانه هایی‌از ز بان‌ز نان پیر بوده. عقیده عمومی برآنست که‌این‌آثار اساس خوبي برای‌مطالعا ت بشر شنا سی‌گذاشت،اما در آ نهانواقصی‌تقر یبا جبران ناپذیروجود داشت .نقص‌درآن‌بود که‌نویسند گان‌غربی‌درهمان‌و قت‌و به‌همان‌سویه طرز زند گی و کلتو ر های دیگرا ن را ا ز عینك ار زشهاوقضاوت‌های کلتو ری‌خویش دیده آ ن داستانهاو افسانه‌ها را تفسیر و تعبیر سو ء کرده بودند. طور یکه‌در بالاتذ کر بعمل آمد همین راپورها باوصف نقایص‌آن‌ها ، مطالعات‌اساس‌بعدی را درعلم بشر شناسی تشکیل‌دادند.

کمی بعد ا ز ین تا ریخ بطو ر مثال درنیمهٔ اول قرن نزد هم عده یی ازدانشمندان ارو پا یی به‌مطالعه افز ارسنگی‌وبقایای سکلیتی در جا ها ی مختلف آ ن قاره پرداختند واین نوع تلاش‌ها را مطالعات‌بعدی جیو لو جیکی مخصو صارشته ز یست‌شناسی‌آن سرعت بخشید . این مطالعات عمر انسان را بروی زمین بیشتر از آ نچه‌نشان‌میدا د که قبلامردم به آن عقیده داشتند چنانچه از انجمله بوشه دو پر ته‌دانشمند فرانسوی شخصی بود که‌مو جود یت ا نسا ن‌د رعصر یخ را د رارو پانشا نداد. دانشمند مذکو ر درحو الی ۱۸۳۰ دروادی سوم‌فر انسه‌افزارسنگی را پیدا کر د ، و بعدا در سا لهای۱۸۴۷و ۱۸۶۴ کشفیات خو د را د رآن با ره در سلسله ما نو گرا ف ها بطبع رسا نید . د ر ۱۸۶۵ جا ن لو بك یکی از لارد های انگلستان،معلومات موجودهٔ آنوقت راتخلیص نموده فرق بین دوره های‌او ل‌ودوم‌سنگ راتوضیح کرد .

در همین‌زمان بقایاي سکلیتی انسان‌قدیم گاهی‌جدا وگاهی‌به‌ارتبا طمواد کلتوري‌به‌ست‌آمدچنانچه اولین‌علایم موادسنگ شدهٔفو سیل‌انسانی د ر ۱۸۵۶ در آلمان‌بدست آمده وانسان نین در تال تشخیص گر د ید . کشف ا ین مو ا د سکلیتی و کلتو ري‌د ر آ نوقت‌قدامت‌انسانرادراروپاتائید نمودو زمینه‌انکشاف بعدي‌باستان شناسی وبشرشناسی فز یکی‌ر اسماعدساخت .

د رتسلسل‌انکشاف بشرشناسی‌تا این‌حدود نتا یج تجمع معلو مات واطلاعات راجع به انسان و کلتو راو دوجنبه‌داشت : یکی‌بتصنیف انسان‌انجامید یعنی موقف‌و ی‌د ر ز سر ۀحیوانات‌تشخیص، نژادش‌تعین‌وتار یخ‌تکامل‌تدر یجی‌او پیر یزی‌شد . مثلاد رحوالی ۱۷۵۰ شخصی‌بنام لینا یوس سو یدنی یکی ا ز ا و لین علمایی بو د که نژ ا د ها ي ا نسا ن‌ر انا م‌گرفت و تشر یح کر د ،

چنانچه تصنیف چارگانه نژادهای ارو پاییان سفید، آسیا یی های زرد، امریکاییها ی سرخ و افریقا یی ان سیاه رااز اومیدانند. گرچه این تصنیف او که متکی به محل ورنگ جلد بود، بیش ازاین نزد بشرشناسان قابل قبول نیست باوصف آن کار یکه وی در آنو قت در بشرشناسی انجام دادخیلی برجسته وعالی بود. ز یرادنیای لینا یو س در آنمرحله انکشاف بشرشناسی بسیار وسیع ترازآن رو ز گا ری بو د که هیرو د وتوس یونا نی درمسایل وموضوعات تاریخی نوشته بو د .

جنبهٔ دیگر این انکشاف عبارت ازآن بو د که افز ایش معلومات درمورد مردمان غیرارو پا یی وانکشاف سر یع باستان شناسی بین سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۹۰ مطالعات مقایسوی کلتورهارا بمیا ن آورد . دانشمندان بسیارمعروف این دوره که بطور غیرمستقیم پایه گذار ان بشر شنا س کلتو ری می باشند ، یکی تا یلو ر ا ز ا نگلستان است که اثر معروف وي بنام کلتور بدوي در ۱۸۶۵ بطبع رسید. کتا ب ما ر گین ا ز امر یکا تحت عنو ان دنیا ی قدیم، در ۱۸۷۷ نشر شد. هکذ اهانری مین و بچوفن (اولی از انگلستان ودو می ا ز ا لما ن) د ا نشمند ا نی بو د ند که را جع به ا نکشاف تا سیسا ت سیا سی و قـا نو نی نوشتند و آثا ر خو یش را د ر آن و قت چا پ کر دند . این دانشمند ا ن اولی و هکذادیگران که باایشان معاصر بودند بشرشناسی رایکی از علوم طبیعی خوانده موضوع مطالعهٔ آنراشرح احوال سر دمان دوره های قبل ازتاریخ و کلتور آنها وبهمین قسم مردمان جوامع عقب ماندهٔ معاصر و بسا مردمان د یگر غیرارو پایی قلمداد کردند. منظور از مطالعات آ نان این بود تاقوا نینی را درمسیر انکشاف مدنیت و کلتور انسا نی بدست آورند، که تعین کنندهٔ مر احل عمد ه تار یخ بشر یت باشد.

بشرشناسی معاصر درجوانب فز یکی و کلتوري آن درقرن بیست وارد صحنهٔ ا کادمیک شد وتد ریس آن اکنون درپوهنتونهای باعظمت دنیا رائج است. حالا بشرشناسی بیش از ین در مرحله یی قرار ندارد که محتاج مطالعات وراپورهای غیر مستند سیاحین باشد، چه بشرشناسان رسمی تربیه میشو ند ودر رشته هاي مختلف ه تحقیقات علمی می نما یند .

موارد استعمال بشر شنا سی

بشرشناسي فزیکي ازابتداج نبه هاي تطبیقي وعلمي مفیدي داشته است. بطور مثال در طرح

بعض ماشین های ساده کار،تهیه البسه وساختن اعضای مصنو عی مانند دست وپای انسان ازان استفاده میشود. علاوۀ ،بشرشناسی فزیکی برای مسایل مربوطبه طبابت وطب عدلی نیز مورد استعمال دارد، واخیرا شنیده میشود که بشرشناسی فزیکی درتهیه وترتیب البسۀ کیهان نوردان سو ردا ستفاده قرارگرفته است. اماجوانب استفاده عملی و تطبیقی از علم بشر شناسی اجتماعی تا سالهای بعدازجنگ عمومی او ل هم بسیار واضح دیده نشده بو د،طوریکه قبلاذ کرشداولین احتیاج استفاده عملی ازین علم دراد اره مناطق تحت استعمار محسوس بوده است. چنانچه فر انسویان ،انگلیس هاوهالندیها به اندازۀ قابل ملاحظۀ ئی ازین علم درفهمیدن کلتور، رسم ورو اج وارزشهای مر دمان تحت سلطۀ خویش استفادۀ نموده اند. امریکاییان در پروگرام های انکشافی هندیهای امریکا یی ازان کار میگیرند. مطالعات بعد ي نشان می دهد هرجاییکه دراداره واۀ نظام امور ازنظریات بشر شناسی استفا د ه شده کار را سهلتر ساخته است. مثلادرصنایع حل اختلاف نظربین کار گران واداره تدویر صنایع، استخدام اقلیت ها و تشکیل وتنظیم بهتر ومؤثر پروژه های اسکان مجد د و غیره به اساس فهم بشرشناسی صورت می گیرد پیوسته بهمین گپ ازبشرشناسی اجتماعی درتطبق پروگرام های تحول اجتماعی کا ر گرفته میشود که بمنظور بلند بردن سویه ز ندگی مردم طرح شده اند وبهترین مثال آن در مملکت ما پرو گر ام انکشاف جمعیت دهات بود که اکنون بنام انکشاف محل یادمیشود. مثالهای مشخص تردیگر را درتطبیق پروگرام های صحت عامه، توسعۀ زراعتی وازهر چه بیشتر درمعضله های تعلیم وتربیه میتوان دید که به بلند بردن کیفیت نفوس جامعه ازنگاه رشد شخصیت افراد رابطه دارد .

ماخذها

1. Beals, R. L. and Hoijer, H., An Introduction to Anthropology New York: The Macmillan Company, 1964.
2. Bohannan, P., Social Anthropology. New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc. 1965.
3. Evans - Richard, E. E., Social Anthropology and Other Essays, New YorK: The Free Press, 1966.
4. Winick, C. Dictionary of Anthropology. New Jersey: Littlefield, Adams Co. 1966.

زایر :محمد عظیم ،سبادي انتروپو لو جی ثقافي ر اهورسیمینارر هنماي تعلیمات مسلکي، کابل
وزا رت معارف ۱۳۴۴

فیض الله نهال

خط اورخون و آثار مکتوبه دیگر درزبان ترکی

با پخش وانتشار السنه ترکی قدیم درقرنهای (۵-۶) مزبانهای اوزبکی و ترکمنی که بدسته زبانهای ترکی شرقی ارتباط داشت نیز بوجود آمد. آثار مربوط باین دوره که حیثیت ادبیات شفاهی یا روایی دارد دربعضی ازمنابع چون سنگ نوشته ها، کتب و آثارعلمی تاکنون محفوظ مانده و بما رسیده است. یکی ازاینگونه منابع آبده های(اورخون)میباشد. ریشه این دو زبان را میتوان در آبده های«ینی سی او رخون» مشاهده کرد. درسال(۷۳۲م)برسم الخطخاص اورخونی نوشته شده است .

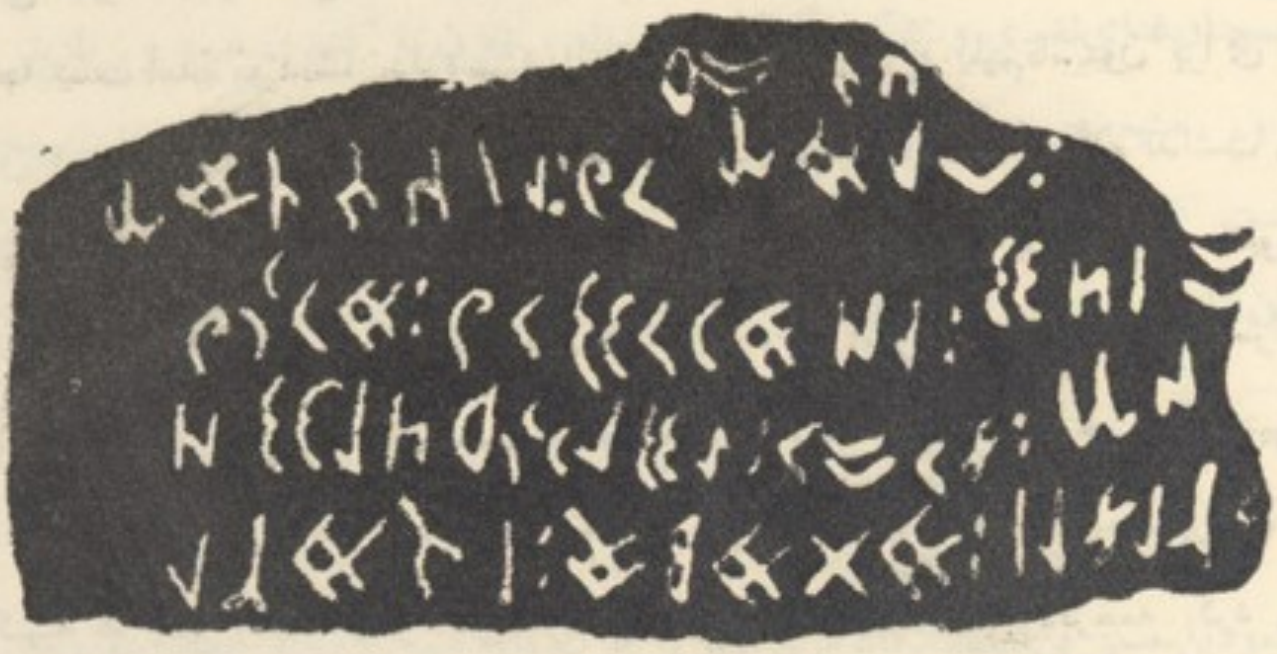

اساساً خطاور خون بین قرنهای (۸-۵) قبل‌ازمیلاد بوجود آمده‌است. ازوجود یادگارهای که بااین خط‌نوشته‌شده(آبده‌های اورخون) دراوائل قرن (۱۸ع) یکعده دانشمندان در آثار و تألیفات خود معلومات داده بودند مگر درطول‌مدت خیلی از یاد دانشمندان نتوانسته بودند خواندن این کتیبه ها موفق گردند .دررببع اول قرن (۱۹) مقاله گریگوری سپسکی دربا ره

آبده های اورخون ـ ینی سی درجمله «سیبر سکي ویستنیك »(خبر هاي سیبر یا) به‌نشر رسید . این مقاله بزبان لاتین ترجمه شد .معلوماتیکه در پیرامون این آبده ها بدست آمده بود بدیی وسیله با ختیار دانشمندان بسیاری ازکشورهای جهان قرار گرفت. مگر هنوز فعالیتها یی که‌در زمینه‌آموختن وتحقیقات در اطراف این نوشته هابعمل می‌آمد به‌نتیجه نرسیده بود،زیرا هنوز کلید «راز»نوشته هابدست نیامده‌بود. بسال(۱۸۸۹)دانشمندان فنلیند اطلس آبده ها ي اورخون ـ ینی سی رانشروطور تخمینی‌ادعا نمودند که این‌آ بده هابه مدنیت فنلند متعلق‌است. مگراین‌تخمین دانشمندان فنلیند دیری‌نپایید زیرا درهمان سال (۱۸۸۹) نویسند ه و جهانگرد روسی‌ن.م‌یدرتسیف موفق شد از کنار های دریای اورخون که دروادی کاشاـ سید م سر بو ط مغولستان واقعست‌آبده های زباد ی بدست آورد، که‌باآبده هـای«ینی‌سی» شباهت‌داشت ،یکجابا«نوشته هاي‌نامعلوم»یك‌سلسله‌متن هاي‌جداگانه‌نیز بزبان‌و علایم‌چینی نوشته شده بود ،بد ست آمد.این تصادف براي کشودن«راز»این آبده ها کمك بزرگی انجام د اد . بسال (۱۸۹۰)انجمن علمی فنلیند درسواحل درياي اورخون یك‌هیأت علمی با متا ن شناسی را فرستاد . بسال (۱۸۹۱)اکادمی‌علوم روسیه هیأت‌علمی بزرگی‌درتحـت ر هبري اکادیمسین و . و.ردلوف به اورخون اعزام داشت.نتیجه کاوشها وتحقیقات این دوهیأ ت بسا ل (۱۸۹۲) به شکل اطلسی نشر شد.در اطلس ها تصویر آ بده‌هاي‌نامعلوم، ساختمان و نقشه مواضعی که این آبده‌هااز آنجابدست آمده بو دنشان‌داده‌میشد.ازدانشمندان‌دنمارکی‌و یایم‌تامسون برا ی نخستین بار بخواندان این آبده ها موفق شد.اوبرای خواندن آنها بانواع الفبا ها اتکاء نداشت .برعکس نخست از همه خو است شباهت ومناسبات باهمی این حروف‌نامعلوم را برای خود معلوم‌نماید. اوپس از یك سلسله تحقیقات موشکا فانه توانست در(۲۵ نو امبر ۱۸۹۳) پر ده از اسرار مکتوم آنها بردارد .تـا این زمان اکادیمسین ردلوف نیز توانسته بود (۱۵) حرف کـتیبه هـای مذکور را بخواند.و. و.ردلوف بااتکاءبه کشفیات خود وکشفیات و. تامسون بر ای نخستین با رمتن کتیبه ها یی راکه ازسواحـل دریا ي اورخون بدسـت آمده‌بودترجمه کرد . کتـیبه ایکه توسط ن.م‌یدرتسیف‌بدست آمده بود عبارت بوده است ازاو حه سنگ آرامگاه خاقان‌ترك بیلکه قاآن ـما غلیان (متوفی درسال ،۷۳۴ع) وبرادر کو چك او کول ـ تکین (متو فی در ۷۳۲ع) بعد ازآن تاریخ آثاریکه از کناره ها ی دریا ی اور خون ـ ینی سـی بد ست آمد ه‌بود بنام «ابده‌ها ی‌ینی سی ـاورخون » شهرت یا فت .

ترجمه سطری چند ازاین نوشته ها که بنام «سرود قبرستان» یادمی شود: «من مردمان بی نوایی را که ازپادرآمده بودند به پاایستاده کردم (گرد آوردم)آنها را توانگر ساختم .قومی‌را که عده شان محدود بود به‌جمعیت‌بزرگی مبدل ساختم.درسخنان‌من‌حتی‌یك دروغ هم‌نمیتوان یافت.» «اگر کول ـتکین وجود نمیداشت همه‌شمانابودشده‌بودید.برادرمن کول ـتکین درگذشت.ازین جهت من سخت اند وهگین شدم،چشمانم بینایی خود را ازدست داد ،تیزی فکرو خرد ازکفم رفت .غرق اندوه گردیدم،سرنوشت هرکس ازطرف آسمان کبود (خدا)تعیین می‌شود .فرزند انسان‌برای‌مردن‌زاده‌شده‌است.»(رجوع شودبه«اوزبک ادبیاتی تاریخی »بزبان‌اوزبکی تألیف ن.م ماله‌یف ، جلد اول،چاپ تاشکند سال (۱۹۶۵. ازص ۷۸-۸۱).

طبق آخرین کشفیات‌وتحقیقات باستان شناسی که در قصبه «ایسیق »در نزدیکی الماتا تا پایتخت‌قزاقستان شوروی صورت گرفته پیاله نقره یی گرانبها یی بدست‌آمده که‌درته آن (۲۶) حرف شبیه خطقدیم ترکی در قرن (۸-۵) قبل ازمیلادحکشده‌است. طوریکه‌دانشمند معروف‌اوزاس سلیمان اوف (درشماره (۵) ۱۳۴۹) نشریهٔ اداره مطبوعات سفارت اتحاد شوروی درتهران می نویسد : الفبای ایسیق‌شباهت زیادی به الفبای خطی اورخون ـ ینی سی‌دارد ... با استناد به خط ایسیق می توان گفت،ترکهای قدیم در نیمه هزارقبل ازمیلاد خط خودرا از آ را میان اقتباس کرده اند .

همچنان‌غنای‌لغوی و اشکال گرامری‌آبده‌اورخون تا کنون هم‌در زبان‌ترکی‌موجود است.(۱) منبع‌مهم دیگر (دیوان‌لغات الترك) اثر دانشمند بزرگ زبان شناس‌محمود کاشغري (۲) است که درسال (۴۶۹ ه) بزبان عربی‌نوشته شده است. ازآثارمهم دیگر کلاسیك می توان نام‌داستان منظوم « قوتاد غو بیلیك (دانش رسیدن به‌سعادت) تالیف

---

(۱)زبان‌ترکی بطورعموم ازنگاه لهجه بسه دسته منقسم میگردد :

ترکی عثمانی ـ۲ـترکی آزری ـ۳ـ ترکی چغتایی یا اوزبکی قدیم .

(۲)محمودبن‌حسین بن‌محمدالکاشغری‌دراوایل‌قرن(یازدهم‌میلادی‌در بلاساغون)درنزدیکی‌شهر قماق مربوط قیرغیزستان‌شوروی ،زاده شد. وی از خردی‌به‌تحصیل دانش پرداخت ومخصوصاً بعلوم ادبی عربی احاطه وسیع پیدا کرد .او ازآغاز بفراگرفتن همه جانبه زبان های‌اقوام مختلفه ترك علاقمند شد.برای این‌منظور درسراسر مناطق ترك نشین بسیاحت پرداخت و برای

(بقیه در ص ۱۳۲)

یوسف خاص حاجب (۱) (۵۴۶۲) کتاب «هبة الحقایق» تألیف احمد یوگنکی (اواخرقرن ۱۲) یا اوائل قرن(۱۳ میلادی) «قصه ربغوزی»تألیف ناصر الدین بن برهان‌الدین ربغوزی (قرن ۱۲ و۱۳م) را در اینجا قید کرد.

زبان اوزبکی که ازگروپ زبانهای «چگل» مشعب گردیده بود روزگاری بنام «زبان ترکی» یاد می‌گردید. اما بعد از قرن پانزدهم میلادی اصطلاح «زبان‌چغتایی» که همان (زبان اوزبکی قدیم) میباشد برآن اطلاق گردید واصطلاح‌زبان‌اوزبکی بعد از قرن (۱۷) در پهلوی این نام بکار برده شدو به‌سرور زمان بیشتر متداول گردید. از آثار و شعرای مهم کلاسیك زبان او زبکی قدیم وزبان ترکمنی می‌توان از «محبت‌نامه» «لطافت نامه» «دربیك» و«یوسف و زلیخای» او ،سکاکی و «دیوان»او،ابو الکلام‌لطفی‌هروی و «دیوان ودastان گل و نوروز»او ،امیر علیشیر نوایی‌واثار جاویدان‌وفانانهذیر او ،سلطان‌حسین میرزا بایقرا و «دیوان» ظهیرالدین محمد بابر و «بابرنامه» وسایر آثار گرانقدراو ،مخدوم‌قلی و«دیوان‌اشعار»او ،نام‌برد .

---

(۱) یوسف خاص‌حاجب شاعر نامدار ،دانشمند بزرگ‌وسیاستمدار ورزیده قرن «۱۱» م است. یگانه اثری که از وی بجا مانده داستان منظوم «قوتا دغوبلیك» است. این اثر طوریکه از خود آن مستفاد می‌شود در بین سالهای (۱۰۶۹-۱۰۷۰)م برشته تحریر کشیده شده است. بابررسی محتوی این اثر می‌توان تخمین کرد که یوسف خاص حاجب درسال بیستم قرن (۱۱م) متولد شده است ولی یکی از دانشمندان پیش آهنگ زمان خود بود بزبانهای‌ترکی،دری وعربی تسلط کامل داشت وهمچنان بعلوم تاریخ، نجوم،هندسه، الجبر طبیعیات،جغرافیا ودیگر رشته های علوم وقت وارد بود.

«صفحه (۱۴۳) تاریخ ادبیات‌اوزبك»

(بقیه ص ۱۳۱)

تدوین اصول گراماتیك ،عرف وعادات‌وادبیات عامیانه ای که در زبان آنان معمول بود همت گماشت‌وبااکثر طوائف‌و قبایل‌ترکی زبان درتماس شدوبعد ازآنکه دربغداد اقامت گزیدبااستفاده ازمجموعه‌اندوخته های خود کتابی بزرگ (دیوان لغات الترك)را بزبان عربی‌تألیف کرد.

برای‌معلومات بیشتر مراجعه شود به(اوزبك ادبیاتی‌تار یخی) تالیف (ن.م)مللله یف جلد اول ص (۱۳۵)،چاپ تاشکند (۱۹۶۵).

فاصله بین قرن (۱۴-۱۷) دوره ایست که طی آن فرهنگ واز جمله زبان وادبیات اوزبك شاهد پیشرفت وترقیات شگرفانی می‌گردد. ادبیات بدیعی در تکامل زبان اوزبکی نقش عمده را بازی میکند و آنرا بزبان زنده، ادبی وعلمی مبدل میسازد. شاعر و متفکر بزرگ اوزبك علیشیر نوایی (۱۴۴۱-۱۵۰۱) که یکی از شخصیت های بزرگ ادبی افغانستان و جهان محسوب میشود ونام وآثار وی در پهلوی نام و آثار شاعران ونویسندگان بزرگ چون هومر دانته ،شکسپیر، فردوسی، سعدی، بالزاك، پوشکین، ابن‌سینا، و دیگر سخن سرایان بزرگ جاویدان خواهد بود. بحوث دانشمند کبیر ،سیاستمداری ورزیده و هنرمندی چیره‌دست رهبری نهضت علمی وادبی وهنری قرن (۱۵) افغانستان‌را در هرات‌بدوش می‌گیرد وادبیات کلاسیك اوزبك را نیز بصورت اساسی پایه گذاری میکند وچون استادی توانا ودانشمندی ذوفنون این زبان را بعالی ترین مراحل تکامل می‌رساند. وبا »(۳۴)اثرعلمی ، ادبی‌وتاریخی خویش چنانچه می‌گوید: حصار شکست ناپذیری برای این زبان بناء می نهد که برای همیشه از دستبرد زمان وحوادث روزگاردر امان خواهد بود. (۱)

در ترکیه تحقیقات دانشمندان‌بزرگ پروفیسور زکی ولیدی‌طوغان«دایرة المعارف‌اسلامی» و پروفیسور محمد فواد کوپرولو،ضمن مقالا تیکه در باب زبان و ادبیات ترکی نوشته اند و همچنان پروفیسور احمد جعفراوغلو (تورك اماجی)، آقای نسیم اتالاری (پولتن زبان‌ترکی) دارای اهمیت زیادی میباشد.

پرفیسور دکتور بکرچوپانزاده(۲) در سلسلهٔ مقالا تش که درسال (۱۹۲۶م) در باکو انتشار یافته می‌نویسد: «زبان ترکی در دوره اسلامی‌چهار مدافع بزرگ‌داشته‌است.

محمود کاشغری مولف «دیوان لغات الترك» وشیخ عاشق پاشا، صاحب «غریب نامه» ونوایی وقدری صاحب «مسیرة العلوم»، چهار دوره تاریخی که این چهار تن نمایندگان آنند از درخشان ترین ادوار تاریخی آسیای وسطی وآسیای صغیر میباشد. (۳)

۱- از مآخذ و مقالات‌بها غلی شرعی جوزجانی استفاده گردید.

۲- چوپانزاده‌از دانشمندان آذربایجان شوروی واستاد پوهنتون باکو بوده است ودارای تالیفات متعدد د راصول تدریس ودیالکتولوژی زبان ترکی میباشد که از آن جمله می‌توان کتاب (ترك - تاتارلسانیاتینه مدخل) طبع باکو،سال ۱۹۲۴ را یاد آوری کرد.

۳- متن فارسی‌محاکمة‌اللغتین‌نوایی‌ترجمه تورخان گنجه‌ای صفحه (۶) چاپ‌تهران(۱۳۲۷)

پرفیسور چوپان زاده پس از تلخیص وتجزیه وتحلیل محاکمة اللغتین، همچنان اضافه میکند «.... «لئون کاهون» می‌گفت: در هیچ قاموس وفرهنگی نمی‌توان لغتی در مقابل همه لغات مربوط به شکل اراضی ونباتات وحیوانات وغیره که در زبان ترکی موجوداست، یافت.» (۱)

ادبیات عامیانه ازبکی:

ادبیات روایی یا شفاهی یك بخش‌مهم تاریخ ادبیات زبان ترکی واز جمله‌زبان اوزبك(۲) و ترکمن را تشکیل میدهد. این بخش ادبیات مشتمل برترانه‌ها، سرودها، داستانهای

---

(۱) رجوع شود به محاکمة اللغتین نوایی صفحه (۴).

(۲) اوزبك قوم معروف ترك است که درآسیای وسطی سکونت دارند واین نام از شش‌صد سال باینطرف براوشان اطلاق گردیده است. اصلا اوزبك خان پادشاه معروف قپچاق که بین نهر (اورال وجو) زیست می‌نمودنداز طرف شیبانی نواسه چنگیز خان در اینجا ساکن ساخته‌شد (۱۳۱۲-۱۳۴۱م) رقبه قلمروازبك خان‌از (یابیق) تادا نیوب و از(بحراسود) و(بحرخزر) تا دامنه های قطب‌شمالی امتداد داشت. در سال (۱۳۱۲م)جلوس‌ودر(۱۳۴۱) وفات کرد. این شخص علم دوست بود وعلما را احترام می‌نمود. قوانین و نظامهای عادلانه طرح کرد وبر تطبیق‌آن موفق‌شد.مرکزاو شهر (شرای) گفته شده ، این شهر ویکعده‌شهر های بزرگ دیگر در قلمرو قپچاق از حیث‌تجارت خیلی‌ترقی داشت.اوزبك‌خان درسیاست خارجی‌خود با خانواده های سلاطین مصر وامپراتوری بیزنتین وصلت کرد وباین طریق روابط خارجی‌خود را تشیید نمود وشورشها بی را که در مقابل‌حکومت‌وی برخاست فرونشاند . در قرن (۱۶) که برای تسلط ممالك موروثه امیر تیمور بین اولاد او کشمکش و هرج ومرج برپا بود شخصی موسوم به‌محمد شیبانی ظهور کرده ازموقع استفاده نمود ودر صدد تشکیل دولت اوزبك‌برآمد وبا لاخره دولت اوزبك را بوجود آورد (۱۵۰۰م) . محمد شیبانی بعد از اینکه نفوذ و اقتدار حاصل کرد بفکر توسعه قلمرو خویش افتاد، اراضی متصرفه تیمور یان هرات را در ماوراء جیحون به تصرف خود در اورد. لیکن در راه پیشرفت او شاه اسماعیل صفوی مانع گردید چنانچه وی در سال (۱۵۱۰م) علیه‌محمد شیبانی اعلان جنگ داد وبالاخره درین جنگ‌اورا به قتل رسانید. سلالهٔ شیبانی که ازطرف آنها دولت بزرگ قپچاق واوزبك تاسیس گردیدگرچه در اثر انقراض ایندو دولت از بین رفت ولی توانست بعد ازین بمدد قوم اوزبك در بخارا و خیوا حکومتی را تشکیل دهد. (دایرة المعارف آریانا جلدسوم‌ص۹۸۵)

منظوم ،ضرب‌المثل هاوافسانه ها،اشعار غنا یی، پار چه های‌موثر وز یباوامثال‌آن‌میباشد که‌یك قسمت آن‌پیش ازادبیات کتبی‌بوجو دآمده‌ازدهانی‌بدهانی، ازنسلی به‌نسلی از دو ره‌یی‌به‌دور ه‌یی انتقال نمو ده است. بایدگفت ادبیات‌عامیانه بشکل سا بق خو د با قی نمی‌ماند بلکه بمرورزمان وایجا بات محیط تغیر شکل مینما ید .

از آسیای وسطی آثار ومنابع فلکلو ریك زمان‌قدیم بدست‌ما ر سیده‌است. این‌منابع عبار تا ز کتب‌تاریخ ،آثارعلمی ویا دگا ر های‌نو شته‌شده وامثال‌آن میباشد. در کتب مو رخین مشهور (هرودوت) ، (کتنری) (پولین) (هار یسم ایتلن ایسکی) وغیره از مضامین‌وآثارفلکلوریك تذ کا ر رفته است.مور خین چون‌لار دن، حمزه‌اصفهانی ، طبری ، مسعو دی ، بیر ونی،ثعا لبی بلعمی وغیره آثارشان از ادبیات ر وایی یادآور ده اند .

در کتاب « اوستا » « بیهستون » « بوند اخیشن » و « دینکر د » وامثال آن یاد گاروونمونه ها ي‌ادبیات عامیانه‌به‌نظر میرسد. یکی‌ازمنابع‌مهم وسر شار کهن‌اد بیات رو ایی تر کی‌ومنجمله او زبکی ا ثر جاوید ان محمود الکاشغری « دیوان لغات الترك » است که حاوی نمو نه های گونا گون ومهم‌سرو دها ـ اشعار حماسی وضرب‌المثل ها ی‌سر بوط بز مانهای‌خیلی قدیم میباشد این اثر از آثار مهمی است که‌لغات‌ترك قدیم را محفوظ نگداشته است ابتدایی‌تر ین سرود ها ر ا که در ابتدایی ترین جوامع بصو رت‌دوبیتی‌هاسروده شده بماانتقال داده است که‌ماذیلاچندنمو نه آنر اباتر جمه دری آن قیدمیکنیم :

چغیر بیریب قو شله تو
تا یمان ا یز یت تیشله تو
تیلکی تو نغیز تاشله تو
ار دم بیله او کله لیم

ترجمه : مرغ های‌شکار را بدست جو انان دهیم وعزم شکار کنیم .
سگ‌های‌شکا ری را از پی‌مرغان شکاری بر ای‌آور دن صیدرهنما ز یم .
بسوی رو با و خوکها سنگ اندا زی کنیم .
وا نگاه آو رد های‌خو درا بستاییم و بر آن مباهات کنیم .

اپارن او زو ر د یم
بوی نین ا نینگ قیز یر د یم

التون کوسوش‌بو زو ردیم
سوسی قلین کیم تو تر
ترجمه: عساکر دلیردشمن را پراکنده ساختم
آنان را باطاعت وا داشتم.
طلا و نقره (غنیمت) بدست آمده را باخود آوردم
گذشتن از صفوف عساکر آنها خیلی دشوار بوده‌است
یگیت لر یگ ایشلتو
یغیچ یمیش ارغتو
قولن، که یك اولتو
بزرم قیلیب اولینم
ترجمه:
جوانان رابکار اندازیم
توسط آنان میوه های درختان را بتکانیم
بصید خرگوش و آهو بپردازیم
و آنگاه جشن شادمانی برپا داریم

این سرودها آنقدر قدامت دارد که حتی هنوز شکار حیوانات توسط سنگ و چوب (ابتدایی ترین شکل آن) معمول بوده است. اکثر کلماتیکه درین سرودها به نظر می‌رسد تاکنون هم بعین شکل و یا باتغیرات جزئی در زبانهای ترکی منجمله اوزبکی وجود دارد.

این اثر و بعضی آثار دیگر که قدیمترین آثار گرانمایه بشمار میرود بدست مارسیده است هم‌چنین از کارهای ارزنده علمی دانشمندان معروف اوزبکستان شوروی (ن، م مللهیف - و . (م.) عبدالله‌یف - غ. لک. کریموف که‌باکار پیگیروخستگی‌ناپذیر خویش درپرتو آخرین دست‌آوردهای دانش وفن تاریخ ادبیات زبان اوزبکی را درسه جلدتألیف کرد «واندودرسالهای (۶۴-۶۵-۶۶) درتاشکند بطبع رسیده و همچنان از تألیفات متعدد سایردانشمندان اوزبك می‌توان یادآوری کرد.

به‌خوانندگان مجله وزین‌ادب بهترمعلوم است که درقسمت شمال‌مملکت‌عزیز ماافغانستان مردم ترکی زبان که‌به‌لهجه اوزبکی، ترکمنی، قزاقی، قیرغزی و امثال آن تکلم میکنند بسرمیبرند وهرکدام ازاین اقوام از خود ادبیات عامیانه بخصوص و به‌لهجه خودشان‌دارند.

پوهاندمحمدرحیم الهام

تاریخ روشهای دستور نویسی زبان دری

زبان در حیات اجتماعی بشر نقش مهمی دارد. با اعمال واحساسات او گره شده، با ملیت ،آیین پرستش وآگاهی برنفسش پیوستگی دارد. در کار وعبادت ودربازی توسط برنا، پیر ،نادار وتوانگر ،زن ومرد متمدن ووحشی مساویانه و یکسان بکار میرود .

مفکران ، دانشمندان وشاعران از زبان ،به جهت اهمیتی که دارد ،به گونه گون صورت ستایش کرده اند. ارسطو انسان را به حیث حیوان ناطق تعریف نموده است ، شاعری ازاین مرحله نیز فراتر رفته سخن را جان ومایه زندگی پنداشته وپرسیده است: گرسخن جان نبود مرده چرا خاموش است؟ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی فرموده است :

زبان دردها ن خرد مند چیست ؟ کلید د رگنج صا حب هنر

زبان یگانه وسیله شیوا و بلیغ تفاهم انسانی است. کاردسته جمعی انسان که منتج به افزا رسازي وی گر د ید ه و مد نیت انسا نی راپدیدآورده است از بر کت ز بان است . تقسیم کار درگروههاي آدمیان توسط ز بان پدید آمده ، واستعداد انسان را در گونا گو نی پدیده هاي تولیدی زبان، انکشاف وپرورش داده است . همچنان آدمی از تجارب گذشتگان خودتو سط زبان آگا هیگردد وسلسله انکار ودانشها باسخن از نسلي به نسلی دیگرانتقال میکندو بر ان افزوده میشود، و کاروان مدنی و ثقا فی بنی آدم درگذر گاه زمان بر محمل زبان پیش میرود .

ز بان دوست عز یز انسان است ،ولي دشمن خطرناك او نیز تواند بود: زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد !

اما انس و اعتیاد انسان باز بان خود ش به حدی ز یاد ا ست که حس کنجکاوی او را کمتر بر انگیخته و چنانچه شاید به تحقیق و تفحص در باره آن کمتر پرداخته است .

به این سبب مطا لعات علمی ز بان در تار یخ علو م انسانی تا قر ن بیستم میلادی به تعو یق افتاده است . از ینر وی ز بانشناسی علمی نسبتاً جد یداست و از مدت ت قر یباً یک صد سال بد ینسوی د ر اثر مطالعات و تحقیقات ژ رف و پیگیر ز بانشناسان معا صر به سوی تکامل تحو ل میکند .

اما دانشمندان پیشین در تحقیق ما هیت ز بان اهمال کلی نکرد ه اند .

دربین جوامع متمدن گاه‌به گاه افرادی‌ظهور کرده اند که‌به‌شکلی از اشکال به‌تدقیق سخن آدمیزاده توجه نمو ده‌و نظر یاتی در این باب ابرا ز کر ده‌اند که‌سیر تحول تار یخی آن رادر پر توجر یانها و رو شهای سهم به‌اجما ل یاد میکنیم .

دستو ر نویسی درآر یانا وهند :

ز بانشنا سان و مؤ لفان غر بی تار یخ علم زبان را از یو نان باستان آ غازمی کنند . آنان **افلاطو ن** (۴۲۷ - ۳۴۷ . ق.م.) حکیم یو نانی‌را که‌برای‌نخستین باردرباب‌ماهیت زبان سخن گفته‌است ، مؤ سس‌علم ز بان وا رسطو (۳۸۴-۳۲۲ . ق . م .) شا گرد او را کاشف قواعد منظم ز بان میدانند . (۱)

ولی ما این نظرراد میکنیم. زیر ادانشمندان آر یانای قدیم وزبانشناسا ن‌هند باستان زبا ن‌ویدا (سنسکریت) را قبل ازیونانیان یاهمزمان باآنان ولی مستقل‌از آنها به روش کاملا علمی تشریح کرده اند . بدین‌معنی که‌درآریانا وهندباستان پیشوایان مذ هبی دوره مدنیت اوستایی ، ر یشیها ونیز رهبران دینی دوره مدنیت ویدایی ، پاندیتها ،قواعد دستوری این زبانهارا به صو رت علمی استخراج نموده‌وبخاطر صیانت متون مقدس خو یش‌ازقرائت وتفسیرنادرست به‌شاگردان‌خودتدر یس میکردند.ولی متاسفانه به‌جای اینکه مجموعه این‌قواعد بصورت رسایل‌و کتب‌نو شته وتد وین شوند ،بنابرسنت‌ور سم آن‌روز گار حفظ‌گردیده وسینه‌به‌سینه از یکی به‌دیگری‌منتقل میشدند. تنها کتابیکه از ا ین جمله‌باقی مانده است اثر علمی‌وحیرت آو ریست ازدانشمند ی به‌نام‌پانی‌نی که شرح مبسوطی از ساختمان صوتی ودستوری ز بان سنسکریت‌را احتوا می کند. **پا نی نی** به گما ن مقرون به‌یقین از نواحی اتك گند هارای آریانا بود،به‌قول‌ماکس میولرو مو ریس لروی و جان‌هیو ز و جا ن لیو نزد درقر ن چهار م پیش‌از میلاد ، به‌گفته گولد ز یخر دانشمند آلمانی درقر ن هشتم پیش‌از میلاد وبه‌تائید بلوم فلید ز بانشناس‌امریکایی‌در حوالی . ۳۵۰-۲۵ ق.م وبه قول

---

(1) Language, Leonard Bloom field, Henry Holt and Company, 1951, p. 4.
— Philology—Linguistics, Rolf Henkl, Feroz-Sons, Peshawar, 1952, p. 4.
— The study of language, John B. Carrol, Harard University Press, 1955, p. 2.

جان کرول امریکایی درقرن سوم ق.م. میز یسته‌است (۱). در با ب تر جمه حال پا نی نی اطلاعات متقن در دست نیست وچنانکه‌دیدیم‌راجع به‌زمان حیاتش نیز به اتفاق نظرنمیتوان‌رسید. امادر باب مولد و مسکن‌وی ، که‌گند هارا (لغمان وپشاور) بوده‌است،غالب محققان متفق‌القول اند (۲) . دانشمندان‌غربی پانی نی را هندی پندارند زیرا وی دستورز با ن سا نسکر یت را که زبان هندیان دانسته‌شود ،نوشته‌است . اماباید دا نست که منشا ز بان سا نسکر یت مانند مبداء گویندگان این زبان‌آریاناویجه‌است ،وقدیمترین‌سنگ‌نبشته های این ز بان نیزازگندها رای‌آ ریا نا بدست آمده‌است . پس‌پانی‌نی یکی‌ازمفاخرافغانستان‌قدیم‌است،وز بانشناسی‌نیزدر این کشور سوابق طولانی دارد وپیشترازززبانشناسان یونانی‌زبانشناسی‌در این کشوربوده‌وعلم‌زبان رابمفهوم علمی‌آ ن ایجاد واختر اع کرده اند . جان‌لیونززبانشنا س معاصرانگلیسی‌دراین باب‌چنین نو یسد ، :« سنت دستور نویسی هندی نه‌تنها مستقل‌ازیونانی وروسی بلکه عملامتفاوت‌باآنها و عالیتر ازآنها بود ه است.پانی‌نی(قرن‌چهار م‌ق . م.) که از وی به‌حیث‌بزرگترین دستو ر نو یس هندی‌تمجید میشود تعداد زیادی‌از اسلاف خود رانام می‌برد ومیتوان قیا س کرد که‌وی براساس سنتی کارمیکرده که که‌چندین قرن‌قبل از خودش‌آغاز گردیده‌بود». (۳) اماتاسف دراینجاست که‌رویدادهای‌نا گوار تاریخی آثار علمی‌دانشمندان آریانا را به دست پراگنده‌گی ونابو دی‌سپرده‌ود انشمند ان معا صرما نیز ازغور وتحقیق در احوال وآثار مفاخر علمی و ادبی کشور غافل بوده‌اند.

---

(۱) ر . ك . به :

— Philolgy-Linguistics, Rolf Henkl, Feroz-Sons, Peshawar, 1952, pp. 4-5;
— The study of language, John B. Carrol, Harvard University Press, 1959,
— The study of language, John B. Carrol, Harvard University Press, 1959, pp. 15-16;
— Language, Leonard Bloom field. Henry Holt and Company, 1951, p. 3;
— The Main trends in modern linguistics, Maurice Leroy (trans., Glomville Price.) Oxford, 1967, p.1;
— Introduction to theoritical linguistics, John, Lyons, Cambridge University Press, 1971. p. 19;
— The Science of language, John P. Hughes, Rondom House, 1962, p. 36;

(2) Encyclopedia Americana, vol. 16, 1899-1949, Grammar.

(۳) An Introduction to theoritical linguistics, John Lyons, Cambridge University Press, 1971. p.19.

دستور پانی‌نی یکی از شاهکارهای علمی جهان به شمار میرود. جان کرول در کتاب خویش به نام تحقیق زبان گوید: «در قرن سوم ق.م. یا پیشتر از ان تحول حیرت آوری در شرق روی داده است، به این معنی که از دستور دانان یونانی جدا و به صورت کاملا مستقل یك تن از دستور دانان هندی به نام پانی نی شاهکاری بوجود آورد که عبارت از تحقیق کاملا تشریحی وغیر فلسفی زبان سانسکریت است. درباب اینکه آیا پیش از وجود این شاهکار آثار علمی دیگر دربارهٔ این زبان موجود بوده یا نبوده اطلاعی نداریم اما دستور پانی نی تا کنون از جمله دستورهای تشریحی جامع و مستند زبان پنداشته میشود. روش نگارش این کتاب خیلی ماهرانه و شگفتی آور است و پیروی از اصول آن در اروپا از دوره رنسانس تاکنون در پیشرفت تحقیقات لسانی تاثیر بسزایی داشته و اکثریت زبانشناسان معاصر خود را مرهون وی میدانند.»(۱)

پانی نی دستور زبان سانسکریت عصر خود را در هشت باب، که هر باب آن مشتمل بر چار فصل است، نوشته است. جان لیونز در «مقدمه ز بانشناسی نظری» مینویسد: از خصوصیات دستور پانی‌نی این است که نخست در سراسر کتاب تسلسل فکر به نحوی حفظ شده است که تناقض دران وجود ندارد. دیگر اینکه این کتاب به سبك موجز و روش صرفه جویانه (بدون حشو و زواید) تالیف گردیده است. بدین مناسبت این دستور بر همه دستور ها بی‌برتری دارد که تاکنون درباب زبانهای جهان نوشته شده اند. وی همچنان گوید که بخش زیاد این دستور به چنان یك طریقه فنی وعلمی نگاشته شده است که تنها به کمك تفسیر شارحان این کتاب قابل فهم تواند بود. جان لیونز میافزاید که دستور پانی نی در حدود چهار هزار قاعدهٔ دستوری دارد که بعضی از انها کاملا ایجاز دارد. در غالب موارد صورتهای اصلی یعنی ریشه های کلمات فهرست شده ودرقاعده ها به آنها رجعت داده شده است. قاعده های دستوری به نحوی آورده شده اند

(1) The study of language, John B. Carrol. Harvard University Press, 1959, p. 16.

که هر قاعده برقاعدهٔ ماقبل خویش بنا یافته است .خصوصیت دیگر ایجاز این کتاب این است که علایم اختصاری ورموز دران به کار رفته است(۱) .ازانچه گفته شد به این نتیجه میرسیم که زبانشناسی علمی نخست درآریانا بوجود آمده وهرچند این علم دراین سرزمین سابقهٔ طولانی داشته تنها یکی از آثار مهم دستوری ازحدود قرن چهارم پیش ازمیلاد به نام دستور زبان سانسکریت پانی نی در دست است که ازدانشمندان یونانی مستقلا نوشته شده وگویا دستور نویسی علمی در این عصر به مرحلهٔ اعلای تکامل رسیده بوده است .ولی متاسفانه از همهٔ آن آثار به جز دستور پانی نی اثری دیگر باقی نمانده است .

دستور نویسی در یونان

پیشتر گفتم که مؤلفان تواریخ زبانشناسی غربی، مؤسسان علم زبان، یونانیان را دانند، مگر درواقع ازدانشمندان یونان باستان در زبانشناسی عمومی یادر باب تشریح علمی زبان یونانی چنان آثاری دردست نیست که بادستور پانی نی همسری بتواند کرد.شبهه یی نیست که یونانیان باستان تحت مؤثرات ودراثر اقتضا آت خاص اقتصادی ،سیاسی، اجتماعی وفکری محیط زمان خویش ازمؤسسان اکثری ازشعب علمی وفکری هستند؛ امامطالعات ومباحثات لسانی آنان با مقایسه بادیگرعلوم چندان اصالت واهمیت ندارد.موریس لیروی در این باب چنین گوید:«این یك امر شگفتی آوری است که یونانیان باهمه اهتمام وتوجهی که به تاریخ نویسی وواقعه نگاری داشتند در باره زبانهای مردمانی که باآنها درتماس بوده اند کدام اثر مهمی باقی نگذاشته اند»(۱)این سخن لیروی کاملا درست است. درآثار بعضی ازجغرافیه نگاران ومؤرخان یونانی حتی درباره کشور باستانی ما«آریانا» حقایقی ثبت شده است مگر درباب زبانهای باستانی ما اشاره یی هم، که مفید فایده یی باشد ، به نظر نه میرسد.واگر آنان اززبانهایی که بهنگام حملهٔ سکندردر کشور ما رایج بود کلمه ها یا جمله هایی راثبت میکردند اکنون در روشن ساختن منشاء وسیر تحول زبانهای دری وپشتو بسیاری اززبانهای دیگر ، که اکنون سردم ما به آن گپ میزنند، کمك در خور ملاحظه یی میکرد.بنظر مؤرخان، که سرد

(1) The main Trends in modern linguistics, Maurice Leroy, translated by Glanvill price, Oxford. 1967. p. 1.

تا ئید ما ست ، علت اساسی این بی اعتنایی به زبانهای انسانهای غیریو نانی این است که یونانیها به ناحق غیریونانیان را به نظر تحقیر واستخفاف میدیدند وآنا نرا «بر بر » مینامیدند.(۱)

کلمه «بر بر» اصلا ماخوذ ازلفظ «بار باروس» یونانی ومعادل حتی همر یشهٔ کلمه «بالبولوس» لاتین وبه معنا ی «کسیست که سخنش مفهوم نباشد .»این کلمه بر کسانی اطلاق میشد که به زبان یونا نی سخن نه میگفتند (۲) .این حا د ثه اسر ی عجیب و یا به قو ل معر و ف تکرار تار یخ است .اعراب فاتح نیزمردمان غیر عرب را «عجم »نامید ند که یکی ازمعانی آن (گنگ) است ودر مفهوم کلی عین مفهوم کلمه یو نانی «بربر» رامیرساند . آیااینکه اعراب این طرز تلقی نادرست را از یونانیان گرفتند،یااینکه تکرار تاریخ بار د یگر به و قوع پیو ست بسته به تحقیق مز ید وپژ وهش د ر این امر است که چه وقت کلمهٔ «عجم» در گفتاروننگار ش ز با ن عربی داخل شد .

به هر حا ل یو نا نیا ن چنا ن می پند اشتند که گویا تنها خود شان قبا یل متمدن بود ند وتنها ز با ن یونانی زبان مردمان متمدن آن رو ز گار بو د. بنابرا ین تلقیات زبان بربریها د ر نز د آنان ارزش واهمیتی نداشت . واضحاً به همین علت مفکر ان ودانشمندان یو نانی تنها زبانی را که خو د به آ ن گپ میز دند ،یعنی زبان یونانی را آنهم درحو اشی آنچه که خو د علم منطق مینامید ند تد قیق میکرد ند .

روش تحقیقات لسانی دانشمندان یونان باستان از مناهج استقرائی و تجر بی یکسر ه بد ور وبر ا سا سهای کاملا مجر د عندی وذ هنی استو ار بو د. افلاطو ن فیلسوف نامو ریو نا ن که درجهان اسلام نیز شهرتی یافت ، نخستین دانشمند مغرب زمین است که د ر با ب مبداء وماهیت زبان به بحثهای فلسفی پرداخته است. وبه همین علت مؤسس زبان شناسی غرب وکا شف د ستو ر منظم زبان پنداشته شده است .

(بقیه در شمار ۀ آینده)

---

(۱) The Descovery of language, Holger Pedersen, translated by John Webster Spargo, 1962, p. 2.

(۲) The Science of language, John P. Hughes, Random House, 1962, p. 39.

گزارشهای پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

ترفیعات علمی استادان

استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشري که به سلسله ترفیعات علمی (ازاول سنبله ۱۳۵۲) آثار علمی شان مورد قبول شوراي عالی پوهنتون وتأییدومنظوري مقامات ذیصلاح واقع گردیده وبیک رتبه ترفیع نائل گردیده اند:

۱- بناغلی محمدرحیم الهام از رتبه پوهنوال برتبه پوهاند.

۲- بناغلی محب الله رحمتی از رتبه پوهنمل برتبه پوهندوي.

۳- بنا غلی حمیدالله امین ازرتبه پوهنمل برتبه پوهندو ي

۴ -بناغلوغلام فاروق فلاح ومیدحبیب علوي از اول دلو ۱۳۵۲ بحیث پوهیالی شناخته شدند .

ترفیع سنوی

بناغلی جلال الدین استادشعبه پښتوی این پوهنځی ازتاریخ اول حوت ۱۳۵۲ از رتبه ششم برتبه پنجم دولتی ترفیع کرده است .

تثبیت رتبه علمی

رتبه علمی بناغلی عبدالتواب لطیفی ازتاریخ ۳ حمل ۱۳۴۸ بحیث پوهنیار تثبیت گردیده است .

عودت بوطن

ذوات آتی از استادان این پوهنځی که جهت ادامه تحصیل عالی وتوسعه معلومات بکشور هاي دیگر رفته بودند بوطن باز گشتند :

۱- پوهندوی غلام جیلانی عارض که یك سال قبل بکشوراضلاع متحده امریکا رفته بود بتاریخ ۳ دلو ۱۳۵۲ بوطن باز گشت .

۲- بنا غلی دکتور اسدالله حبیب که قبلا جهت ادامه تحصیلات عالي به اتحادشوروی رفته بود پس از اخذ دکتوري دربیدل شناسی بتاریخ ۲۴ قوس ۱۳۵۲ بوطن باز گشت .

عزیمت به‌خارج

بناغلو محمد سعید وعبدالغفور اعضای‌تدریسی شعبه‌عربی‌این پوهنځی جهث تحصیلات عالی بااستفاده ازبورس تحصیل به‌جمهوریت‌عربی مصر اعزام گردیدند .

مدیر تدریسات مقرر گردید

به‌پیشنهاد ریاست پوهنځی ادبیات وعلوم بشري ومنظوری‌مقامات‌ذیصلاح بناغلی‌پوهنمل عبدالقیوم قویم‌بحیث مدیر تدریسی این پوهنځی ازتاریخ ۱۲حوت ۱۳۵۲ مقرر گردیده‌است.

جهت تدریس بایران اعزام‌شد

بناغلی‌پوهندوی نوراحمدشاکرآمر موسسه‌زبانشناسی واستادشعبه‌پښتوي‌این پوهنځی جهت تدریس زبان پښتو درپوهنتون مشهد به کشورایران‌اعزام گردید .

بهار نو

سالی گذشت ورفت ،وبیامد بهار نو
باشد بهارتازه عجب‌روزگار نو

سالی گذشت وزینت تاریخ سافزود
رونق گرفت کشورما از وقار نو

جمهوریت که‌منشأ فیاض آرزوست
از سعی وجهد ساخت وطن را دیارنو

زیبا ودلپذیر ازین روست این بهار
دارد خجسته مژده‌و خوش‌یادگار نو

جانم‌برای خدمت میهن مفید باش .
یابد مگر ز زحمت تو اقتدار نو

ای زادهٔ غیور میهن خاک باستان
دارد وطن‌زهمت توانتظار نو

(محمدناصرنصیب)

هیات تحریر

پوهاند میر حسین شاه　　پوهنوال محمد نسیم نگهت سعیدی

پوهاند محمد رحیم الهام　　د کتور سید مخدوم رهین

آدرس

پوهنتون کابل - علی‌آباد- کابل افغانستان .

شماره های تیلفون پوهنځی ادبیات و علوم بشری: ۴۲۵۵۶-۴۱۳۶۲-ادارهٔ مجلهٔ ادب ، آمریت نشرات ، پوهنځی ادبیات و علوم بشری .

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز - ۲۰ افغانی

مشترکان مرکز - ۲۵ «

مشترکان ولایات - ۳۰ «

مشترکان خارجی ۲ دالر

مقالات وارده‌یی که از نشر بازماند،مسترد می‌شود .اقتباس مضامین ادبی با ذکر نام‌مجلهٔ ادب مجاز است

باهتمام ، محمدابراهیم میرزاد

قیمت این شماره(۱۰)افغانی

لطفاً تصحیح فرمایید!

درصفحهٔ ۲۵ : سطر (۴) : « ...عاجز مهربان ومتامح .. » به « ... عاجز مهربان ومتسامح ... » .

سطر (۵) : «جامی همچون خلف خود سعدی »به « جامی همچون سلف خود سعدی » .

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXI No. 5,6 March 1974

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دولتی مطبعه